



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



نگاهی بر زندگی

امام یاقر علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی بر زندگی امام باقر علیه السلام

نویسنده:

محمد محمدی اشتهاردی

ناشر چاپی:

نشر مطهر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	نگاهی بر زندگی امام باقر علیه‌السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	پیشگفتار
۹	شکافنده‌ی علوم و دانش‌ها
۹	کتاب حاضر
۱۰	امام باقر علیه‌السلام در عصر پدرش امام سجاد علیه‌السلام
۱۰	پدر و مادر امام باقر
۱۰	مقام مخصوص امام باقر در پیشگاه پیامبر
۱۰	ملاقات‌های مکرر جابر با امام باقر
۱۲	احترام فوق‌العاده‌ی جابر به حضرت باقر
۱۲	نتیجه‌گیری و جمع‌بندی
۱۲	نمونه‌ی دیگر از مقام علمی امام باقر در کودکی
۱۳	امام باقر علیه‌السلام در دوران امامت
۱۳	محتوای صندوق، یا یکی از نشانه‌های امامت امام باقر
۱۳	خلفای عصر امامت امام باقر
۱۴	تأسیس حوزه‌ی علمیه و نهضت فرهنگی تشیع
۱۴	اشاره
۱۴	جابر بن یزید جعفی
۱۵	زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم
۱۵	ابان بن تغلب و حمران بن اعین
۱۶	فروتنی علمای برجسته در محضر امام باقر
۱۶	سرافکندگی علمای بزرگ در برابر امام باقر

- چند مناظره از امام باقر ۱۷
- اشاره ۱۷
- مناظره با هشام بن عبدالملک ۱۷
- مناظره‌ی دیگر هشام ۱۸
- مناظره با طاووس یمانی ۱۹
- گفتگوی الیاس با امام باقر ۲۰
- مناظره با قتاده، فقیه اهل بصره ۲۱
- مناظره با عبدالله بن نافع ۲۲
- مناظره با نافع بن ازرق ۲۳
- مناظره با عمرو بن عبید ۲۳
- مناظره با عبدالله بن معمر لیشی ۲۴
- مناظره درباره‌ی پسر بودن حسن و حسین نسبت به پیامبر ۲۴
- نتیجه‌گیری و جمع‌بندی ۲۵
- موضع‌گیری‌های امام باقر در برابر طاغوت بزرگ عصرش ۲۵
- اشاره ۲۵
- هشام طاغوت بزرگ عصر امامت امام باقر ۲۵
- اشاره ۲۵
- ناآگاهی و جسارت مردم مدینه به مقام علمی امام باقر ۲۶
- نگهداری یاران از گزند دشمن ۲۶
- تاکتیک امام باقر برای حفظ شاگرد ممتازش ۲۷
- بهانه ندادن به دشمن ۲۸
- نمونه‌ای از برخورد امام باقر با طاغوتیان ۲۸
- تأیید امام باقر از قیام‌های ضد طاغوتی ۲۸
- اشاره ۲۸

- ۲۸ تأیید امام باقر از قیام مختار
- ۲۹ تأیید امام باقر از قیام زید بن امام سجاد
- ۳۰ تأیید کمیت شاعر آزاده و قهرمان
- ۳۱ طلاق همسر به خاطر دشمنی او با علی
- ۳۱ افشاگری امام باقر بر ضد طاغوتیان
- ۳۱ نارضایتی امام باقر از جامعه‌ی طاغوت زده
- ۳۲ نتیجه و جمع‌بندی
- ۳۲ تبعید امام باقر از مدینه به شام
- ۳۳ درخشش چهره‌ی امام باقر در کاخ هشام
- ۳۳ زبر دستی امام باقر در تیراندازی
- ۳۳ پاسخ امام باقر به شش سؤال راهب بزرگ
- ۳۶ استقبال مردم مدین از امام باقر
- ۳۶ نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام باقر علیه‌السلام
- ۳۶ ده گفتار از امام باقر
- ۳۷ جلوه‌هایی از رفتار امام باقر
- ۳۷ اشاره
- ۳۷ عبادت و بندگی خدا
- ۳۸ مناجات امام باقر در سجده
- ۳۸ آگاهی امام باقر به اسرار
- ۳۹ ارتباط با عالم برزخ
- ۳۹ انفاق و توجه به بینوایان
- ۴۰ مهمان نوازی امام باقر و برادری از نظر او
- ۴۰ اخلاق نیک
- ۴۰ عیادت بیمار و سخن امام باقر در شأن رضایت به رضای الهی

- ۴۱ پاسخ قاطع امام باقر به منافق گمراه گر
- ۴۱ کار و کوشش
- ۴۲ معنی صبر جمیل
- ۴۲ بهره‌مندی از نعمت‌های خدا
- ۴۳ زینت و آرایش برای همسر
- ۴۳ کرامتی از امام باقر
- ۴۳ دو پرنده‌ی قمری در حضور امام باقر و قضاوت آن حضرت
- ۴۴ پنج دستور امام باقر به شیعیان
- ۴۴ همسفر مهربان و صمیمی
- ۴۴ تربیت بردگان و آزادی آنها
- ۴۵ دو نمونه از نهی از منکر امام باقر
- ۴۵ عظمت مقام امام، در سخن امام باقر
- ۴۵ یاد امام باقر از حضرت مهدی و یاران نیرومند او
- ۴۶ وصیت سیاسی امام باقر
- ۴۷ وصیت‌های دیگر امام باقر
- ۴۷ شهادت امام باقر
- ۴۸ همسران و فرزندان امام باقر
- ۴۸ پاورقی
- ۵۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی بر زندگی امام باقر علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: نگاهی بر زندگی امام باقر علیه السلام / محمد محمدی اشتهاردی، - ۱۳۲۳ مشخصات نشر: تهران: نشر مطهر، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ص ۱۴۴ فروست: (پرتوی از زندگی چهارده معصوم (ع) ۷) پرتوی از زندگی چهارده معصوم (ع)؛ ج. ۷. شابک: ۹۶۴-۹۰۲۸۰-۴-۸ بها: ۱۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۰۲۸۰-۴-۸ بها: ۱۵۰۰ ریال؛ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشت نامه موضوع: محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۱۱۴ ق. ۵۷. -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره: BP۳۶/پ۷، ۴. ج رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۲۶۹۳

پیشگفتار

شکافته‌ی علوم و دانش‌ها

در این شماره از پنجمین اختر فروزان آسمان امامت، هفتمین گوهر عرش عصمت، شکافته و تبیین کننده‌ی علوم اسلامی، حضرت امام باقر علیه السلام سخن گفته‌ایم، امامی که سراسر زندگی نور بود، و همه‌ی لحظات عمر با برکتش، در راه ارشاد و هدایت انسانها به پایان رسید. امامی که از زمینه‌سازی‌های پدرش امام سجاد علیه السلام در راستای معرفی مکتب تشیع، و مبارزه با طاغوتها، بهره‌برداری بسیار کرد، و با تربیت شاگردان برجسته، و تبیین فقه ناب اسلام و اهل بیت علیهم السلام، بزرگترین قدم را برای شناسایی تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام برداشت. او در سن چهار سالگی در کربلا و ماجرای عاشورای حسینی حضور داشت، و در سفر کوفه و شام، همراه پدر، همه‌ی ماجراها را می‌دید، و بر اساس فرهنگ عاشورا تربیت شد. [صفحه ۱۰] او تجسمی از ارزش‌های والای انسانی، و کمالات اخلاقی بود و همه‌ی لحظه‌های زندگی درخشانش، درس‌های بزرگ انسانی را الهام می‌بخشید. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او یاد و تجلیل فراوانی نمود. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم فرمود: انک سدرک رجلا منی اسمه اسمی، و شمائله شمائلی، یبقر العلم بقرا: «ای جابر! تو به مردی از خاندان من می‌رسی که همانم و هم شکل من است. علم را می‌شکافد و تفسیر و توضیح می‌دهد.» [۱]. در فرازی از وصیت‌نامه حضرت امام خمینی (ره) چنین می‌خوانیم: «ما مفتخریم باقرالعلوم علیه السلام که بالاترین شخصیت تاریخ است، و کسی جز خداوند تعالی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام مقام او را درک نکرده و نتوانند درک کرد، از ما است.» [۲].

کتاب حاضر

این کتاب شماره‌ی ۷ «پرتوی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام» [صفحه ۱۱] است که با قلمی روان در سطح عموم نگارش یافته، و برای دریافت مطالب آن به طور آسان‌تر، به سه بخش زیر تنظیم گردید: بخش اول: امام باقر علیه السلام در عصر پدر (حدود ۳۸ سال). بخش دوم: امام باقر علیه السلام در دوران امامت (حدود ۲۰ سال) بخش سوم: نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام باقر علیه السلام. به امید برداشت صحیح و بهره‌گیری ثمربخش، از زندگی درخشان و سازنده امام باقر علیه السلام. قم - محمد محمدی اشتهاردی پاییز ۱۳۷۳ ش [صفحه ۱۳]

امام باقر علیه السلام در عصر پدرش امام سجاد علیه السلام

پدر و مادر امام باقر

پدر ارجمند امام باقر علیه السلام، امام سجاد علیه السلام است که شرح زندگی کوتاه او در شماره‌ی قبل گذشت. مادر بزرگوار او به نام «فاطمه» (ام عبدالله) دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود، که امام صادق علیه السلام از او یاد کرد و در شأن و مقام او فرمود: کانت صدیقۀ لم تدرک فی آل الحسن امرأةً مثلها: «او بسیار راستگو بود و در خاندان امام حسن علیه السلام بانویی مانند او دیده نشد.» [۳]. این از امتیازات امام باقر علیه السلام است که به دو رشته امامت پیوند دارد و آفرینش او از ناحیه‌ی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به مخزن و مرکز رسالت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله راه می‌یابد. [صفحه ۱۴] از کرامت و مقام بلند معنوی او این که: روزی زیر دیواری نشسته بود، ناگاه دیوار شکاف خورد و صدای ریزش سختی به گوش رسید، او به دیوار اشاره کرد و فرمود: «نه به حق مصطفی، خدا به تو اجازه‌ی فرود آمدن ندهد.» دیوار بر اثر اشاره و سخن او در هوا به طور معلق ایستاد، تا او به سلامت از آنجا دور شد. آن گاه امام صادق علیه السلام (به خاطر رفع خطر از او) صد دینار صدقه داد. [۴].

مقام مخصوص امام باقر در پیشگاه پیامبر

روزی جابر بن عبدالله انصاری (صحابی معروف پیامبر) به محضر امام سجاد علیه السلام آمد، جمعی از جمله حضرت باقر علیه السلام که در آن هنگام کودک بود، در محضر امام سجاد علیه السلام بودند، جابر در میان آن جمع با نگاه خاصی به حضرت باقر علیه السلام متوجه شد و عرض کرد: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من مردی از خاندان او را که نامش محمد پسر علی بن الحسین علیه السلام، و کنیه‌اش ابوجعفر است دیدار می‌کنم. آنگاه به من فرمود: «سلام مرا به او برسان». در این وقت جابر به آن حضرت ابلاغ سلام کرد و از آنجا رفت. پس از این ماجرا، حضرت باقر علیه السلام همراه برادرانش نزد امام سجاد علیه السلام آمدند و نشستند تا وقت نماز مغرب فرا رسید، نماز مغرب [صفحه ۱۵] را به جماعت خواندند، پس از نماز، امام سجاد علیه السلام (به طور محرمانه) به محمد باقر علیه السلام فرمود: «جابر چه گفت؟» حضرت باقر علیه السلام پاسخ داد: «جابر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ تو مردی از اهل بیت مرا که نامش محمد و کنیه‌اش ابوجعفر است، ملاقات می‌کنی، سلام مرا به او برسان.» امام سجاد به پسرش محمد باقر علیه السلام رو کرد و چنین فرمود: هنیئا لک یا بنی ما خصک الله به من رسوله من بین اهل بیتک «... پسر جانم! این خبر جابر، بیانگر خصوصیت و امتیازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان خاندانش، تنها به تو عطا کرده است، این مقام بر تو گوارا باد، ولی مراقب باش و این ماجرا را به برادرانت نگو، تا مبادا دربارهی تو مکر کنند، چنان که برادران یوسف علیه السلام به یوسف مکر کردند.» [۵]. مطابق بعضی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر فرمود: «تو با مردی از خاندانم ملاقات می‌کنی که «محمد بن علی» نام دارد. یهب الله له النور و الحکمة: «خداوند نور و حکمت به او بیخشد.» [۶].

ملاقات‌های مکرر جابر با امام باقر

از روایات متعددی که در رابطه با ملاقات جابر بن عبدالله انصاری با امام باقر علیه السلام در رابطه با ابلاغ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله به امام [صفحه ۱۶] باقر علیه السلام نقل شده، فهمیده می‌شود که جابر به طور مکرر با امام باقر (آن هنگام که کودک بود) ملاقات نموده است، برای آشنایی بیشتر، نظر شما را به چهار روایت زیر جلب می‌کنم: ۱- امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم دارای مناقب و مقامات عالی معنوی است که هیچ کدام از پدرانم، دارای آن مقامات نیستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر

بن عبدالله انصاری فرمود: تو پسر محمد (باقر) را دیدار می کنی، سلام مرا به او برسان. جابر نزد امام سجاد علیه السلام آمد و جوایب حال محمد باقر علیه السلام شد، امام سجاد علیه السلام فرمود: «او اکنون در مکتبخانه است، برایش پیام می فرستم تا نزد تو بیاید.» جابر عرض کرد: نه، من خودم نزد آن حضرت می روم. جابر به مکتب خانه رفت، محمد باقر علیه السلام را دیدار کرد، سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به او رسانید، سرش را بوسید و در کنارش نشست. امام باقر علیه السلام فرمود: بر جدم و بر تو ای جابر سلام باد! جابر عرض کرد: «از شما تقاضا دارم در قیامت از من شفاعت کنی.» امام باقر علیه السلام فرمود: «ای جابر! از تو شفاعت خواهم کرد.» [۷]. ۲- امام صادق علیه السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری، آخرین نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که باقی مانده بود، او پیوند گرم و تنگاتنگ با ما خاندان رسالت داشت، او در مسجد می نشست [صفحه ۱۷] و عمامه‌ی سیاهی بر سر خود می بست و فریاد می زد: یا باقر العلم، یا باقر العلم. «ای شکافنده و تشریح کننده‌ی علم و دانش.» منظور او امام باقر علیه السلام و معرفی ایشان بود. مردم مدینه می گفتند جابر هذیان می گوید، او می گفت سوگند به خدا هذیان نمی گویم، بلکه من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «تو به مردی از خاندان من می رسی که همانم من است و چهره‌اش مانند چهره‌ی من می باشد، علم را می شکافد و توضیح می دهد، این است راز آن چه را که می گویم.» روزی جابر در یکی از کوچه‌های مدینه، که در آن مکتبخانه‌ای بود عبور می کرد، امام باقر علیه السلام که در آن وقت کودک بود، در آنجا به سر می برد، هنگامی که چشم جابر به او افتاد، گفت: «ای پسر! پیش بیا!» او پیش آمد، جابر گفت: برگرد، او برگشت. جابر گفت: شمائل رسول الله و الذی نفسی بیده: «سوگند به خدایی که جانم در دست او است، سیمای این پسر، همانند سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» آن گاه گفت: ای پسر! نامت چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: نامم محمد و پسر علی بن الحسین علیه السلام هستم. جابر به پیش آمد و سر آن حضرت را بوسید و فرمود: «پدر و مادرم به فدایت، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام می رسانید [صفحه ۱۸] و می فرمود: «سیمای او همانند سیمای من است.» امام باقر علیه السلام هراسان نزد پدرش امام سجاد علیه السلام آمد، و ماجرای ملاقات جابر و گفتار او را به پدر گزارش داد. امام سجاد علیه السلام فرمود: «پسر جانم! به راستی جابر چنین گفت؟» او گفت: آری. امام سجاد علیه السلام فرمود: پسر جان! در خانه بنشین (تا از خطر دشمن محفوظ بمانی، زیرا جابر، امر تو را فاش ساخت). [۸]. ۳- روزی جابر بن عبدالله انصاری به محضر امام سجاد علیه السلام آمد و در آن وقت حضرت باقر علیه السلام که کودک بود، در محضرش بود، امام سجاد علیه السلام به فرزندش فرمود: «سر عمویت جابر را ببوس.» حضرت باقر علیه السلام نزدیک شد و سر جابر را بوسید، جابر که در آن وقت نابینا شده بود و گفت: «این (کودک) کیست؟» امام سجاد علیه السلام فرمود: «این پسر، محمد است.» جابر همان دم محمد باقر علیه السلام را به سینه‌اش چسبانید و گفت: «ای محمد: محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رسانید.» حاضران به جابر گفتند: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت باقر علیه السلام سلام رسانید؟ جابر گفت: «روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، حسین علیه السلام (آنگاه که کودک بود) در کنارش بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با حسین علیه السلام بازی می کرد، در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «ای [صفحه ۱۹] جابر! این پسر حسین علیه السلام دارای فرزندی می شود که نام او علی است، هنگام بر پا شدن قیامت، منادی حق ندا می کند سرور عبادت کنندگان برخیزد، علی بن الحسین علیه السلام برمی خیزد، و این علی بن الحسین علیه السلام دارای فرزندی به نام محمد می شود، ای جابر! هر گاه او را دیدی سلام را به او برسان، و بدان که زندگی تو در دنیا بعد از دیدار این پسر، اندک خواهد بود.» [۹]. ۴- روایت شده: جابر علیه السلام خطاب به امام باقر علیه السلام چنین می گفت: یا باقر انت الباقر حقا، انت الذی تبقر العلم بقرا: «ای باقر، تو به راستی باقر هستی، تو کسی هستی که درون و اعماق علم و دانش را با شکاف عمیق می شکافی.» سپس همواره جابر نزد امام باقر علیه السلام می آمد و در محضرش می نشست و استفاده‌ی علمی می کرد، و گاهی جابر در نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله اشتباه می کرد، امام باقر علیه السلام اشتباهش را تذکر می داد، جابر آن را می پذیرفت و سخن امام باقر علیه السلام را میزان

صحت می دانست و می گفت: یا باقر اشهد بالله انک قد اوتیت الحکم صیبا: «ای شکافنده‌ی علوم، خدا را گواه می گیرم که در خردسالی به تو حکمت و علم داده شده است.» [۱۰]. [صفحه ۲۰]

احترام فوق العاده‌ی جابر به حضرت باقر

امام باقر علیه السلام دوران نوجوانی را می گذرانید و هنوز به مقام امامت نرسیده بود، جابر بن عبدالله انصاری نزد آن حضرت می آمد و احترام شایانی به آن بزرگوار می نمود. با اینکه جابر از مسلمانان پیشتاز مدینه بود، و قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین مکه به اسلام گروید، سپس در مدینه (تمام ده سالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه زیست)، از نزدیکان آن حضرت به شمار می رفت و آنچه لازم بود از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بود، در عین حال نزد امام باقر علیه السلام (آن هم قبل از امامت امام باقر، در دوران نوجوانی آن حضرت) می آمد و کسب علم و فیض می کرد. جابر به قدری شیفته‌ی محضر امام باقر علیه السلام شده بود که صبح و عصر برای کسب علم و کمال نزد آن حضرت می آمد، ولی مردم ناآگاه مدینه که توجه به اسرار و مقامات نداشتند، از کار جابر تعجب می کردند و به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام آنها می گفتند: وا عجباه! لجابر یأتی هذا الغلام طرفی النهار و هو آخر من بقی من اصحاب رسول الله: «شگفتا از کار جابر، که هر روز بامداد و عصر نزد این کودک می رود (و کسب علم می کند) با اینکه او آخرین نفر از اصحاب و یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله است که باقی مانده است؟!» [۱۱]. [صفحه ۲۱]

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

در اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به امام باقر علیه السلام به عنوان باقر و شکافنده‌ی علم، عنایت ویژه‌ای داشت، و چرا جابر بن عبدالله انصاری که از شیعیان فهیم و طراز اول امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، این مطلب را به طور جدی پی گیری و اعلام می کرد؟ پاسخ آنکه: در عصر امامان قبل از امام باقر علیه السلام فرصتی برای تشکل شیعیان و تنظیم و تنقیه فقه اسلامی از راه صحیح، به دست نیامد، و این علوم در زیر خاک‌های تیره و تاری که بنی‌امیه به وجود آورده بودند، قرار گرفت، امام باقر علیه السلام نخستین امامی بود که با دست زدن به انقلاب فرهنگی در سطح وسیع، خاک‌های مذکور را شکافت، و این علوم را از زیر آن خاک‌ها درآورد و با تربیت شاگردان برجسته، به تأسیس حوزه‌ی علمیه پرداخت و هسته‌ی مرکزی حوزه را استوار ساخت، که پس از او فرزندش امام صادق علیه السلام بر رونق و گسترش آن افزود. بنابراین باید توجه داشت که عنایت خاص پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه امام باقر علیه السلام، سرزمین علم را می شکافد، و زوایا و اسرار علم را آشکار می کند، بیانگر علم حقیقی اسلام یعنی همان تشیع و محتویات تشیع است، و اعلام و تکرار و پی گیری جابر و شعار آمیخته به شعور او که مکرر می گفت: یا باقرالعلوم یا باقرالعلوم؛ این بود که مردم را به اسلام ناب که همان خط تشیع راستین است، دعوت کند و خفتگان را از گمراهی و کژ روی نجات دهد. [صفحه ۲۲] بر همین اساس در شأن امام باقر علیه السلام گفته شده: لا یظهر عن احد من ولد الحسن و الحسین علیهما السلام من العلوم ما ظهر منه من التفسیر و الکلام و الفتیاء و الاحکام و الحلال و الحرام: «از هیچ یک از فرزندان حسن و حسین علیه السلام آن همه علم و دانش، آشکار نشد که از امام باقر علیه السلام آشکار است، علومی مانند: تفسیر، علم کلم، فتوا و احکام و حلال و حرام.» [۱۲].

نمونه‌ی دیگر از مقام علمی امام باقر در کودکی

روزی مردی نزد یکی از فرزندان عمر بن خطاب آمد و مسأله‌ای پرسید، او از جواب فرو ماند و به امام باقر علیه السلام اشاره کرد و

به آن مرد گفت: «برو مسأله‌ی خود را از این شخص (امام باقر) بپرس.» او نزد امام باقر علیه السلام آمد و سؤال خود را از او پرسید، و جواب آن را به خوبی دریافت کرد، و سپس نزد فرزند عمر بازگشت، و پاسخ امام باقر علیه السلام را برای او بازگو نمود. فرزند عمر گفت: انهم اهل بیت مفهمون: «اینها خاندانی آگاه شده هستند.» (و از طریق الهام و غیب، مطالب مشکل علمی را دریافت کرده‌اند). [۱۳]. [صفحه ۲۳]

امام باقر علیه السلام در دوران امامت

محتوای صندوق، یا یکی از نشانه‌های امامت امام باقر

هنگامی که امام سجاد علیه السلام در بستر بیماری و رحلت قرار گرفت، زنبیل یا صندوقی را که نزدش بود، بیرون آورد، امام باقر علیه السلام را طلبید و آن صندوق را به او داد و فرمود: «این صندوق را به تو سپردم، آن را با خود ببر.» چهار نفر کمک کردند، و هر کدام، یک طرف صندوق را گرفته و آن را به خانه‌ی امام باقر علیه السلام انتقال دادند. هنگامی که امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت، برادران امام باقر علیه السلام نزد آن حضرت آمده و گفتند: «آنچه در میان صندوق بود، از آن همه‌ی برادران است، بنابراین بهره و نصیب ما را بده.» امام باقر: سوگند به خدا، شما هیچ گونه بهره‌ای در آن صندوق ندارید، اگر بهره‌ای می داشتید، پدرم حق شما را می داد، و همه‌ی آن را [صفحه ۲۴] به من نمی سپرد، در آن صندوق سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله (که نشانه‌ی صدق امامت است) وجود داشت. در روایت دیگر آمده: امام سجاد علیه السلام هنگام شهادت، به فرزندانش که در کنار بسترش بودند، متوجه شد، و سپس در میان آنها به امام باقر علیه السلام توجه خاص نمود و فرمود: «ای محمد! این صندوق را به خانه‌ی خود ببر.» روایت کننده گوید: «در آن صندوق، درهم و دینار نبود، بلکه آن صندوق پر از علم و دانش بود.» [۱۴].

خلفای عصر امامت امام باقر

مدت امامت امام باقر علیه السلام از سال ۹۵ تا ۱۱۴ (محرم ۹۵ تا ذیحجه ۱۱۴) حدود بیست سال طول کشید، آن حضرت در این مدت در مدینه می زیست، و خلفای عصرش به ترتیب چنین بودند: ۱- ولید بن عبدالملک؛ که امامت امام باقر علیه السلام حدود پنج ماه در عصر خلافت او واقع شد. ۲- سلیمان بن عبدالملک؛ از سال ۹۶ تا ۹۹ که چهار سال و دوماه از امامت امام باقر علیه السلام در این عصر بود. ۳- عمر بن عبدالعزیز؛ از سال ۹۹ تا ۱۰۱ که دو سال و پنج ماه از امامت امام باقر علیه السلام با این عصر مصادف شد. ۴- یزید بن عبدالملک؛ از سال ۱۰۱ تا ۱۰۵ هجری، که [صفحه ۲۵] چهار سال و دو ماه از امامت امام باقر علیه السلام در این عصر بود. ۵- هشام بن عبدالملک؛ از سال ۱۰۵ تا ۱۱۴ هجری، که حدود ۹ سال بخش آخر امامت امام باقر علیه السلام در این عصر پر خفقان واقع شد، و سرانجام به دستور او توسط حاکم مدینه مسموم شده و به شهادت رسید. [۱۵]. خلفای مذکور جز عمر بن عبدالعزیز، همان روش طاغوتی نیاکان خود را می پیمودند، و چون جدشان مروان، و پدرشان عبدالملک در ظلم و ستم و کینه‌توزی نسبت به خاندان نبوت هیچ باکی نداشتند. عبدالملک شبی در عالم خواب دید که در محراب مسجد، چهار بار ادرار کرد، سعید بن مسیب از دانشمندان آن عصر که در تعبیر خواب اطلاعات وسیع داشت، خواب او را چنین تعبیر کرد: «به زودی چهار نفر از فرزندان او بر مسند خلافت می نشینند.» همان گونه که او تعبیر کرده بود واقع شد. [۱۶] پس از مرگ عبدالملک، چهار نفر از فرزندان او به این ترتیب: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، یزید بن عبدالملک (پس از عمر بن عبدالعزیز) و هشام بن عبدالملک بر مسند خلافت نشستند، و مایه‌ی ننگ و کثافت تاریخ اسلام شدند، امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود، با هر چهار نفر [صفحه ۲۶] معاصر بود، به خصوص با هشام، که حدود ۹ سال از امامت آن بزرگوار مصادف با این عنصر خودکامه و کثیف بود. عمر بن

عبدالعزیز نیز گرچه از نظر عدالت و مردم‌داری، سیاست خوبی را دنبال کرد، و سب علی علیه السلام را که از بدعت‌ها و میراث شوم معاویه بود محو نمود، ولی چون ولایت و حاکمیت، مخصوص امامان علیهم السلام بود، و او بدون اجازه‌ی آنها، زمام امور را به دست گرفت، غاصب به حساب می‌آمد، از این رو از ابوبصیر روایت شده که گفت: روزی من با امام باقر علیه السلام در مسجد النبی بودیم، ناگاه عمر بن عبدالعزیز همراه غلامش وارد مسجد گردید، امام باقر علیه السلام فرمود: «به زودی این شخص، زمام امور حکومت را به دست می‌گیرد و عدل و داد را آشکار می‌سازد، و پس از چند سال می‌میرد، اهل زمین از مرگ او می‌گریند، ولی اهل آسمان او را لعن می‌نمایند.» به امام عرض کردیم: «ای فرزند رسول خدا! آیا نفرمودی که او عدل و انصاف را رعایت می‌کند، پس چرا اهل آسمان او را لعن می‌کنند؟» فرمود: «یجلس مجلسنا و لا حق له: «او در جایگاه (رهبری) که مخصوص ما است می‌نشیند، با این که چنین حقی ندارد.» [۱۷]. [صفحه ۲۷]

تأسیس حوزه‌ی علمیه و نهضت فرهنگی تشیع

اشاره

امام باقر علیه السلام اگر چه بر اثر سلطه‌ی حکومت طاغوت‌ها، از نظر سیاسی منزوی بود و اعتراضات او به صورت یک نهضت سیاسی همه جانبه برای سرنگونی رژیم بنی‌امیه نیا انجامید، با این که در این راه تا سر حد شهادت حرکت کرد، ولی او دریافته بود که فرهنگ تشیع در انزوا قرار گرفته، و زیر چکمه‌ی جلاخان اموی، بی‌رسمی مانده است. از این رو لازم بود به یک انقلاب وسیع فرهنگی دست بزند و با تشکیل حوزه‌ی علمیه و تربیت شاگردان برجسته، فقه آل محمد صلی الله علیه و آله و خط فکری تشیع را آشکار سازد، با توجه به این که همین موضوع زمینه عمیق و بنیان کن برای مبارزه با طاغوتیان خواهد شد، و در دراز مدت، شیعیان را به صحنه می‌آورد، و مکتب اهل بیت علیهم السلام را زنده خواهد کرد و با توجه به این که سنگ زیرین و اساس انقلاب و قیام، نهضت فکری و فرهنگی است، بر همین اساس امام باقر علیه السلام زمینه‌سازی بسیار عمیق و خوبی در این راستا نمود و پس از او فرزند برومندش امام صادق با تشکیل حوزه‌ی علمیه با چهار هزار نفر شاگرد، آن را به ثمر رسانید، و به عنوان یک دانشگاه عظیم اسلامی، در تاریخ اسلام آشکار و ماندگار ساخت. بنابراین می‌توان گفت: «امام باقر علیه السلام مؤسس و بنیانگذار حوزه‌ی علمیه شیعه، و نهضت فکری و انقلاب فرهنگی تشیع بود.» [۱۸]. [صفحه ۲۸] امام باقر علیه السلام شاگردانی مانند: محمد بن مسلم، زرارۀ بن اعین، ابوبصیر و برید بن معاویه را تربیت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: این چهار نفر، مکتب و احادیث پدرم را زنده کردند. [۱۹]. در این حوزه، شاگردان برجسته‌ی دیگری برخاستند مانند: جابر بن یزید جعفی، ابان بن تغلب، کیان سجستانی، حران بن اعین، سدیر صیرفی، ابوصباح کنانی، عبدالله بن ابی یعفور و ... که هر کدام محدثی بزرگ و مجتهدی عالی مقام بودند، و در نقل احادیث امام باقر علیه السلام و تشکل فقه تشیع، و زمینه‌سازی برای یک نهضت وسیع فکری و علمی، نقش به‌سزایی داشتند، برای آن که با حوزه‌ی علمیه امام باقر علیه السلام آشنا تر شویم، در این جا به شرح کوتاهی از چند نفر از شاگردان برجسته‌ی او می‌پردازیم:

جابر بن یزید جعفی

جابر بن یزید جعفی؛ شخصیتی است که خود می‌گوید: امام باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث به من آموخت، که آن همه حدیث را به هیچ کس نیاموخت، به آن حضرت عرض کردم: «بار سنگین و عظیمی از اسرار تان را بر دوش من نهاده‌اید، به گونه‌ای که چه بسا سینه‌ام تاب تحمل آن را ندارد، و ظرفیتش لبریز شده و حالتی روانی به من دست می‌دهد.» [صفحه ۲۹] امام باقر علیه السلام

فرمود: «هر گاه چنین حالتی به تو دست داد، به صحرا برو و گودالی حفر کن، و سرت را در آن قرار بده و آن گاه بگو: حدثنی محمد بن علی بكذا و كذا؛ «امام باقر علیه السلام برایم این گونه و آن گونه، نقل حدیث کرد.» (و به این طریق عقده‌ی دلت را خالی کن.) [۲۰]. جابر هر گاه می خواست حدیثی را از امام باقر علیه السلام نقل کند، با تجلیل و احترام خاص از آن حضرت یاد می کرد و می گفت: حدثنی وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء؛ محمد بن علی بن الحسین؛ «وصی اوصیا و وارث علم پیامبران، محمد بن علی علیه السلام برایم حدیث کرد.» [۲۱]. جابر کسی است که سیره نویسان می نویسند علوم خاندان نبوت، به چهار نفر منتهی می شود که به ترتیب عبارتند از سلمان، جابر جعفی، سید حمیری و یونس بن عبدالرحمن. [۲۲]. خود جابر می گوید: «هیجده سال در خدمت سرور انسان‌ها حضرت محمد بن علی، امام باقر علیه السلام بودم و از خرمن پر فیض او خوشه‌چینی می کردم، هنگام وداع (برای مراجعت به کوفه) تقاضا کردم باز مرا از فیوضاتش بهره‌مند سازد، فرمود: بعد از هیجده سال [صفحه ۳۰] (کسب علم و کمال بس نیست؟) عرض کردم: «آری شما دریایی هستید که آبش تمام نمی شود و به قعر آن نمی توان رسید.» فرمود: بلغ شیعتی عنی السلام و اعلمهم انه لا قرابه بیننا و بین الله عزوجل، و لا یتقرب الیه الا بالطاعه له، یا جابر من اطاع الله و احبنا فهو ولینا، و من عصی الله لم ینفعه حینا: «سلام مرا به شیعیانم برسان، و به آنها اعلام کن که بین ما و خداوند خویشاوندی نیست، و به پیشگاه خداوند کسی نزدیک نگردد مگر در پرتو اطاعت و پیروی، ای جابر! کسی که خدا را اطاعت کند و ما را دوست بدارد، او دوست ما خواهد بود، و کسی که نافرمانی خدا کند، دوستی ما به حال او سودی نخواهد بخشید.» [۲۳ ...]. امام صادق علیه السلام فرمود: رحم الله جابر الجعفی کان یصدق علینا «خداوند جابر جعفی را رحمت کند، او با راستی و درستی، حدیث ما را نقل می کرد.» [۲۴].

زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم

چهار نفر از شاگردان برجسته‌ی امام باقر علیه السلام که خود هر کدام شخصیتی ممتاز و مرجعی بزرگ بودند عبارتند از: زراره، ابوبصیر، [صفحه ۳۱] برید بن معاویه عجلوی و محمد بن مسلم. روزی امام صادق علیه السلام از این چهار نفر شاگرد برجسته پدرش یاد کرد و فرمود: اینها از کسانی هستند که خداوند در شأنشان فرموده: و السابقون السابقون اولئک المقربون. [۲۵]. «پیشگامان پیشگامانند، آنها مقربان درگاه خدا می باشند.» [۲۶]. نیز فرمود: این چهار نفر از کسانی هستند که پدرم (امام باقر) آنها را امین در مسائل حلال و حرام دانست، آنها مخزن و صندوق علم پدرم بودند، هم اکنون نیز آنها مخزن اسرار من و اصحابم می باشند، و به راستی که از یاران نزدیک پدرم بودند، هرگاه خداوند اراده‌ی عذاب به اهل زمین کند، به خاطر وجود آنها، عذاب را رفع می نماید، آنها ستارگان شیعیانم هستند، آنها مکتب پدرم را زنده کردند، خداوند به وسیله‌ی آنها هر بدعتی را نابود ساخت، آنها افرادی هستند که دین اسلام را از دستبرد تحریف و انحراف طرفداران باطل، و منحرفان، حفظ می کنند، سپس امام صادق علیه السلام گریه کرد. روایت کننده پرسید آنها کیستند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «صلوات خدا بر آنها در حال زندگی و پس از مرگ، که عبارتند از برید عجلوی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم.» [۲۷]. [صفحه ۳۲]

ابان بن تغلب و حمران بن اعین

دو شاگرد برجسته‌ی دیگر حوزه‌ی امام باقر علیه السلام ابان بن تغلب و حمران بن اعین است، مقام «ابان» در حدی بود که امام باقر علیه السلام به او فرمود: اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، چرا که من دوست دارم که در میان شیعیانم فردی مانند تو دیده شود.» [۲۸]. ابن ندیم در فهرست خود می نویسد: «ابان سه کتاب تألیف نمود: ۱- کتاب فی القراءات ۲- کتاب فی معانی القرآن ۳- کتاب فی اصول الحدیث علی مذهب الشیعہ.» امام صادق علیه السلام در شأن حمران بن اعین فرمود: انه من المؤمنین حقا لا یرجع ابدا: «حمران به حقیقت از مؤمنان است و هرگز

از ایمان دست بر نمی‌دارد.» [۲۹]. نیز خطاب به او فرمود: انت من شیعتنا فی الدنيا و الآخرة: «تو در دنیا و آخرت از شیعیان ما هستی.» [۳۰]. [صفحه ۳۳]

فروتنی علمای برجسته در محضر امام باقر

کوتاه سخن آن که: حوزه‌ی تدریس امام باقر علیه السلام از نظر کیفیت و کمیت به قدری فوق العاده و چشمگیر بود، که علما و محدثان بزرگی در شأن امام باقر علیه السلام در رابطه با مقام علمی و حوزه‌ی درسش چنین تعبیر کرده‌اند: ما رأیت العلماء عند احد قط اصغر منهم عند ابی جعفر علیه السلام. «هرگز دانشمندان را ندیدم نزد احدی خود را آن قدر کوچک کنند که در نزد امام باقر علیه السلام کوچک می‌نمودند.» [۳۱]. یعنی تمام برجستگان و شخصیت‌های بلند پایه علمی جهان اسلام و ... وقتی در محضر امام باقر علیه السلام می‌نشستند، آن چنان تحت الشعاع مقام علمی او قرار می‌گرفتند، که خود را کوچک و ناچیز می‌یافتند. حکم بن عتیبه یکی از علمای برجسته و معروف معاصر امام باقر علیه السلام بود، او وقتی که به محضر آن حضرت می‌رسید، آن چنان خودباخته و ناتوان جلوه می‌کرد که یکی از دانشمندان به نام عطاء می‌گوید: رأیت الحکم عنده کانه عصفور مغلوب: «حکم بن عتیبه را در محضر امام باقر علیه السلام همانند گنجشک [صفحه ۳۴] شکست خورده می‌دیدم.» [۳۲]. و عبدالله بن عطاء مکی می‌گوید: و لقد رأیت الحکم بن عتیبه مع جلالته فی القوم بین یدیه کانه صبی بین یدی معلمه: «همانا حکم بن عتیبه را با آن جلالت و شکوهی که در میان قوم داشت، در محضر امام باقر علیه السلام همچون کودکی در نزد استادش دیدم.» [۳۳].

سرافکندگی علمای بزرگ در برابر امام باقر

عمر بن ذر قاضی، و ابن قیس ماصر، و صلت بن بهرام از شخصیت‌ها و علمای برجسته و معروف اهل تسنن در قرن اول هجری بودند، این سه نفر در سفر حج تصمیم گرفتند در مدینه به حضور امام باقر علیه السلام رسیده و چهار هزار مسأله (روزی سی مسأله) بپرسند (و به قول خودشان، با این کار آن حضرت را در بن‌بست و تنگنا قرار دهند). ثویر بن فاخته معروف به «أَبُو جَهْم کوفی» که از شاگردان امام باقر علیه السلام بود، در سفر حج با سه شخص نامبرده همسفر شد، آنها به وی گفتند: چهار هزار مسئله نوشته‌ایم و می‌خواهیم از امام باقر علیه السلام بپرسیم، از شما خواهش می‌کنیم، از امام باقر علیه السلام برای ما اجازه شرفیابی به حضورش را بگیر. [صفحه ۳۵] أَبُو جَهْم می‌گوید: من پیش خود غمگین شدم، با آنها وارد مدینه شدیم، من از آنها جدا شده و به حضور امام باقر علیه السلام رسیدم، و ماجرا را به امام باقر علیه السلام گفتم و عرض کردم من در این باره غمناک هستم. فرمود: هیچ غمگین مباش، هر گاه آمدند، اجازه‌ی ورود به آنها بده. فردای آن روز، خادم امام آمد و گفت: گروهی با عمر بن ذر، آمده‌اند و اجازه‌ی ورود می‌طلبند. امام فرمود: به آنها اجازه بده وارد شوند، اجازه داده شد و آنها به حضور امام باقر علیه السلام وارد شدند و پس از سلام نشستند. ولی شکوه امام آن چنان بر آنان چیره شده بود که مدت طولانی گذشت، که هیچ کدام سخن نگفتند. وقتی که امام این وضع را مشاهده کرد، به کنیزش فرمود: غذا بیاور، کنیز سفره‌ی غذا را آورد و گسترده، امام باقر علیه السلام شروع به سخن کرد (تا بلکه آنها نیز سخن بگویند) فرمود: «حمد و سپاس خداوندی را که برای هر چیزی حدی قرار داده و حتی برای این سفره‌ی طعام نیز حدی هست.» ابن ذر گفت: حد سفره‌ی غذا چیست؟ امام فرمود: خوردن غذا با نام خدا شروع شود، و پس از دست کشیدن از غذا، حمد و سپاس الهی به جا آورده شود. پس از مدتی، امام از کنیز آب خواست، کنیز کوزه‌ی آبی آورد، [صفحه ۳۶] امام فرمود: «حمد و سپاس خداوندی را که برای هر چیزی حدی قرار داده که بازگشت به سوی آن حد دارد، حتی برای این کوزه حدی است که به آن منتهی می‌شود.» ابن ذر گفت: حد آن چیست؟ امام فرمود: «آغاز نوشیدن، همراه نام خدا باشد، و پس از نوشیدن حمد خدا را به جای آورد، و از ناحیه‌ی دسته‌ی کوزه آب نیشامد، و همچنین از جانب شکستگی کوزه آب نیشامد. (که

مکروه است.)». بعد از غذا، و جمع کردن سفره، امام باقر علیه السلام از آنان خواست که سخن بگویند و سؤالات خود را مطرح سازند. ولی آنان همچنان خاموش و ساکت بودند. سرانجام امام از ابن ذر پرسید: «آیا از احادیث ما که به شما رسیده، سخنی نمی‌گویی؟» ابن ذر گفت: چرا ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جمله: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر، کتاب الله و اهل بیتی، ان تمسکتُم بهما لن تضلوا: «من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر از یادگار می‌گذارم که یکی از آنها بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و اهل بیت من، هر گاه به این دو تمسک نمودید، هرگز گمراه نخواهید شد.» امام باقر علیه السلام فرمود: ای پسر ذر! هر گاه (در روز قیامت) با رسول خدا ملاقات کنی و او از تو بپرسد که با ثقلین (قرآن و عترت) چگونه رفتار کردی، چه پاسخ می‌دهی؟ [صفحه ۳۷] ابن ذر با شنیدن این سخن، بی‌اختیار گریست، آن چنان که اشکهایش از محاسنش فرو می‌ریخت و گفت: اما الاکبر فمزقناه، و اما الاصغر فقتلناه: «اما امانت بزرگتر (قرآن) را پاره کردیم، و امانت کوچک‌تر (ائمه اهل بیت) را کشتیم.» امام فرمود: آری اگر چنین بگویی، راست گفته‌ای، آن گاه فرمود: یابن ذر لا والله، لا تزول قدم یوم القیامه حتی تسأل عن ثلاث، عن عمره فیما افناه، و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه، و عن حبنا اهل البیت: «ای پسر ذر! سوگند به خدا، در روز قیامت، هیچ کسی قدم بر نمی‌دارد مگر این که از او سه سؤال می‌شود: ۱- از عمرش که در چه راهی به پایان رسانده است. ۲- از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده است. ۳- و از حب و دوستی ما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله.» أَبُو جَهْم می‌گوید: آنها برخاستند و رفتند، امام باقر علیه السلام به خادم خود فرمود: پشت سر آنها برو، مواظب باش بین به همدیگر چه می‌گویند. خادم پشت سر آنها رفت و پس از مدتی بازگشت و به امام عرض کرد: همراهان ابن ذر به او گفتند: «آیا برای چنین ملاقاتی به اینجا آمده بودیم؟» (یعنی مگر بنا نبود چهار هزار مسأله پرسیم؟! [صفحه ۳۸] ابن ذر گفت: وای بر شما، ساکت باشید، چه بگویم درباره‌ی کسی که معتقد است خداوند از مردم در مورد ولایت او سؤال و بازخواست می‌کند و به حدود و رموز احکام غذا و آب واقف است. [۳۴]. [صفحه ۳۹]

چند مناظره از امام باقر

اشاره

امام باقر علیه السلام در حق گویی و افشاگری، بسیار صریح و قاطع بود، در مسائل اصولی هرگز پرده پوشی و مسامحه نمی‌کرد، گر چه قاطعیت او موجب رنجش و خشم طاغوت عصرش و طرفداران طاغوت می‌شد، او با صراحت می‌فرمود: نحن خزنة علم الله، و نحن ولاة امر الله، و بنا فتح الاسلام، و بنا یختمه، و منا تعلموا، فو الله الذی فلق الحبة و برا النسمة ما علم الله فی احد الافینا، و ما یدرک ما عند الله الا بنا: «ما مخزن علم خدا هستیم، ما رهبران و صاحبان امر خدا می‌باشیم، اسلام به وسیله‌ی ما آغاز گردید و به وسیله‌ی ما کامل و ختم می‌گردد، علم و دانش را از ما بیاموزید، سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، علم خدا در نزد هیچ کس جز در نزد ما نیست، و آن چه در نزد خدا است جز به وسیله‌ی ما درک نخواهد شد.» [۳۵]. [صفحه ۴۰] بر همین اساس، آن حضرت در موارد لازم با مخالفان و حتی گاهی با طاغوت عصرش، مناظره می‌کرد و با بیانی شیوا و مستدل آنها را محکوم می‌نمود، و با شکافتن درون علوم و آشکار نمودن اسرار و نهانی‌های آن، مردم را به حقایق، آگاه و آشنا می‌فرمود، و آنها را از بی‌خبری و ناآگاهی و خواب غفلت، خارج و بیدار می‌ساخت، در این راستا نظر شما را به چند مناظره‌ی زیر از آن بزرگ‌مرد علم و کمال، جلب می‌کنیم:

مناظره با هشام بن عبدالملک

هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) در مراسم حج شرکت کرد، وقتی که همراه غلام آزاد شده‌اش به نام «سالم» وارد مسجدالحرام گردید، دید امام باقر علیه‌السلام در گوشه‌ای از مسجد نشسته (و مردم در اطراف او برای سؤال به گردش آمده‌اند) سالم به هشام گفت: «این شخص، محمد بن علی (امام باقر) است.» هشام: همان کسی که مردم کوفه شیفته‌ی او شده‌اند؟ [۳۶]. سالم: آری. هشام: نزد او برو و به او بگو امیرمؤمنان (هشام) می‌پرسد در روز قیامت، مردم تا آن هنگام که از حساب خدا فارغ گردند، چه می‌خورند و می‌نوشند؟ سالم نزد امام باقر علیه‌السلام آمد و همین سؤال را از جانب هشام، [صفحه ۴۱] مطرح کرد. امام باقر: مردم در روی زمین محشور می‌شوند که آن زمین همانند گرده‌ی نانی است و چشمه‌هایی از آب در آن وجود دارد، از آنها می‌خورند و می‌نوشند. هشام وقتی که این جمله را شنید. پیش خود پنداشت که بر امام چیره شده است، به سالم گفت: «نزد او برو و بگو: آنها آن چنان در قیامت به بلا و غوغای محشر مشغولند که خوردن و آشامیدن را فراموش خواهند کرد.» سالم همین سؤال را از امام علیه‌السلام نمود، امام فرمود: اگر چنین باشد، لازم می‌شد که آنها که در میان آتش دوزخ هستند، مشغول‌تر و فراموشکارتر گردند و اصلاً به یاد خوردن و نوشیدن نیفتند، با این که خداوند در قرآن از قول دوزخیان می‌گوید که به بهشتیان می‌گویند: افيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله. «مقداری آب یا از آن چه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید.» [۳۷]. بنابراین آنها در همان حال سخت، از خوردن و نوشیدن غافل نمی‌گردند. هشام وقتی که این پاسخ را شنید، درمانده شد و دیگر سؤال نکرد. [۳۸]. [صفحه ۴۲]

مناظره‌ی دیگر هشام

در روایت دیگر آمده: هشام همراه «نافع» غلام آزاد شده‌ی عمر بن خطاب (در سنه ۱۰۶ هجری) وارد مسجدالحرام شد، نگاه نافع به امام باقر علیه‌السلام افتاد که در کنار رکن کعبه، جمعیت بسیار اطرافش را گرفته بود و از او سؤال می‌کردند و او پاسخ می‌داد، به هشام گفت: «این مرد کیست که مردم این گونه مجذوب او شده‌اند؟» هشام: این شخص، محمد بن علی علیه‌السلام [امام باقر علیه‌السلام] است. نافع: من هم اکنون نزد او می‌روم و پرسش‌هایی از او خواهم کرد که هیچ کس جز پیامبر یا وصی پیامبر، به پاسخ دادن آنها قادر نیست. هشام: برو، شاید او را شرمنده سازی. نافع در میان فشار جمعیت، خود را نزد امام باقر علیه‌السلام رسانید و گفت: «ای محمد بن علی! من تورات، انجیل، زبور و قرآن» را خوانده‌ام و حلال و حرام مذکور در آنها را می‌دانم، نزد شما آمده‌ام تا مسائلی را پرسم که جز پیامبر یا وصی پیامبر، یا پسر پیامبر، هیچ کس به جواب آن پرسش‌ها قادر نیست.» امام باقر علیه‌السلام سرش را بلند کرد و فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس. نافع: بین عیسی علیه‌السلام و محمد صلی الله علیه و آله چند سال فاصله بود؟ امام باقر: مطابق رأی تو پاسخ دهم یا مطابق رأی خودم. [صفحه ۴۳] نافع: مطابق هر دو رأی پاسخ بده. امام باقر: به نظر من پانصد سال فاصله بود، ولی به نظر تو ششصد سال. نافع: در قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون: «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس، آیا غیر از خداوند رحمان، معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله از کدام پیامبری پرسید، با این که بین او و عیسی علیه‌السلام پانصد سال فاصله بود؟ امام باقر علیه‌السلام در این وقت این آیه را (که مربوط به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است) خواند: سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئیه من آیاتنا: «پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی - که گرداگردش را پر برکت ساخته‌ایم - برد تا برخی از آیات و نشانه‌های خود را به او نشان دهیم.» [۳۹]. یکی از نشانه‌هایی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله نشان داد این بود که هنگامی که او را (در شب معراج) به بیت‌المقدس آورد، پیامبران پیشین و پسین را نزد آن حضرت حاضر کرد، در آنجا نماز جماعت [صفحه ۴۴] برپا شد و همه‌ی آن پیامبران به محمد صلی الله علیه و آله اقتدا کردند، بعد از نماز به محمد صلی الله علیه و

آله فرمود: «از رسولان ما پرس آیا غیر از خداوند رحمان، معبودانی برای خویش قرار دادیم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها پرسید: «بر چه چیز گواهی می دهید و که را می پرستید؟» رسولان و پیامبران پاسخ دادند: «گواهی می دهیم که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست، و تو رسول خدا هستی، و ما عهد و پیمان خود را بر این اساس با تو برقرار می سازیم.» نافع: درست فرمودی ای ابوجعفر (ای امام باقر) اکنون به من خبر بده از قیامت، آن گاه که آسمانها و زمین دگرگون می شود، در آن هنگام مردم تا از حساب و کتاب فارغ گردند، چه می خورند و می نوشند؟ امام باقر: نان سفیدی هست که از آن می خورند تا از حساب فارغ گردند. نافع: آنها در آن غوغای قیامت از خوردن و نوشیدن غافل خواهند بود. امام باقر: آیا آنها غافل ترند یا آنان که در درون آتش دوزخند؟ نافع: بلکه آنان که در درون دوزخند غافل تر می باشند. امام باقر: خداوند از قول دوزخیان نقل می کند: «دوزخیان به بهشتیان می گویند به ما آب و غذا برسانید.» [۴۰] بنابراین، عذاب و بلا [صفحه ۴۵] آنها را از خوردن و آشامیدن باز نمی دارد، وقتی دوزخیان غذا خواستند به آنان زقوم دوزخ داده شود، وقتی آب خواستند، به آنها، از آب سوزان دوزخ می نوشاندند. نافع: راست گفתי ای پسر رسول خدا، یک مسأله دیگر دارم به آن هم پاسخ دهید. امام باقر: آن چیست؟ نافع: به من خبر بده خدا از چه زمانی بوده است؟ امام باقر: وای بر تو به من خبر بده که خدا در چه زمانی نبوده است تا به تو بگویم در چه زمانی بوده است؟ سبحان من لم یزل و لا یزال، فردا صمدا، لم یتخذ صاحبه و لا ولدا: «پاک و منزه است آن خدایی که از ازل بوده و تا ابد خواهد بود، خدایی که یکتا و بی نیاز است و همنشین و فرزند ندارد.» در این هنگام نافع نزد هشام آمد، هشام از او پرسید: چه کردی؟ نافع گفت: دعنی عن کلامک، و الله هو اعلم الناس حقا و هو ابن رسول الله حقا: «با من سخن نگو، سوگند به خدا او (امام باقر) به حق از همه‌ی مردم عالم تر است، و به راستی او پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» [۴۱]. [صفحه ۴۶] مطابق پاره‌ای از روایات، در این هنگام امام باقر علیه السلام (که می خواست نافع را درمانده کند) به او رو کرد و فرمود: اینک من سؤالی از تو دارم، مرا به آن خبر بده. نافع: آن چیست؟ امام باقر: نظر تو درباره‌ی خوارج نهروان (که علی علیه السلام آنها را در جنگ نهروان کشت) چیست؟ [با توجه به این که نافع با خوارج هم عقیده بود] اگر بگویی امیرمؤمنان علی علیه السلام آنها را به حق کشت، از مذهب خودت مرتد شده‌ای، و اگر بگویی علی علیه السلام ناحق آنها را کشت، با چنین نسبتی به علی علیه السلام کافر گشته‌ای!! نافع خود را در بن بست دید، در حالی که سخت درمانده شده بود از آنجا دور شد. در این هنگام به امام باقر علیه السلام خطاب رسید: انت و الله اعلم الناس حقا حقا: «تو به حق و راستی، سوگند به خدا آگاه‌ترین انسان‌ها هستی.» سپس نافع نزد هشام آمد، هشام پرسید: چه کردی؟ نافع گفت: «سختت را کوتاه کن، سوگند به خدا به راستی که این شخص (امام باقر) اعلم مردم است، و به حق پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بر اصحابش سزاوار است که او را به عنوان پیامبر خود بدانند.» [۴۲].

مناظره با طاووس یمانی

طاووس یمانی، یکی از شخصیت‌ها و پارسایان و عارف مسلکان [صفحه ۴۷] معروف عصر امام سجاد و امام باقر علیهم السلام بود که برای خود شاگردانی داشت که به اصحاب طاووس معروف بودند. ابوبصیر می گوید: با جمعی از دوستان، در محضر امام باقر علیه السلام، در کنار کعبه نشسته بودیم، در این هنگام طاووس یمانی با جمعی از اصحابش به محضر امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: «آیا اجازه می دهی چند سؤال کنم؟» امام باقر: اجازه هست، پرس. طاووس: به من خبر بده در چه زمان یک سوم انسان‌ها مردند؟ امام باقر: ای شیخ! اشتباه کردی به جای این که بگویی: «در چه زمانی یک چهارم انسان‌ها مردند، گفתי یک سوم.» در آن هنگام که قاییل برادرش هاییل را کشت، چهار نفر انسان در زمین وجود داشتند که عبارت بودند از: آدم، حوا، هاییل و قاییل. با کشته شدن هاییل، به دست قاییل، یک چهارم آنها نابود شدند. طاووس: آری من اشتباه کردم، تو درست فرمودی، اینک بگو از آن دو نفر (قاییل و هاییل) کدام یک پدر انسان‌های بعد شدند، قاتل یا مقتول؟ امام باقر: هیچ کدام، بلکه پدر انسان‌های بعد، شیث

بن آدم علیه السلام بود. طاووس: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ امام باقر: زیرا طینت او از ادیم (روی) زمین، در بخش پایین برداشته شد. طاووس: چرا حوا را «حوا» نامیدند؟ [صفحه ۴۸] امام باقر: زیرا او از دنده‌ی حی (انسان زنده) یعنی دنده‌ی آدم آفریده شد. طاووس: چرا ابلیس را ابلیس نامیدند؟ امام باقر: زیرا او از رحمت خدا مأیوس شد و قطع امید کرد (واژه‌ی ابلیس از «بلس» به معنی ناامیدی از رحمت خداست). طاووس: چرا به جن، جن گویند؟ امام باقر: زیرا جنیان، پوشیده‌اند و دیده نمی‌شوند. (واژه‌ی جن به معنی پوشیده است). طاووس: مرا از دروغی که از صاحبش سر زد خبر بده. امام باقر: آن دروغ از ابلیس بود، که (در برابر فرمان خدا به سجده کردن آدم، سرکشی کرد)، گفت: «من بهتر از آدم علیه السلام هستم، زیرا مرا از آتش آفریده‌ای و آدم را از گل». طاووس: آن قوم که گواهی به حق دادند ولی دروغگو بودند چه کسانی هستند؟ امام باقر: آن قوم، منافقانند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، ولی خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگو هستند.» [۴۳]. طاووس: آن پرنده‌ای که یک بار پرید، ولی قبل از آن و بعد از آن دیگر نپرید، و خداوند آن را در قرآنش یاد کرده چه بود؟ امام باقر: قسمتی از کوه طور بود، که خداوند آن را به پرواز [صفحه ۴۹] درآورد، به طوری که در فضا قرار گرفت و بر بنی اسرائیل سایه افکند، انواع عذاب در آن وجود داشت، تا این که بنی اسرائیل، تورات را پذیرفتند (چنان که در آیه ۱۷۱ سوره‌ی اعراف آمده است). طاووس: آن رسولی که نه از انسان‌ها بود و نه از جنیان و نه از فرشتگان، و خداوند در قرآنش از آن یاد کرده چه بود؟ امام باقر: او کلاغ بود که خداوند او را نزد قایل فرستاد تا به او بفهماند که چگونه جنازه‌ی برادرش هابیل را بپوشاند. (چنان که در آیه ۳۱ مائده آمده است). طاووس: آن موجودی که نه از جن بود و نه از انس و نه از فرشتگان، و قوم خود را ترسانید و خدا در قرآنش از آن یاد کرده، چه بود؟ امام باقر: آن موجود، مورچه بود که به قوم خود گفت: «وارد لانه‌های خود شوید تا سلیمان و لشگریان از روی ناآگاهی، شما را پایمال نکنند.» [۴۴]. طاووس: به من خبر بده از آن موجودی که از انسان و جن و فرشتگان نبود و به او نسبت دروغ دادند، و خداوند از او در قرآن یاد کرده است. امام باقر: آن موجود، گرگ بود که برادران یوسف، به او نسبت دروغ دادند و گفتند گرگ یوسف را خورد. [۴۵]. طاووس: به من خبر بده از چیزی که اندکش حلال، و بسیارش [صفحه ۵۰] حرام است و خداوند از آن در قرآن یاد کرده است. امام باقر: آن چیز نهی حضرت طالوت (نماینده پیامبر عصرش) بود، که به لشگر خود گفت: «از آب این نهر جز اندکی (یک کف دست) نیشامید.» [۴۶]. طاووس: صلاتی که نداشتن وضو، و روزه‌ای که خوردن و آشامیدن به آن آسیب نمی‌رساند کدام است؟ امام باقر: صلات بی وضو، صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله است، و روزه‌ای که خوردن و نوشیدن به آن صدمه نمی‌زند، روزه‌ی (سکوت) حضرت مریم است که گفت: «من برای خدا نذر کرده‌ام که روزه بگیرم و امروز با احدی سخن نمی‌گویم.» (که روزه‌ی خاموشی بود و در آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی مریم آمده است). طاووس: آن چیزی که کم و زیاد می‌شود؛ آن چیزی که زیاد می‌شود ولی کم نمی‌گردد، و آن چیزی که کم می‌شود ولی زیاد نمی‌شود، چیست؟ امام باقر: آن موجودی که کم و زیاد می‌شود، ماه است، و آن چیزی که زیاد می‌شود و کم نمی‌شود آب دریا است و آن چیزی که کم می‌شود و زیاد نمی‌گردد، عمر است. [۴۷]. به این ترتیب امام باقر علیه السلام به پانزده سؤال پیچیده‌ی طاووس، بی‌درنگ پاسخ داد و حاضران را از جواب خود مات و مبهوت ساخت. [صفحه ۵۱]

گفتگوی یاس با امام باقر

یاس علیه السلام از پیامبرانی است که طبق بعضی از روایات، هنوز زنده است. او در یکی از ملاقات‌های خود با امام باقر علیه السلام، گفتگویی دارد که خلاصه‌ی آن چنین است: امام صادق علیه السلام می‌گوید: پدرم امام باقر علیه السلام در مکه بود و به طواف کعبه اشتغال داشت، در این هنگام ناگهان مردی نقاب دار دیده شد که هفت شوط امام علیه السلام را قطع کرد و آن حضرت را به سوی محل صفا آورد، مرا نیز دعوت کرد، به صفا رفتم و با هم سه نفر (امام باقر، مرد نقاب دار و من) شدیم. نقاب

دار به من گفت: خوش آمدی ای پسر پیغمبر. سپس دستش را بر سرم نهاد و گفت: «خیر و برکت خدا بر تو باد ای امین خدا، بعد از پدرانش.» سپس آن مرد نقاب دار متوجه پدرم (امام باقر) شد و گفت: «ای اباجعفر! اگر می خواهی تو به من خبر بده، یا من به تو خبر دهم، اگر می خواهی تو از من بپرس، یا من از تو بپرسم، اگر می خواهی تو مرا تصدیق کن، یا من تو را تصدیق نمایم.» امام باقر: همه‌ی اینها را می خواهم و آمادگی برای همه دارم. مرد نقاب دار: بنابراین مبادا زبانت در پاسخ به سؤال من، غیر از آن را که در قلبت هست به من بگویند. امام باقر: چنین کاری را کسی می کند که در دلش دو علم [صفحه ۵۲] مختلف و متضاد باشد و خداوند از علمی که در آن دوگانگی هست، امتناع دارد. (یعنی منشأ علم ما از ذات پاک خدا است، از این رو در علم ما دوگانگی و تضاد نیست.) مرد نقاب دار: سؤال من از همین جا آغاز می گردد که به قسمتی از آن پاسخ دادی، اکنون بفرمایید چه کسی به علمی که در آن دوگانگی و اختلاف نیست آگاه است؟ امام باقر: تمام این علم در نزد خدا است، ولی آن چه برای بندگان است نزد «اوصیا» است. مرد نقاب دار، نقاب خود را باز کرد و با چهره‌ی افروخته، راست نشست و گفت: «من برای همین مقصود به این جا آمده‌ام و در جستجوی این گونه علم هستم.» سپس پرسید: «اوصیا، آن علم بی‌اختلاف را چگونه می دانند و تحصیل می کنند؟» امام باقر: همان گونه که رسول خدا می دانست و (از راه وحی و الهام) تحصیل می کرد، با این فرق که پیامبر صلی الله علیه و آله آن چه را می دید اوصیا نمی دیدند، زیرا او پیغمبر بود. ولی اینها «محدث» (دریافت کننده‌ی خبر از فرشتگان) هستند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر خدا (در معراج‌ها) وارد می شود و وحی الهی را می شنید، ولی اینها آن را نمی‌شنوند... تا این که امام باقر علیه‌السلام به آن مرد نقاب دار فرمود: «دل من می‌خواست با چشمت مهدی این امت (حضرت ولی عصر - عج) را [صفحه ۵۳] می‌دید، در حالی که فرشتگان، روح‌های کافران مرده را با شمشیر آل داوود علیه‌السلام، بین زمین و آسمان، عذاب می‌کنند، همچنین ارواح زندگان کافران را که در زمین هستند به آنها ملحق می‌سازند.» مرد نقاب دار در همین هنگام، شمشیری برآورد و گفت: «ها ان هذا منها: «هان! این شمشیر از همان شمشیرها است.» امام باقر: «آری، سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت بشر برگزید، چنین است.» در این هنگام آن نقاب دار، نقاب خود را کاملاً کنار زد و خود را معرفی کرد و گفت: «من الیاس هستم، سؤالات من به خاطر بی‌اطلاعی خودم نبود، بلکه می‌خواستم این گفتگو موجب قوت قلب اصحاب تو شود» [... ۴۸].

مناظره با قتاده، فقیه اهل بصره

ابوحزمه‌ی ثمالی می گوید: در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بودم، ناگاه مردی وارد شد و سلام کرد و به من گفت: «ای بنده‌ی خدا! کیستی؟» گفتم: «از اهالی کوفه هستم، چه کار داری؟» گفت: «آیا ابوجعفر (امام باقر) را می‌شناسی؟ گفتم: آری، به او چه کاری داری؟ گفت: «چهل سؤال آماده کرده‌ام تا از او بپرسم، اگر حق گفت [صفحه ۵۴] بپذیرم و گرنه ترک کنم. گفتم: آیا تو بین حق و باطل را شناخته‌ای؟ گفت: آری. گفتم: اگر حق و باطل را شناخته‌ای، چه نیازی به امام باقر علیه‌السلام داری؟ گفت: با شما کوفیان نمی‌توان حرف زد، در این هنگام ناگاه امام باقر علیه‌السلام که اطرافش را گروهی از مردم خراسان و دیگران گرفته بودند و از مسائل مناسک حج از او می‌پرسیدند آمد و از نزد ما عبور کرد و در مکانی از مسجد نشست، و آن مرد نیز در کنار امام باقر علیه‌السلام نشست. ابوحزمه می گوید: من هم نزدیک رفتم در جایی نشستم تا صحبت‌های آنها را بشنوم. پس از آن که امام پاسخ مردم را داد، به این مرد متوجه شد و فرمود: «تو کیستی؟» او عرض کرد: «من قتاده بن دعامة از اهالی بصره هستم. امام باقر: تو فقیه مردم بصره هستی؟ قتاده: آری. امام باقر: وای بر تو ای قتاده! خداوند متعال مخلوقات را آفرید که حجت و راهنمای مردم و نمونه‌های عالی و استوار و برجسته از نظر علم هستند که از برگزیدگان خدا قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین، و از سایه نشینان جانب راست عرش می‌باشند. (با بودن چنین افرادی، تو نباید در مسند فتوا تکیه بزنی). [صفحه ۵۵] قتاده در این هنگام مدتی طولانی سکوت کرد و سپس گفت: لقد جلست بین یدی الفقهاء و قدام ابن عباس، فما اضطرب قلبی قدام واحد منهم ما اضطرب قدامک:

«من در کنار فقها، و در محضر ابن عباس نشسته‌ام، هیچ گاه قلبم در حضور هیچ یک از آنها پر طپش نشده، آن گونه که اکنون در محضر شما پریشان و پر طپش شده است.» امام باقر: وای بر تو! آیا می دانی در کجا نشسته‌ای، تو در جایی نشسته‌ای که: فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال - رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة: «این چراغ پر فروغ (معنویت) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد)؛ خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می شود، و صبح و شام در آنها تسبیح او می گویند - مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.» [۴۹]. تو در چنین مکانی نشسته‌ای و ما دارای چنین امتیازاتی هستیم. قتاده: سوگند به خدا راست گفתי، خداوند مرا فدایت گرداند، به خدا سوگند این خانه‌ها خانه‌های سنگی و گلی نیست، اینک سؤال [صفحه ۵۶] من این است که پنیر چه حکمی دارد؟ امام باقر علیه السلام با شنیدن این سؤال، لبخند زد و سپس فرمود: از همه‌ی سؤال‌هایت (که چهل سؤال آماده کرده بودی) به همین یک سؤال بازگشتی؟ قتاده: هنگامی که در نزد شما نشستیم، همه‌ی آن سؤال‌ها از خاطر من رفت، اینک سؤال این است که پنیر مایه‌ای که از مردار گرفته می شود، (و با آن، پنیر درست می کنند) چه حکمی دارد؟ امام باقر: استفاده از آن جایز است، زیرا پنیر مایه، دارای خون و رگ و استخوان نیست، بلکه از میان غذاهای هضم شده و خون، خارج می شود. پنیر مایه همانند تخم مرغی است که از شکم مرغ مرده بیرون می آید، آیا تو از این تخم مرغ می خوری؟ قتاده: نه، نمی خورم و به کسی امر به خوردن نمی کنم. امام باقر: چرا؟ قتاده: زیرا از مردار خارج شده است. امام باقر: اگر از همین تخم مرغ (در زیر پر مرغ مادر) جوجه خارج شود آیا خوردن گوشت آن جوجه را روا می دانی؟ قتاده: آری. امام باقر: بنابراین خداوند چنین نیست که تخم مرغ را (که از درون مردار بیرون آمده) بر تو حرام کند ولی جوجه را که از داخل همان تخم مرغ بیرون آمده بر تو حلال نماید. پنیر مایه همانند همان تخم مرغ است. [۵۰]. [صفحه ۵۷]

مناظره با عبدالله بن نافع

عبدالله بن نافع از خوارج بود و برای خود طرفداران و دار و دسته‌ای داشت، که با علی علیه السلام به خاطر کشتن خوارج نهروانی، دشمن بود. روزی گفت: اگر در سراسر زمین شخصی باشد تا مرا قانع کند که علی علیه السلام در کشتن خوارج، بر حق بود، هر جا باشد من به محضرش می روم و مرید او خواهم شد. یکی از حاضران گفت: آیا به نظر تو هیچ کس از فرزندان علی علیه السلام نیست که تو را قانع سازد. عبدالله: آیا در میان فرزندان او دانشمندی وجود دارد؟ یکی از حاضران: همین نشانه‌ی ناآگاهی تو است، مگر می شود که در میان فرزندان علی علیه السلام دانشمندی وجود نداشته باشد؟ عبدالله: اکنون دانشمندان آنها کیست؟ یکی از حاضران: محمد بن علی علیه السلام (امام باقر) است. عبدالله با برجستگان از طرفدارانش به مدینه سفر کرد و به محضر امام باقر علیه السلام رسید. امام باقر علیه السلام فرزندان مهاجران و انصار را به آن مجلس دعوت کرد، مجلس از دو طرف پر از جمعیت شد. امام باقر علیه السلام مثل ماه تابان در میان آنها درخشید، آن گاه پس از حمد و ثنای امام، مناظره‌ی زیر رخ داد: امام باقر: «ای گروه فرزندان مهاجر و انصار! هر کسی از شما فضیلتی از علی علیه السلام را می داند، برخیزد و آن را بازگو کند.» [صفحه ۵۸] آنها از هر سو برخاستند و بخشی از مناقب علی علیه السلام را بیان کردند. عبدالله: من نیز این مناقب را از این محدثان روایت می کنم و به همه‌ی آنها آگاه هستم، ولی نظر من این است که علی علیه السلام بعد از ماجرای حکمین [در قضیه دومة الجندل بعد از جنگ صفین] به خاطر تأیید آن، کافر شد. حاضران در ضمن بر شمردن مناقب علی علیه السلام به ذکر ماجرای جنگ خیبر پرداختند که هر روز برای فتح خیبر، گروهی با فرماندهی شخصی به جبهه می رفتند و بی نتیجه باز می گشتند، سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لا عطين الراية غدا رجلا - يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله كرارا غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله على يديه: «فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند، رزمنده‌ی شجاعی است

که پیایی به دشمن حمله می کند و هرگز پشت به جبهه نمی نماید.» امام باقر علیه السلام به عبدالله فرمود: نظر تو درباره‌ی این حدیث چیست؟» عبدالله: حدیث صحیحی است و شکی در صدق آن نیست، ولی علی علیه السلام بعد (از این جریان‌ها در عصر معاویه در ماجرای حکمین) کافر شد. امام باقر: مادرت به عزایت بنشیند، به من بگو آیا آن هنگام که [صفحه ۵۹] خداوند علی علیه السلام را دوست داشت، می دانست که علی علیه السلام خوارج نهروان را می کشد، یا نمی دانست؟ اگر بگویی نمی دانست، در این صورت کافر شده‌ای. عبدالله: خداوند می دانست. امام باقر: آیا خداوند علی علیه السلام را به خاطر اطاعتش دوست داشت یا به خاطر گنااهش؟ عبدالله: به خاطر اطاعتش دوست داشت. امام باقر: بنابراین برخیز که محکوم شدی (زیرا اقرار نمودی که خداوند علی علیه السلام را به خاطر این که می دانست تا آخر عمر، اعمال نیک انجام می دهد، دوست داشت.) عبدالله بن نافع برخاست، در حالی که این آیه را می خواند: حتی یتبین لكم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر: «تا رشته‌ی سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد.» [۵۱]. یعنی همچون روشنی سپیده‌ی سحر، حقانیت علی علیه السلام برایم آشکار گردید، سپس بیان مستدل امام باقر علیه السلام را با این جمله قرآنی تأیید کرد: الله اعلم حيث يجعل رسالته [۵۲]. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.» [۵۳]. [صفحه ۶۰]

مناظره با نافع بن ازرق

جالب این که امام باقر علیه السلام با «نافع بن ازرق» (پدر عبدالله که در مناظره‌ی قبل ذکر شد) یکی از رؤسای خوارج نیز مناظره‌ای در این راستا داشت، به او فرمود: وقتی که به این خوارج می گویی چرا دوری از امیرمؤمنان علی علیه السلام را روا دانسته‌اید؟ می گویند: «علی علیه السلام در دین خدا به حکمیت تن در داد، با او مخالفت کردیم و او خون نیاکان و هم مسلکان ما را ریخت.» به آنها بگو، خداوند در قرآن دستور داده که دو نفر را در اصلاح بین دو خاندان در مورد اختلاف زناشویی، حکم و داور قرار دهید. (فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها) [۵۴] و رسول خدا در ماجرای کارشکنی یهود بنی قریظه، «سعد بن معاذ» را حکم قرار داد، و داوری او را پذیرفت، آیا نمی دانید که امیرمؤمنان علی علیه السلام در ماجرای حکمین (ابوموسی و عمروعاص) به آنها فرمان داد که مطابق قرآن حکم کنند، و شرط کرد که داوری بر خلاف قرآن، رد می شود، خوارج چگونه می توانند جواز تعیین چنین حکمیت را با این شرط که خلاف قرآن نباشد، انکار کنند؟! نافع بن ازرق آن چنان تحت تأثیر بیان منطقی امام باقر علیه السلام قرار گرفت که گفت: «سوگند به خدا، این سخنی است که هرگز گوشم آن را نشنیده و به فکرم خطور نکرده است، و این سخن به خواست خدا، حق است.» [۵۵]. [صفحه ۶۱]

مناظره با عمرو بن عبید

عمرو بن عبید [از اساتید و متکلمین معروف بصره، که در بصره حوزه‌ی تدریس داشت] تصمیم گرفت به عنوان امتحان، نزد امام باقر علیه السلام برود و با مطرح کردن مسائلی، علم آن حضرت را بیازماید. او به محضر امام باقر علیه السلام رسید و گفت: معنی این آیه که در قرآن آمده چیست؟ اولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما [۵۶]؛ منظور از رتق و فتق در این آیه چیست؟ امام باقر: «آسمان به هم پیوسته بود و باران از آن نمی بارید، و زمین نیز به هم پیوسته بود و گیاهی از آن نمی روید، خداوند آسمان را با بارانیدن آن گشود، و زمین را با رویش گیاهان، باز کرد.» عمرو بن عبید از این بیان قانع شد و از آنجا رفت، سپس طولی نکشید که نزد امام باقر علیه السلام باز گشت و پرسید: منظور از «غضب در این آیه چیست؟ و من یحلل علیه غضبی فقد هوی [۵۷]. امام باقر: منظور از غضب خدا، عذاب او است (نه تغییر قیافه) ای عمرو! هر کس اعتقاد داشته باشد که چیزی از خدا را تغییر می دهد، کافر شده است.» [۵۸]. [صفحه ۶۲]

مناظره با عبدالله بن معمر لیشی

عبدالله بن معمر به حضور امام باقر علیه السلام آمد و گفت: «به من خبر رسیده که تو به جواز صیغه (ازدواج موقت) فتوا می دهی؟!» امام باقر: خداوند چنین ازدواجی را در قرآنش [۵۹] حلال کرده، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را سنت خود قرار داده، و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عمل کرده‌اند. عبدالله: عمر بن خطاب از آن نهی کرده است. امام باقر: تو بر قول صاحب و رفیق خودت (عمر) باش، و من بر طبق قول رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می کنم. عبدالله: آیا خوش داری که شخصی یکی از زن‌های منسوب به شما را صیغه کند؟ امام باقر: ای احمق: صحبت زنان و خوش داشتن، در اینجا دلیل جواز و عدم جواز نیست، آن خدایی که در قرآنش صیغه را حلال کرده و آن را برای بندگان روا دانسته از تو و از آن کسی که از روی زور آن را نهی نموده، غیرتمند تر است. از تو می پرسم آیا خوش داری بعضی از زنان خویشاوند تو همسر یکی از بافنده های مدینه گردد؟ عبدالله: نه، خوش ندارم. امام باقر: چرا حلال خدا را (بر اساس خوش داشتن و خوش [صفحه ۶۳] نداشتن) حرام می کنی؟ عبدالله: من حلال خدا را حرام نکرده‌ام، ولی بافنده، تناسبی با ما ندارد. امام باقر: خداوند متعال عمل همان بافنده را می پسندد و به کارش راغب است، و حوریه بهشت را (به خاطر ایمان و عمل نیکش) همسر او گرداند، ولی تو بر اثر خودخواهی و غرور، نسبت به او بی میل هستی، و او را برای ازدواج نمی پسندی (چرا میل و هوای نفس خود را بر دستور خدا مقدم می داری؟) عبدالله در برابر بیان مستدل و کوبنده امام باقر علیه السلام خندید و گفت: «تصور نمی کنم جز این که سینه‌های شما مرکزهای رویش درخت‌های علم است که میوهی آن درخت‌ها برای شما است و برگ هایش برای مردم.» [۶۰].

مناظره درباره‌ی پسر بودن حسن و حسین نسبت به پیامبر

امام باقر علیه السلام یکی از شاگردانش به نام «ابو الجارود» را واسطه قرار داد تا مناظره‌ی زیر را با منکران پسر بودن حسن و حسین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام دهد. ابو الجارود: آنها (بنی امیه و پیروانشان) اعتقاد به این که حسن و حسین علیه السلام پسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، را انکار می کنند. امام باقر: در رد آنها، چگونه با آنها مناظره کردی؟ [صفحه ۶۴] ابو الجارود: به آنها گفتم؛ خداوند در قرآن می فرماید: و من ذریته داود و سلیمان ... و زکریا و یحیی و عیسی : «... و از دودمان ابراهیم، داوود و سلیمان ... و زکریا و یحیی و عیسی و.. است.» [۶۱]. عیسی علیه السلام که پدر نداشت، خداوند از طریق مادرش مریم علیها السلام، او را از فرزندان ابراهیم دانسته است. و نیز بر آنها احتجاج کردم به آیه‌ی مباحله که خداوند می فرماید: قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم: «... بگو بیایید ما فرزندان خود را، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را شما نیز زنان خود را دعوت به مباحله کنیم» [... ۶۲]. که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق فرمان این آیه، حسن و حسین علیه السلام را به عنوان پسران خود برای مباحله با گروه مسیحی آورد. امام باقر: آنها چه گفتند؟ ابو الجارود: آنها گفتند: گاهی فرزند دختر، فرزند به حساب می آید ولی نه فرزند صلبی (که از نسل او حساب شوند). امام باقر علیه السلام: ای ابو الجارود، سوگند به خدا آیه‌ای از قرآن را می آورم که از آن فهمیده می شود که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا از صلب او بودند، و جز کافر کسی قدرت انکار آن را ندارد. [صفحه ۶۵] ابو الجارود: آن آیه کدام است؟ امام باقر: در قرآن می خوانیم: حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم - تا اینجا - و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم: «حرام شده است بر شما مادرانتان، و دختران، و خواهران ... و همچنین همسرهای پسرانتان که از صلب (نسل) شما هستند.» [۶۳]. ای ابو الجارود از منکران پیرس، آیا ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسران حسن و حسین علیهما السلام جایز است؟ اگر در پاسخ گفتند: آری، دروغ می گویند، و اگر گفتند: جایز نیست، ثابت می شود که سوگند به خدا حسن و حسین علیهما السلام پسران صلبی پیامبرند، و همسران آنها بر آن حضرت حرام

نبودند مگر به خاطر پیوند صلیبی حسن و حسین علیهما السلام که با پیامبر دارند. [۶۴].

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

با توجه به این مناظرات که به عنوان نمونه ذکر شد، و با توجه به حوزه‌ی تدریس امام باقر علیه السلام و تربیت شاگردان که بعضی از آنها تا ۷۰ هزار حدیث از آن حضرت نقل نموده‌اند، به روشنی نتیجه می‌گیریم که امام باقر علیه السلام نهضت فرهنگی عظیم و عمیقی در راستای خط فکری و اعتقادی تشیع که همان اسلام ناب است به وجود آورد، [صفحه ۶۶] و در این مورد قدم استوار و بزرگی برداشت و با تأسیس چنین فکر و تحولی، حوزه‌ای بزرگ و ماندگار را زمینه‌سازی کرد، و با چنین انقلاب فرهنگی، پشت طاغوتیان را لرزاند، و ستون فقرات آنها را شکست، و آنها را از رسیدن به اهداف شوم خود، در طول تاریخ ناامید و سر به زیر نمود. و امروز فقه غنی و پر مایه‌ی تشیع، شاید حدود ۹۰ درصد، از روایات امام باقر و امام صادق علیه السلام تکوین و تدوین یافته و از مخزن علم آن دو بزرگمرد سترگ سرچشمه گرفته است. [صفحه ۶۷]

موضع‌گیری‌های امام باقر در برابر طاغوت بزرگ عصرش

اشاره

امام باقر علیه السلام هرگز تسلیم طاغوت‌های عصرش نشد و با آنها سازش نکرد، بلکه گاهی با صراحت و گاهی با تاکتیک‌های گوناگون، بر ضد آنها رفتار می‌نمود، در این راستا مطالب بسیار است، در اینجا نخست به معرفی طاغوت بزرگ عصرش «هشام بن عبدالملک» می‌پردازیم، سپس به ذکر چند نمونه از موضع‌گیری‌ها و شیوه‌های آن حضرت با طاغوت‌ها اکتفا می‌کنیم.

هشام طاغوت بزرگ عصر امامت امام باقر

اشاره

هشام بن عبدالملک، دهمین خلیفه اموی است که در ظلم و خون‌خواری دست کمی از پدرانش نداشت، افراد قلدر و خون آشامی همچون یوسف بن عمر ثقفی را بر مردم گمارده بود، یوسف به قدری سنگدل بود که دستور داد دست‌های زن شایسته و شجاعی به نام «ام خالد» را به جرم این که طرفدار زید بن امام [صفحه ۶۸] سجاد علیه السلام است، قطع کردند. [۶۵]. هشام حدود بیست سال (۱۰۵ - ۱۲۵ هجری) سلطنت کرد. هشام در لجنزار رذایل اخلاقی از بخل، حرص، حسادت گرفته تا خودکامگی، بی‌رحمی، غرور و بلند پروازی غوطه‌ور بود، او از جیره‌ی ناچیز مسلمانان می‌برید و بر ثروت کلان خود می‌افزود، و در تزویر، و ترفند و عوام فریبی آن چنان چیره دست بود که به عنوان سیاست‌باز عرب معروف گردید، به گفته مسعودی در مروج الذهب، در میان مردم معروف شد که سیاست‌بازان بنی‌امیه، سه نفر هستند که عبارتند از: «معاویه، عبدالملک و هشام». از اسراف کاری و تجمل پرستی و چپاول او این بس که در سفر حج، تنها لباس‌های او را ششصد شتر حمل می‌کرد. روزی زید بن امام سجاد علیه السلام برادر قهرمان امام باقر علیه السلام را بر هشام وارد کردند، هشام گستاخانه به زید گفت: «تویی که ادعای خلافت در سرت هست، ای مادر مرده هرگز به آن نخواهی رسید، تو فرزند کنیزی بیش نیستی». زید: مادران در هر مقامی باشند مانع ترقی فرزندشان نخواهند شد، وانگهی هیچ مقامی بلندتر از مقام نبوت نیست، اگر کنیز زادگی مایه‌ی نقصان است خداوند اسماعیل را که فرزند کنیز (هاجر) است به مقام پیامبری نمی‌رسانید، چگونه می‌توان اسماعیل را به خاطر کنیز زادگی خوار شمرد، با این که خداوند، سرور پیشینیان و آیندگان [صفحه ۶۹] یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از نسل او آفرید؟ و چگونه نسب مرا مایه‌ی نقص می‌دانی با این که جدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابیطالب علیه السلام است. هشام از بیانات زید آن چنان خشمگین شد که از جایگاه خود شتابزده برخاست و دژخیمان خود را طلبید و فرمان اخراج زید را داد. زید از نزد هشام دور شد، در حالی که می گفت: انه لم یکره قوم حر السیوف الا ذلوا: «همانا آنان که تیزی و داغی شمشیرها را برای خود نپسندیدند ذلیل شدند.» [۶۶]. از جسارت‌های هشام به زید این بود که گفت: «برادر بقر (گاو) تو چه کار می کند؟» زید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برادرم را «باقر العلم» (شکافنده‌ی علم و دانش) نامید، ولی تو (که بر جای رسول خدا نشسته‌ای و ادعای جانشینی او را داری) بر خلاف رسول خدا می گویی، بنابراین بین شما اختلاف است، و رأی تو غیر از رأی پیامبر صلی الله علیه و آله است. [۶۷]. هشام وقتی که از دنیا رفت، برادر زاده‌اش ولید بن یزید بن عبدالملک که بعد از او بر مسند خلافت نشست، چون با او (در چپاول بیت‌المال و انباشتن مال مردم برای خود) مخالف بود، از اموال هشام برای او کفن برداشت، و همین باعث شد که بدن هشام [صفحه ۷۰] مدتی طولانی بر زمین ماند و بو گرفت، و با این خفت و ذلت او را به خاک سپردند. [۶۸]. برای این که بیشتر به ناپاکی و طاغوت منشی هشام پی ببریم، نظر شما را به فرازی از گفتار زید برادر امام باقر علیه السلام درباره‌ی او جلب می کنیم: «برای من روا نیست که در خانه بنشینم با این که با قرآن کتاب خدا مخالفت آشکار می شود، و حکومت و داوری‌ها در انحصار شیطان و طاغوت (هشام) قرار گرفته، تا آنجا که در نزد هشام بودم مرد گستاخی در نزد او به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا می گفت، به آن مرد گستاخ گفتم: وای بر تو ای کافر، اگر من قدرت داشتم تو را سر به نیست و روانه‌ی دوزخ می ساختم، هشام (به جای اینکه طرفداری از من کند) به من گفت: ساکت باش و نسبت به اطرافیان ما اینگونه سخن نگو. سوگند به خدا اگر یاری جز پسر من یحیی نداشتی، بر ضد حکومت هشام قیام می کردم و با او می جنگیدم تا کشته شوم.» [۶۹]. آری دوران امامت امام باقر علیه السلام مصادف با چنین عصری بود که او و یاران و شاگردانش، همواره در فشار، اختناق و آزار به سر می بردند، لذا برای روشن شدن این مطلب، نظر شما را به نمونه‌هایی از این موارد جلب می کنیم: [صفحه ۷۱]

ناآگاهی و جسارت مردم مدینه به مقام علمی امام باقر

هنگامی که امام سجاد علیه السلام (در سال ۹۵ ه.ق) به شهادت رسید، تبلیغات وارونه خلفای جور، و خفقان و اختناق آنها به حدی بود که حتی مردم مدینه، به امام باقر علیه السلام اعتماد علمی نداشتند، بر همین اساس است که امام صادق علیه السلام در فرازی از گفتارش می فرماید: هنگامی که امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت، امام باقر علیه السلام به احترام همنشینی جابر بن عبدالله انصاری با پیامبر صلی الله علیه و آله نزد جابر می رفت، و برای مردم مدینه حدیث می گفت. [۷۰]. مردم مدینه در مورد امام باقر علیه السلام می گفتند: «ما جسورتر از این شخص را ندیده‌ایم» (که در سنین جوانی حدیث می گوید با این که سالخوردگانی وجود دارند). امام باقر علیه السلام از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله، مطالبی را برای مردم بیان می کرد. آنها می گفتند: ما دروغگو تر از این مرد را ندیده‌ایم، از پیامبری برای ما حدیث می گوید که او را ندیده است. امام باقر علیه السلام وقتی شنید آنها چنین می گویند، حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله، از زبان جابر بن عبدالله نقل کرد، آن گاه آنها تصدیقش کردند؛ با این که جابر (به عنوان شاگرد) نزد آن حضرت می آمد و از ایشان، دانش می آموخت. [۷۱]. [صفحه ۷۲]

نگهداری یاران از گزند دشمن

حمزه بن طیار از پدرش به نام محمد که از اصحاب امام باقر علیه السلام بود، نقل می کند که: به در خانه‌ی امام باقر علیه السلام رفتم، اجازه‌ی ورود خواستم، امام باقر علیه السلام به من اجازه‌ی ورود نداد ولی به دیگران اجازه داد، ناراحت و غمگین به خانه‌ام

بازگشتم، و به بسترم رفتم و خواستم بخوابم، ولی بر اثر پریشانی و اندوه، خوابم نمی‌آمد، با خود می‌گفتم: «چرا امام به فرقه‌های گمراهی مانند: مرجئه، قدریه و حروریه اجازه می‌دهند ولی به من اجازه ندادند...؟» در این فکر و اندوه بودم که ناگهان صدای در را شنیدم، رفتم در را گشودم، دیدم فرستاده‌ی امام باقر علیه السلام است و می‌گوید: «هم اکنون به حضور امام بیا»، لباسم را پوشیدم و با شتاب به محضر امام رسیدم، فرمود: «حساب اجازه دادن به گروه‌ها نیست، بلکه من به خاطر حفظ جان تو از خطر این و آن (جاسوسان دشمن) از تو کناره گرفتم، تا به خاطر دوستیت با ما به تو آسیب نرسانند.» سخن امام را پذیرفتم و خیالم راحت شد. [۷۲].

تاکتیک امام باقر برای حفظ شاگرد ممتازش

جابر بن یزید جعفری از شاگردان بسیار ممتاز امام باقر علیه السلام بود که روایت شده ۷۰ یا ۹۰ هزار حدیث از آن حضرت آموخت، و هیجده [صفحه ۷۳] سال در مدینه در حوزه‌ی درس امام باقر علیه السلام شرکت نمود، و بعد با آن حضرت خداحافظی کرد و به سوی کوفه روانه شد [۷۳] طاغوت وقت که در صدد آزار به امام باقر علیه السلام و شاگردانش بود، در کمین جابر قرار داشت تا او را به قتل برساند، اینک به داستان زیر توجه کنید: نعمان بن بشیر می‌گوید: با جابر جعفری همسفر بودیم، او در مدینه با امام باقر علیه السلام خداحافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون آمد (به سوی عراق حرکت کردیم) تا روز جمعه به چاه «اخیرجه» رسیدیم... هنگامی که نماز ظهر را در آنجا خواندیم، سوار بر شتر حرکت نمودیم، در این هنگام ناگاه مرد بلند قامت گندمگونی نزد جابر آمد، و نامه‌ای به جابر داد، جابر آن را گرفت و بوسید و بر دیده‌اش گذارد، در آن نامه نوشته بود: «از جانب محمد بن علی به سوی جابر بن یزید» و در آن نامه جای مهر سیاه و تر و تازه بود، جابر به آن مرد بلند قامت گفت: «چه وقت در نزد امام باقر علیه السلام بودی؟» او پاسخ داد: همین لحظه! جابر: قبل از نماز یا بعد از نماز؟ مرد بلند قامت: بعد از نماز [۷۴]. جابر به خواندن آن نامه مشغول شد، هر لحظه چهره‌اش دگرگون می‌گردید، تا به آخر نامه رسید، و نامه را با خود نگهداشت به کوفه رسیدیم، نعمان می‌گوید: از آن وقتی که جابر نامه را خواند، [صفحه ۷۴] دیگر او را شادمان ندیدم تا شب به کوفه رسیدیم (معلوم شد که امام باقر علیه السلام در آن نامه به جابر فرموده: خود را به دیوانگی بزن تا از چنگال طاغوت وقت در امان بمانی) من رفتم و آن شب را خوابیدم و صبح به خاطر احترام جابر، نزد او رفتم، دیدم از جایگاه خود بیرون آمده و به سوی من می‌آید، اما چند عدد بجزول (قاپ) بر گردن خود آویزان نموده، و بر یک چوب نی سوار شده و می‌گوید: «منصور بن جمهور را فرماندهی دیدم که فرمانبر نیست» و اشعار و جمله‌هایی از این قبیل می‌خواند، او به من نگاه کرد، من نیز به او نگاه کردم، چیزی به من نگفت، من نیز چیزی به او نگفتم، من وقتی که آن وضع را از او دیدم (دل‌م به حالش سوخت) و گریه کردم، کودکان و مردم نزد ما آمدند، و جابر همراه کودکان حرکت کرد تا به رحبه (میدان کوفه) رفت، و همراه کودکان جست و خیز می‌کرد، مردم می‌گفتند: «جابر دیوانه شد، جابر دیوانه شد.» سوگند به خدا چند روز از این ماجرا نگذشت، که از طرف هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه‌ی اموی) نامه‌ای به حاکم کوفه رسید، در آن آمده بود. «وقتی که نامه‌ام به تو رسید، مردی را که نامش جابر بن یزید است، پیدا کن و گردنش را بزن!» حاکم کوفه نزد جمعی (از کسانی که با جابر رابطه داشتند) آمد و گفت: در میان شما «جابر بن یزید» کیست؟ حاضران گفتند: خدا کارت را اصلاح کند، جابر مردی دانشمند [صفحه ۷۵] و محدث بود که پس از انجام حج، دیوانه شد، و اکنون در میدان کوفه بر نی سوار می‌شود و با کودکان بازی می‌کند. حاکم به میدان رفت از جای بلند به آنجا نگرست، جابر را دید که بر نی سوار شده و با بچه‌ها بازی می‌کند، گفت: «خدا را شکر که مرا از کشتن او منصرف نمود.» از این ماجرا چندان نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر در موارد او گفته بود تحقق یافت (و او حاکم کوفه گردید). [۷۵].

بهبانۀ ندادن به دشمن

بین امام باقر علیه السلام با یکی از نواده‌های امام حسن علیه السلام برخوردی شد (گویا بر سر مزرعه‌ای سخنی به میان آمد و نواده‌ی امام حسن علیه السلام بیش از حق خود مطالبه می کرد) عبدالملک (یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام) می گوید؛ من به نیت این که بین آنها را اصلاح بدهم به حضور امام باقر علیه السلام رفتم، امام باقر علیه السلام به من فرمود: «تو در کار ما دخالت نکن، مثل ما با پسر عموها یمان همچون مثل مردی است که در بنی اسرائیل بود، او دو دخترش را شوهر داده بود، یکی از داماد هایش، کشاورز بود، و دیگری فخار (کوزه گر) بود، روزی به خانه‌ی یکی از دخترانش رفت و احوال دختر را پرسید، او گفت: «شوهرم کشاورز است و امسال زراعت بسیار دارد، [صفحه ۷۶] اگر باران بارید، حال و روزگار ما خیلی خوب خواهد شد.» سپس او به خانه‌ی دختر دیگرش رفت و حال او را پرسید، او گفت: «شوهر من کوزه گر است، و کوزه‌های بسیار ساخته (و در آفتاب گذارده تا خشک شود) اگر باران نیاید، حال و روزگار ما، بسیار خوب می شود. آن مرد، از آنجا رفت و عرض کرد: خدایا خودت هر چه صلاح آنها را می دانی همان را اختیار کن.» آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: «وضع ما نیز با بستگان خود، این گونه است، شما دخالت نکنید و احترام آنها را نگهدارید.» [۷۶]. به این ترتیب امام علیه السلام هر گونه بهانه دادن به دشمن را مسدود نمود.

نمونه‌ای از برخورد امام باقر با طاغوتیان

عصر امام باقر علیه السلام بود، از طرف طاغوت وقت، فرماندار جدیدی برای مدینه تعیین شده بود، و مردم برای عرض تبریک، به سوی خانه‌ی او می رفتند، محمد بن مسلم می گوید: ما (جمعی از شیعیان) در کنار در خانه‌ی امام باقر علیه السلام در مدینه، بودیم، آن حضرت وقتی که عبور گروه مردم را به سوی خانه‌ی فرماندار جدید دید، از حاضران پرسید: «آیا در مدینه حادثه‌ی جدیدی رخ داده است؟!» یکی از حاضران عرض کرد: «فرماندار جدیدی نصب شده، [صفحه ۷۷] و مردم به دیدار او برای عرض تبریک می روند.» امام باقر علیه السلام فرمود: ان الرجل لیغدی علیه بالامر یهنيء به، و انه لباب من ابواب النار. «همانا انسان برای تبریک به خاطر امری حرکت می کند، ولی (غافل از آنکه) همان شخص خود را به در خانه‌ای می رساند، که از در خانه‌های آتش دوزخ است.» [۷۷].

تأیید امام باقر از قیام های ضد طاغوتی

اشاره

امام باقر علیه السلام گرچه بر اساس حفظ مصالح مهمتر، بر ضد طاغوت‌ها، قیام مسلحانه نکرد، ولی با انقلاب فرهنگی و شکل دادن به شیعیان، و آشکار کردن خط فکری تشیع، بذر انقلاب و قیام بر ضد طاغوت‌ها را در قلوب می پاشید، از این رو از طرف هشام بن عبدالملک، از مدینه به شام تبعید گردید، چنان که شرح آن خواهد آمد. از آنجا که وجود امام، در شرایط عصر خودش، یگانه محور تشیع بود و حفظ محور برای حفظ تشیع، بسیار لازم بود، لذا امام باقر علیه السلام در پشت سپر تقیه، و در زیر چتر تاکتیک، انقلابیون را رهبری می کرد، و هرگز راضی نبود حتی یک لحظه طاغوت‌ها زنده باشند. بر همین اساس، آن حضرت به طور مکرر، مردم را بر ضد طاغوت‌های عصرش تحریک می کرد، و قیام انقلابیون مانند مختار [صفحه ۷۸] و زید و کمیت اسدی و امثال آنها را تأیید می نمود، در اینجا برای روشن شدن مطلب به نمونه‌های زیر توجه کنید:

تأیید امام باقر از قیام مختار

عبدالله بن شریک می گوید: همراه گروهی در محضر امام باقر علیه السلام بودیم، ناگاه پیرمردی از مردم کوفه به حضور امام باقر علیه السلام آمد، و خواست دست امام را ببوسد، امام نگذاشت، آن گاه امام پرسید: «تو کیستی؟» او گفت: من ابو الحکم پسر مختار هستم. امام تا او را شناخت، احترام شایانی به او نمود، برخاست و او را نزدیک خود نشانید. ابو الحکم به امام عرض کرد: «خدا کارت را سامان بخشد، مردم پشت سر پدرم مختار عیبجویی می کنند و به او ناروا می گویند، به طوری که حرف مردم درباره‌ی پدرم بسیار شده است، ولی سوگند به خدا رأی صحیح، رأی شما است، نظر شما چیست؟» امام باقر: مردم چه سخنی پشت سر پدرت مختار می گویند؟ ابو الحکم: می گویند: کذاب است، اکنون هر چه شما نظر بدهید، همان را می پذیرم. امام باقر: سبحان الله! پدرم به من خبر داد که مهریه مادرم را مختار فرستاد، آیا مختار خانه‌های ما را نساخت؟ و شرکت کنندگان در قتل پدران و بستگان ما (در کربلا) را نکشت؟ و مطالبه‌ی خون ما را نکرد؟ [صفحه ۷۹] آن گاه امام باقر علیه السلام سه بار فرمود: رحم الله اباک: «خدا پدرت را رحمت کند.» سپس افزود: ما ترک لنا حقا عند احد الا طلبه: «مختار حق ما را در نزد هر کس یافت، آن را گرفت و نگذاشت پایمال شود.» [۷۸]. نیز فرمود: لا تسبوا المختار فانه قتل قتلنا، و طلب ثأرنا و زوج اراملنا، و قسم فینا المال علی العسرة: «به مختار ناسزا نگویند، چرا که او قاتلان ما را کشت، و به خونخواهی از ما برخاست، و بیوه‌های ما را شوهر داد، و در شرایط سخت و تنگدستی، به ما کمک و مساعدت نمود.» [۷۹].

تأیید امام باقر از قیام زید بن امام سجاد

زید بن امام سجاد علیه السلام یکی از انقلابیون بزرگ تاریخ اسلام است، او بر ضد حکومت ننگین هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) قیام کرد. او در سال ۱۱۹ یا ۱۲۰ هجری، به طور مخفی وارد کوفه شد و مردم را بر ضد حکومت هشام فرا خواند و اهداف خود را برای آنها تشریح و مردم با او بیعت کردند. تعداد بیعت کنندگان را از [صفحه ۸۰] ده هزار تا هشتاد هزار نوشته‌اند. ولی وقتی که ماجرا به درگیری کشید، مردم بی وفای کوفه، اطراف زید را خالی کردند و تنها ۵۰۰ یا ۳۰۰ نفر با زید باقی ماندند. او با همین افراد اندک با سپاه دشمن تحت امارت «یوسف بن عمر ثقفی» فرماندار و عامل هشام در عراق جنگید و پس از یک نبرد بی نظیر و قهرمانانه، بر اثر اصابت تیر دشمن (به سرش) سخت مجروح و بستری شد و روز بعد (جمعه سوم صفر سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ ه.ق) به شهادت رسید. [۸۰] یارانش بدن مطهر او را به طور مخفی در جایی دفن کردند، ولی جاسوس‌ها محل دفن زید را شناسایی کرده و به حاکم عراق خبر دادند، مأمورین او قبر او را نبش کرده و بدنش را از قبر بیرون آوردند، سرش را از بدنش جدا نمودند و جسد پاکش را به طور واژگونه در بازار کناسه‌ی کوفه به دار آویختند، بدنش را مدتی طولانی (یک سال یا چهار سال) روی دار گذاشتند، سپس به فرمان طاغوت وقت (هشام یا ولید بن یزید) استخوان‌های به جا مانده‌ی بدن آن قهرمان مخلص را از بالای دار گرفته و آتش زدند. محل دار و سوزاندن بدن مطهر زید، در دو فرسخی روستای کفل، نزدیک کوفه و هم اکنون به صورت زیارتگاه و محل عبادت شیعیان می باشد. [۸۱]. [صفحه ۸۱] گرچه امام باقر علیه السلام در عصر قیام زید نبود (زیرا امام باقر در سال ۱۱۴ ه.ق به شهادت رسید، ولی قیام زید در سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ ه.ق رخ داد) ولی در همان عصر قیام او را پیش‌بینی می کرد و تأیید می نمود، در این راستا نظر شما را به چند روایت زیر جلب می کنیم: ۱- سدید صیرفی می گوید در محضر امام باقر علیه السلام بودم، زید فرزند امام سجاد علیه السلام وارد شد، امام باقر علیه السلام دست بر روی شانهِ زید گذاشت و فرمود: هذا سید بنی هاشم، اذا دعاکم فاجیبوه، و اذا استنصرکم فانصروه. «این سرور خاندان هاشم است، هر گاه شما را دعوت کرد، او را اجابت کنید، و هر گاه از شما یاری خواست، از او یاری نمایید.» [۸۲]. ۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده؛ روزی زید بن امام سجاد علیه السلام نزد برادرش امام باقر علیه السلام آمد، امام باقر علیه السلام این آیه را خواند: یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله: «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید نگهبان عدالت باشید، و برای خدا گواهی دهید.» (نساء / ۱۳۴) سپس به زید رو کرد و فرمود: «ای زید سوگند به خدا تو مصداق شایسته‌ی این آیه هستی.» [۸۳]. ۳- هر گاه امام باقر علیه السلام به زید می‌نگریست، می‌فرمود: اللهم اشدد ازری بزید: [صفحه ۸۲] «خدایا! پشتم را به وسیله‌ی زید محکم گردان.» [۸۴]. ۴- روزی امام باقر علیه السلام به زید نگریست و فرمود: هذا سید اهلیتی و الطالب باوتارهم: «این شخص، سرور دودمان من و خواهان خون آنها از دشمن است.» سپس فرمود: لقد انجبت ام ولد تک یا زید: «ای زید! به راستی آن مادری که تو را پدید آورد، نجیب و اصیل بود.» [۸۵]. ۵- امام باقر علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام فرمود: «مردی از نسل تو خارج می‌شود که زید نام دارد، در روز قیامت او و یارانش با چهره‌ی بسیار نورانی و پر شکوه بر گردن‌های خلاق گام می‌نهند و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.» [۸۶]. علامه مجلسی، پس از تأیید مقام و جلالت زید بن امام سجاد علیه السلام، می‌گوید: بعضی تصور می‌کنند قیام زید، و عدم شرکت (مستقیم) امام باقر علیه السلام در آن قیام، بیانگر مخالفت امام باقر علیه السلام با قیام زید است، این تصور پنداری بیش نیست، کناره‌گیری امام باقر علیه السلام به خاطر تدبیر امور و مصالح بود. [۸۷]. [صفحه ۸۳]

تأیید کمیت شاعر آزاده و قهرمان

کمیت بن زید اسدی از شاعران زبردست از دودمان بنی‌اسد است که معاصر امام باقر و امام صادق علیه السلام بود او در سال ۶۰ هجری در کوفه متولد شد و سرانجام در سال ۱۲۶ در عصر خلافت مروان بن محمد (چهاردهمین خلیفه اموی) در سن ۶۶ سالگی به شهادت رسید. [۸۸]. کمیت از شاعران شیعه و رادمردان آزاده و متعهدی بود که همواره در مدح امامان خاندان رسالت، شعر می‌سرود و می‌خواند، و از مخالفان و طاغوتیان بدگویی می‌کرد. شمشیر زبانش همچون شراره‌های آتش بود که بر سر طاغوت‌های بنی‌امیه می‌ریخت و سر تا پای آنها را می‌سوزانید. [۸۹]. روزی در مدینه به محضر امام باقر علیه السلام رفت، و بعضی از اشعار خود را خواند تا به این شعر رسید: و قتل با لطف غودر منهم بین غوغا امه و طغام یعنی: «شهید کربلا هنگامی که می‌خواست سخن بگوید و مردم را آگاه کند، آن مردم فرومایه، با هیاهو و غوغا، مانع شنیدن سخنان آن حضرت شدند.» امام باقر علیه السلام با شنیدن این شعر منقلب شد و گریه کرد و فرمود: [صفحه ۸۴] «ای کمیت! اگر در نزد ما مال و ثروتی بود به تو می‌دادیم، اما به تو همان سخن را می‌گویم که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود؛ تو تا آنگاه که از ما خاندان دفاع می‌کنی مورد تأیید روح القدس (جبرئیل) می‌باشی.» [۹۰]. با این که کمیت اسدی، به جرم آزادی‌خواهی و مبارزه با طاغوت‌های عصرش با شمشیر زبان، و اشعار بسیاری که در این راستا سرود و خواند [۹۱] همواره فراری بود و خود را از چشم‌انداز جلا دادن طاغوت‌ها پنهان می‌نمود، در عین حال امام باقر علیه السلام با کمال صراحت، او را تأیید می‌کرد و برای او دعا می‌نمود، گاه می‌فرمود: یا کمیت لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک و قلت فینا: «ای کمیت! مادام که با زبانت ما را یاری می‌کنی و در شأن ما سخن می‌گویی، مورد تأیید روح القدس (جبرئیل) هستی.» [۹۲]. زمانی برای کمیت دعا می‌کرد و می‌گفت: اللهم اغفر للکمیت ما تقدم من ذنبه و ما تأخر: «خدایا گناهان گذشته و آینده‌ی کمیت را ببامرز» [۹۳]. و وقت دیگر در مکه، روبروی کعبه می‌ایستاد و مکرر برای [صفحه ۸۵] کمیت دعا و طلب آمرزش می‌نمود. و سه بار عرض کرد: اللهم ارحم الکمیت و اغفر له: «خدایا کمیت را مشغول رحمت کن، و او را ببامرز.» [۹۴]. هنگامی که کمیت دستگیر شد، هشت نفر از جلا دادن طاغوت، شمشیرهای خود را بر شکم کمیت نهادند و فشار دادند، خون از بدن او به جریان افتاد، و همچنان ادامه یافت تا شهد شهادت نوشید، در لحظات آخر عمر، سه بار گفت: اللهم آل محمد صلی الله علیه و آله: «خدایا! هدفم دفاع از حریم آل محمد صلی الله علیه و آله است.» [۹۵]. پر واضح است که تأیید امام باقر علیه السلام از چنین قهرمانان آزاده، در حقیقت تأیید نهضت شیعی، و تثبیت خط فکری مبارزه دائم با طاغوتیان بود.

طلاق همسر به خاطر دشمنی او با علی

یکی از حوادثی که بیانگر قاطعیت و صلابت امام باقر علیه السلام در مسائل اصولی است، این که: یکی از همسران آن حضرت، ام حکیم دختر اسید بن مغیره ثقفی بود، مالک بن اعین می گوید: روزی به محضر امام باقر علیه السلام رفتم و دیدم لباس زیبا و رنگین بر تن دارد، خندیدم فرمود: «می دانم برای چه خندیدی، به خاطر این لباسی که [صفحه ۸۶] پوشیده‌ام خندیدی، ولی حقیقت این است که همسرم (ام حکیم) آن را خواست، چون او را دوست دارم، آن لباس را که دلخواه او بود پوشیدم.» پس از مدتی به محضر امام باقر علیه السلام رفتم، باخبر شدم که امام همان همسر محبوبش را طلاق داده است، علت پرسیدم، فرمود: «شنیدم او از علی علیه السلام اظهار بیزاری کرد، نتوانستم تحمل کنم و نگهداری او را برای خود روا ندانستم، از این رو او را طلاق داده و از او جدا شدم.» [۹۶].

افشاگری امام باقر بر ضد طاغوتیان

طاغوت‌های اموی و عباسی همچون طاغوت‌های کنونی وهابی، به امور ظاهری حج، اهمیت بسیار می دادند و مردم را سرگرم و غافل نگه داشته و از اهداف حقیقی حج، منحرف می نمودند، حج را وسیله‌ای برای حفظ خود نموده بودند، نه فرهنگی برای حفظ آرمان‌های مقدس اسلامی و رفع هر گونه تبعیض و بی عدالتی. امام باقر علیه السلام در فرصت‌های مناسبی به افشاگری می پرداخت و حج کورکورانه‌ی آنها را محکوم می نمود، و مردم را به حج ابراهیمی و حج راستین، دعوت می کرد، در این راستا، به روایت جالب زیر توجه کنید: ابوبصیر از شاگردان برجسته‌ی امام باقر علیه السلام نابینا شده بود، یک [صفحه ۸۷] سال همراه امام باقر علیه السلام در انجام مناسک حج شرکت کرد، ابوبصیر در کنار کعبه، صدای ناله و گریه‌ی بسیار از حاجیان شنید، گول ظاهر را خورد و به امام باقر علیه السلام عرض کرد: ما اکثر الحجج و اعظم الضجج: «چه قدر حاجی زیاد است و گریه‌ی مردم عظیم است!!» امام باقر علیه السلام بی درنگ فرمود: بل اکثر الضجج و اعظم الحجج؟ «بلکه چقدر ناله و گریه زیاد است، ولی حاجی (حقیقی) اندک است!» سپس فرمود: آیا دوست داری به عمق درستی گفتارم آگاه گردی، و به روشنی ببینی که حاجی اندک است؟! در این هنگام امام باقر علیه السلام دستش را بر چشمان ابوبصیر کشید، و دعا کرد، ابوبصیر همان دم بینا شد و به حاجی‌های اطراف کعبه نگاه کرد. ابوبصیر می گوید: به صحنه‌ی اجتماع حاجیان نگاه کردم، دیدم اکثر مردم، به صورت میمون و خوک هستند، و مؤمن در میان آنها همانند ستاره‌ی درخشان در تاریکی است، به امام عرض کردم: «آری همان گونه که فرمودی حاجی اندک است و گریه کننده بسیار است.» سپس امام علیه السلام دعا کرد و چشمان ابوبصیر به حال قبل بازگشت. [۹۷]. [صفحه ۸۸]

نارضایتی امام باقر از جامعه‌ی طاغوت زده

منهال بن عمرو می گوید: در محضر امام باقر علیه السلام بودم، ناگاه مردی وارد شد و سلام کرد، امام جواب او را داد، او به امام عرض کرد: «حالتان چطور است؟» امام باقر: آیا وقت آن نرسیده است که شما بدانید حال ما چگونه است؟ مثل ما در میان این امت، همچون بنی اسرائیل است که پسرانشان را می کشتند و زنانشان را (برای بیگاری) باقی می گذاشتند، آگاه باشید که اینها (طاغوت و طرفدارانش همچون فرعون) پسران ما را می کشتند و زنانمان را باقی می گذارند، عرب گمان می کند که برتر از عجم است، عجم می پرسد: چرا؟ عرب در پاسخ می گوید: «زیرا محمد صلی الله علیه و آله از ما عرب است.» عجم در پاسخ می گوید: «راست می گویند.» قریش می پندارد که بر سایر قبایل عرب برتری دارد، از این رو که محمد صلی الله علیه و آله از قریش است، دیگران نیز این برتری را تصدیق می کنند. اگر مردم این مسأله را تصدیق می کنند، ما بر همه‌ی مردم برتری داریم، زیرا از ذریه‌ی محمد صلی

الله علیه و آله و از خاندان او هستیم، که هیچ کس در این جهت با ما برابری ندارد. آن مرد وارد شده به امام عرض کرد: «سوگند به خدا من شما خاندان رسالت را دوست دارم.» امام باقر: «بنابراین آماده‌ی بلا باش، سوگند به خدا رسیدن بلا (و آزار طاغوتیان) به ما و شیعیان ما سریع‌تر از رسیدن سیل به بیابان [صفحه ۸۹] است، نخست بلا به سراغ ما می‌آید و سپس به سراغ شما.» [۹۸].

نتیجه و جمع‌بندی

این نمونه‌ها بیانگر آن است که امام باقر علیه السلام نه تنها هیچ گونه سازش و ارتباطی با خلفا و طاغوتیان نداشت، بلکه در هر فرصت مناسبی، اعتراض خود را نسبت به آنها آشکار می‌ساخت، و تاکتیک‌ها و تقیه‌ی امام نسبت به حفظ شاگردانش، حکایت از آن دارد که طاغوتیان از روش و شیوه‌ی آن حضرت، هراسناک بودند، از این رو او و شاگردانش را با تهدید و ضرب و شتم، در سانسور و خفقان قرار می‌دادند، اگر امام باقر علیه السلام به آنها کاری نداشت. و به اصطلاح در سیاست دخالت نمی‌کرد، چنین وضعی هرگز به پیش نمی‌آمد، امام در عین حال، با انقلاب فرهنگی، و تعقیب نهضت فکری تشیع سرخ علوی، به مبارزه‌ی خود ادامه می‌داد، تا آن که او را به شهادت رساندند.

تبعید امام باقر از مدینه به شام

وجود پر برکت امام باقر علیه السلام و تشکیل حوزه‌ی علمیه و تربیت شاگرد و زنده کردن فقه تشیع و به جریان انداختن خط فکری شیعه، و روش و حرکات مستقل او در مدینه، گرچه جنگ گرم و مبارزه‌ی علنی با دستگاه طاغوتی هشام بن عبدالملک نبود، ولی همه‌ی آن برنامه‌ها، نشانگر رویارویی جدی امام باقر علیه السلام با دستگاه طاغوتی هشام بن [صفحه ۹۰] عبدالملک (دهمین خلیفه‌ی اموی) بود سرانجام هشام نتوانست وجود امام باقر علیه السلام را تحمل کند، تصمیم گرفت آن حضرت را با وضعی اهانت‌آمیز، از مدینه به شام تبعید نماید. امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام را به اجبار از مدینه به شام آوردند، هشام در شام بود، در کاخ مخصوص خود، به درباریان رو کرد و گفت: «محمد بن علی (امام باقر) را نزد من می‌آورند، وقتی که دیدید من او را سرزنش کردم، گوش فرا دهید، همین که سکوت کردم، شما یکی یکی پشت سر هم، او را سرزنش نمایید.» برای آن که به امام باقر علیه السلام اهانت شود، به دستور هشام، سه روز حضرت را پشت کاخ نگه داشتند، سپس به او اجازه ورود داده شد، هنگامی که آن حضرت به کاخ هشام وارد گردید، با دست به همگان اشاره کرد و فرمود: السلام علیکم. «سلام بر شما باد.» به این ترتیب همگان را مشغول سلام خود نمود (نه تنها هشام را) و سپس بی‌آنکه مانند سایرین اجازه بگیرد، نشست. خشم و کینه‌ی هشام، نسبت به امام باقر علیه السلام بیشتر شد، و به امام رو کرد و سخنان رکیک و سرزنش‌آمیز به آن حضرت گفت، که قسمتی از سخنان هشام چنین بود: «ای محمد بن علی! همیشه مردی از میان شما خاندان، موجب اختلاف بین مسلمانان شده و آنها را به سوی خود دعوت [صفحه ۹۱] کرده و مردم از روی بی‌خردی و دانش کم، گمان برده که او امام و رهبر است... سپس هشام آنچه خواست با گفتار توهین‌آمیز خود، آن حضرت را سرزنش کرد، و آن گاه ساکت شد، به دنبال او (طبق توطئه قبل) هر کدام از درباریان به حضرت رو آوردند و با گفتار جسورانه‌ی خود، آن بزرگوار را سرزنش نموده، و سپس خاموش گشتند. امام باقر علیه السلام در این هنگام برخاست و فرمود: «ای مردم! به کجا می‌روید، شیطان می‌خواهد شما را به کجا بیندازد؟ (با این سخن، هشام را شیطان خواند)، خداوند به وسیله‌ی ما گذشتگان شما را هدایت کرد، و هدایت آیندگان شما نیز به وسیله‌ی ما ختم می‌گردد، اگر شما دارای سلطنتی عاریه‌ای و زودرس و زودگذر هستید، ما سلطنتی دیررس ولی جاودانه داریم، که بعد از سلطنت ما، سلطنتی نباشد، زیرا سرانجام خوش و نیک از آن ماست و خداوند می‌فرماید: و العاقبة للمتقين: «سرانجام از آن افراد پاک است.» [۹۹]. سپس هشام دستور داد، امام باقر علیه السلام را به زندان افکندند، پس از چند روز زندانبان به هشام گزارش داد که: «تبلیغات

محمد بن علی (امام باقر) در زندان موجب شده که من در مورد سقوط حکومت تو توسط مردم شام، نگران هستم.» [صفحه ۹۲] هشام که چاره‌ای جز برگرداندن امام باقر علیه السلام به مدینه نمی‌دید، دستور داد آن حضرت را سوار بر استر کرده و توسط کاروان پست به مدینه باز گردانند. [۱۰۰].

درخشش چهره‌ی امام باقر در کاخ هشام

هشام؛ طاغوت قلدر اموی، امام باقر را با پسرش امام صادق علیه السلام از مدینه به شام آورده بود تا قدرت خود را به آنها نشان دهد و با تهدید و ارباب، امام باقر علیه السلام را سر جای خود بنشانند، هشام به خیال خام خود می‌پنداشت، این کار موجب ترس و وحشت امام باقر علیه السلام شده و او را هنگام مراجعت به مدینه، منزوی خواهد کرد. ولی امام باقر در همان کاخ هشام، در پاسخ به سؤالات او مطالبی در شأن امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان کرد، و ثابت نمود که او و فرزندان پاکش امام بر حق هستند... هشام لحظه به لحظه خشمگین می‌شد، و نشانه‌های خشم در چهره‌اش آشکار می‌گردید، ولی به عکس چهره‌ی امام باقر علیه السلام در کاخ ظلمانی او می‌درخشید، و همه‌ی حاضران را تحت الشعاع قرار داده بود. آری امام باقر علیه السلام در کاخ هشام، از شأن علی علیه السلام سخنانی فرمود، و ثابت کرد که او امام بر حق است، و در ضمن روشن کرد که چنین فردی و کسانی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند باید رهبر مردم باشند. [صفحه ۹۳]

زیر دستی امام باقر در تیراندازی

جالب این که: امام صادق علیه السلام گوید: همراه پدرم بودم، دیدم هشام بر روی تخت سلطنت لمیده و درباریانش به تیراندازی و هدف گیری سرگرم هستند، هشام با بی‌اعتنایی به پدرم گفت: تو هم با بزرگان قبیله‌ات تیراندازی کن. پدرم فرمود: من دیگر پیر شده‌ام، تیراندازی از من گذشته، از این تقاضا بگذر. هشام اصرار کرد و سوگند خورد که باید این کار را انجام دهی، به پیرمردی از بنی‌امیه که در آنجا بود دستور داد که کمانت را به امام باقر علیه السلام بده. ناگزیر پدرم کمان را گرفت و تیری در زه کمان گذاشت به طرف هدف، پرتاب کرد، تیر درست به وسط هدف نشست، دومین تیر را به زه گذاشت و این بار به وسط پیکان تیر اول زد، تیر سوم را به وسط پیکان تیر دوم زد، و همین طور تا تیر نهم را به وسط پیکان تیر هشتم زد. فریاد آفرین و احسنتم از حاضران برخاست. هشام (گرچه در درون می‌سوخت ولی در ظاهر) گفت «آفرین بر تو ای ابوجعفر تو در تیراندازی سرآمد عرب و عجم هستی، چطور می‌گفتی پیر شدم و زمان تیراندازی من گذشته است. من تاکنون هرگز کسی را مانند تو تیرانداز ماهر ندیده‌ام، و گمان نمی‌کنم که در سراسر زمین شخصی وجود داشته باشد که مثل تو [صفحه ۹۴] تیراندازی کند، آیا پسرت جعفر (امام صادق) نیز می‌تواند مانند تو تیراندازی کند؟!» امام باقر علیه السلام از فرصت استفاده کرد و فرمود: «ما اکمال و اتمام نعمت را از همدیگر ارث می‌بریم و به ارث می‌گذاریم، همان اکمال و اتمام نعمتی که خداوند در آیه‌ای که به رسولش نازل فرموده، از آن نام برده، آنجا که می‌فرماید: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاویدان) شما پذیرفتم.» [۱۰۱]. زمین هیچ گاه از شخصی که این امور را تکمیل کند خالی نیست، و جز ما کسی به این کمال نخواهد رسید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هشام از وقوع این حادثه و بیان شیوا و مستدل امام، ناراحت و خشمگین شد، ولی در ظاهر با ما گرم گرفت و ما را آزاد گذاشت، و از کاخ بیرون آمدیم، سپس ماجرای ملاقات راهب پیش آمد. [۱۰۲].

پاسخ امام باقر به شی‌سؤال راهب بزرگ

امام باقر علیه السلام همراه فرزندش امام صادق علیه السلام در تبعیدگاه خود [صفحه ۹۵] شام از کاخ هشام بیرون آمده، کمی راه رفتند تا رسیدند به میدان شهر، در آنجا جمعیت بسیاری جمع شده بودند. امام باقر علیه السلام از کسی پرسید: چه خبر است، این جمعیت برای چه اینجا جمع شده‌اند. او در جواب گفت: این جمعیت، کشیشان و عابدان مسیحیان هستند، اینها در سال، یک روز مراسمی دارند، و آن روز همین امروز است، اینها عابد و عالم بزرگی دارند که در عبادتگاه خود بالای این کوه، می باشد، سالی یک بار در چنین روزی جمع می شوند، تا به زیارت آن راهب و عالم بزرگ خود بروند، هم او را زیارت کنند و هم سؤالهای خود را که در طول سال برایشان پیش آمده از او بپرسند، این جمعیت در اینجا برای همین منظور جمع شده‌اند، که به زیارت عابد بزرگ خود بروند، اینها معتقدند که این عابد بزرگ، زمان شاگرد حضرت مسیح را درک کرده است. امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مانع نشوند ما هم همراه این جمعیت به دیدار عابد می رویم، اتفاقاً کسی مانع نشد، و امام باقر علیه السلام همراه جمعی به سوی عبادتگاه عابد، که در بالای کوه بود حرکت کردند. امام باقر علیه السلام سرش را با پارچه‌ای پیچید که کسی او را نشناسد و به صورت ناشناس همراه جمعیت به کنار عبادتگاه عابد رسیدند. کشیشان در بیرون عبادتگاه، فرشی انداختند، و سپس عابد بزرگ را از داخل عبادتگاه بیرون آورده و روی آن فرش نشانند. عابد به قدری پیر شده بود که قدرت راه رفتن نداشت، اما [صفحه ۹۶] چشمش زیر ابروان بلند و سفیدش می درخشید، و حاضران را که در دورش حلقه زده بودند می دید. جاسوسان به خلیفه، هشام خبر دادند که امام باقر علیه السلام همراه کشیشان مسیحی به دیدار عابد بزرگ رفته است، هشام مخفیانه شخصی را فرستاد تا آنچه در آنجا رخ داد خبر دهد. سیمای زیبا و جذاب امام باقر علیه السلام عابد بزرگ را جذب کرد، و عابد در میان این همه حاضران، به امام باقر رو کرد و گفت: «آیا شما از مسیحیان هستید و یا از امت اسلام می باشی؟» امام باقر علیه السلام فرمود: از امت اسلام هستم. عابد بزرگ پرسید: از علمای این امت هستی یا از بی سوادان این امت؟ امام باقر علیه السلام فرمود: از بی سوادها نیستم. عابد و عالم بزرگ مسیحیان، خود را جمع و جور کرد و تمام حواسش متوجه امام شد و پس از لحظه‌ای فکر، خواست سطح علم و آگاهی امام را بیازماید، چرا که او در همان نگاه اول، عظمت مقام امام را دریافته بود، اینک می خواست، این عظمت برای خودش و برای حاضران آشکار گردد، گفت: من مسائلی را از تو سؤال کنم یا تو سؤال می کنی؟ امام باقر علیه السلام فرمود: تو سؤال کن، هر چه پرسی من آماده جواب هستم. عابد بزرگ رو به جمعیت حاضر کرد و گفت: عجیب است که [صفحه ۹۷] مردی از امت محمد صلی الله علیه و آله این جرأت را دارد و می گوید تو سؤال کن و من آمادگی برای تمام سؤالهای تو را دارم، حال سزاوار است که چند مسأله از او بپرسم. عابد بزرگ سؤالهای خود را به این ترتیب مطرح کرد: ۱- ای بنده‌ی خدا بگو بدانم آن ساعتی که نه از شب است و نه از روز، چه ساعتی است؟ امام باقر فرمود: آن ساعت از اول اذان صبح تا اول طلوع آفتاب است! عابد بزرگ گفت: ۲- اگر آن ساعت نه از شب است و نه از روز، پس چه ساعتی است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آن ساعت از ساعت‌های بهشت است، در این ساعت بیماران شفا می یابند و گرفتارها از گرفتاری نجات پیدا می کنند، خداوند این ساعت را برای آنان که در فکر روز قیامت و حساب و کتاب الهی هستند، لحظاتی خوش و شیرین قرار داده، و به عکس کوردلان و تیره‌بختان از صفای این ساعت محرومند (و در خواب بی خبری و غفلت هستند). عابد بزرگ از بیانات شیوا و شیرین امام، قانع شد، بلند گفت: آنچه گفتی صحیح است. ۳- اکنون سؤال دیگر من این است بگو بدانم، شما می گوید وقتی که اهل بهشت به بهشت رفتند در بهشت انواع غذاها را که می خورند، دیگر مدفوع و ادرار ندارند، آیا چنین موضوعی در دنیا نظیر دارد؟ [صفحه ۹۸] امام باقر علیه السلام فرمود: آری، نظیر آن در دنیا بجه‌ای است که در رحم مادر است، آنچه می خورد، جزء بدن او می شود، دیگر مدفوع و ادرار ندارد. عابد بزرگ گفت: کاملاً درست گفتی، اکنون باز من سؤال کنم یا تو سؤال می کنی؟ امام فرمود: آنچه می خواهی بپرس. عابد بزرگ به مسیحیان حاضر رو کرد و گفت: این شخص بسیاری از مسائل را می داند، سپس رو به امام کرد و گفت: تو گفتی من از علمای اسلام نیستم؟ ولی اکنون معلوم می شود که از علمای اسلام هستی؟ امام فرمود: من گفتم از بی سوادان نیستم. عابد بزرگ گفت:

۴- بگو بدانم شما می گوئید در بهشت درختی هست به نام «درخت طوبی» دارای میوه‌های گوناگون، هر چه بهشتیان از آن می خورند، از آن چیزی کم نمی‌شود، آیا چنین موضوعی در دنیا نظیر دارد؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: آری مثل آن در دنیا چراغ است، که هر چه چراغ‌های دیگر را به وسیله آن روشن می کنند، از او کم نمی‌شود. [۱۰۳]. [صفحه ۹۹] عابد بزرگ که از بسیاری علم و اطلاعات امام در تعجب فرو رفته بود، خود را جمع و جور کرد و با تندى به حاضران گفت: اکنون یک سؤالی از ایشان پرسم که حتما نتواند جواب آن را بدهد، سپس رو به آن حضرت کرد و گفت: ۵- به من خبر بده از دو نفر شخصی که از یک مادر در یک ساعت دو قلو به دنیا آمدند و هر دو با هم در یک ساعت مردند، اما یکی از آنها در وقت مردن پنجاه سال داشت، و دیگری صد و پنجاه سال، آنها چه کسانی بودند و قصه آنها چیست؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: این دو نفر، دو برادر بودند بنام عزیر و عزره، این دو با هم در یک روز از مادر متولد شدند و با هم سی سال زندگی کردند، پس از سی سال، روزی عزیر از دهی عبور کرد دید که آن ده خراب شده و مردم آن مرده‌اند، وقتی که استخوان‌های پوسیده‌ی مردم را دید، در فکر و خیال افتاد که چگونه خداوند آن استخوان‌های پوسیده را در روز قیامت دوباره برمی گرداند و زنده می کند؟ همین فکر باعث شد که خداوند به او که پیغمبر بود بفهماند که این کار برای خدا آسان است، خداوند در همان جا روح او را قبض کرد، او مرد، بدنش به زمین افتاد و پس از مدتی استخوانهایش پوسید، صد سال از این جریان گذشت، خداوند او را زنده کرد، و توسط فرشته‌ای از او پرسید: چقدر خوابیده‌ای؟ او گفت: یک روز یا چند ساعت؟ فرشته به او گفت: تو اشتباه می کنی تو صد سال است که در [صفحه ۱۰۰] اینجا خوابیده‌ای.. [۱۰۴]. او به این ترتیب به دنیا برگشت و یقین کرد که معاد و روز قیامت حق است آن گاه ۲۰ سال دیگر با برادرش عزره در این دنیا عمر کرد، سپس در یک روز او و برادرش با هم از دنیا رفتند، در نتیجه عزیر، پنجاه سال در دنیا عمر کرد و برادرش عزره صد و پنجاه سال عمر کرد. ۶- عابد بزرگ سؤال آخرش را چنین مطرح کرد: پدر و پسری هر دو زنده‌اند، اما پسر ۷۰ سال بزرگتر از پدر است، این چگونه می شود؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: این همان «عزیر» پیغمبر است، که وقتی عزیر در سی سالگی به خواست خدا به مردگان پیوست، در آن وقت همسرش حامله بود، و پسری از او به دنیا آمد، وقتی که عزیر پس از صد سال زنده شد، در دنیا سی سال عمر کرده بود ولی پسرش صد سال داشت، در نتیجه پسرش، هفتاد سال از پدر بزرگ‌تر بود. عابد از جواب‌های فوری و صحیح امام باقر آن چنان در تعجب و فکر فرو رفت. که ناگهان حاضران دیدند عابد از هوش رفته است، پس از لحظاتی به هوش آمد و از اصل و نسب امام باقر علیه‌السلام سؤال کرد، امام نسب خود را بیان داشت. عابد بزرگ رو به مسیحیان کرد و گفت: «من تاکنون شخصی را عالم‌تر از این آقا ندیده‌ام تا این مرد در شام است، هر سؤال دارید از او [صفحه ۱۰۱] پرسید دیگر سراغ من نیابید و مرا به عبادت گاهم ببرید.» بعضی نقل می کنند آن عابد قبول اسلام کرد، و حاضران نیز به پیروی از او مسلمان شدند، و به این ترتیب امام باقر علیه‌السلام در تبعیدگاه خود در یک جلسه، جمعی از کشیشان و روحانیون بزرگ مسیحی را به اسلام جذب نمود. روایت شده: وقتی که شب شد، آن عابد و عالم بزرگ مسیحیان به کمک بعضی از مسیحیان به حضور امام باقر علیه‌السلام آمد و پس از دیدن معجزاتی از آن حضرت، مسلمان گردید، خبر عجیب مناظره‌ی امام باقر با راهب به هشام و به مردم رسید، و علم و کمال امام باقر علیه‌السلام آشکار شد، هشام احساس خطر کرد، جایزه‌ای برای امام فرستاد و او را روانه مدینه کرد، و افرادی را جلوتر فرستاد تا در بین راه با تبلیغات وارونه‌ی خود، مردم را از تماس با امام باقر علیه‌السلام و پسرش بر حذر دارند. نیز روایت شده: جاسوس مخصوص هشام ماجرای ملاقات امام باقر علیه‌السلام با راهب را به هشام گزارش داد. بعضی نقل می کنند: هشام از ترس آن که مبادا مردم شام کم کم به عظمت مقام امام باقر علیه‌السلام پی ببرند، دستور داد، آن حضرت را زندانی کنند، تا مردم نتوانند با او تماس بگیرند و رفته رفته نام و یاد او فراموش شود. ولی پس از مدتی به هشام خبر دادند که ویژگی‌های برجسته‌ی امام باعث شده که تمام زندانیان به او گرویده، و همچون پروانه‌ای دور [صفحه ۱۰۲] شمع وجودش جذب شده‌اند. هشام برای حفظ ظاهر، صدمه‌ای به امام نرسانید، ولی دستور داد او و پسرش امام صادق علیه‌السلام را تحت نظر به مدینه

ببرند، حتی به دستور او این تهمت ناجوانمردانه را شایع کردند که امام باقر علیه السلام یک نفر جادوگر است، و در راه کسی با او تماس نگیرد. سرانجام با توهین های بسیار نسبت به ساحت مقدس آن حضرت، او را به مدینه بردند. هشام برای حاکم مدینه نوشت که آن حضرت را مخفیانه با زهر مسموم کند. سرانجام آن امام بزرگوار به جرم این که حق می گفت و با ستمگران مبارزه می کرد و حاضر نبود با طاغوت زمانش سازش کند، به دست جنایتکاران مزدور هشام، مسموم شده و به شهادت می رسد و با شهادت خود، درس استقامت و ایستادگی در برابر طاغوت ها و ستمگران را تا سر حد شهادت به پیروانش می آموزد، به اینکه باید برای پاسداری از اسلام، خون داد و با خون گرم خود، درخت اسلام را آبیاری کرد و ستمگران را برای همیشه روسیاه نمود و پوزه‌ی مغرور آنها را به خاک مالید. [۱۰۵].

استقبال مردم مدین از امام باقر

هنگامی که امام باقر علیه السلام از شام به سوی مدینه (طبق ماجرای [صفحه ۱۰۳] داستان قبل) باز می گشت، هشام فرمان داد، مردم در بین راه، بازارها را به روی امام باقر علیه السلام و اصحابش ببندند، و از رساندن غذا و آب به آنها جلوگیری نمایند، و هدف هشام از این فرمان، توهین و سرزنش امام باقر علیه السلام بود. آن حضرت و همراهان، سه روز راه رفتند، ولی هیچ گونه خوراکی و آشامیدنی به آنها نرسید، تا آنکه سر راه خود به شهر «مدین» (همان جا که حضرت شعیب پیغمبر، در زمان حضرت موسی علیه السلام در آنجا پیامبر مردم بود) رسیدند، دیدند مردم (به فرمان هشام) دروازه‌ی شهر مدین را بسته‌اند. اصحاب امام باقر علیه السلام، از شدت تشنگی و گرسنگی به امام باقر علیه السلام شکایت کردند، امام باقر علیه السلام در آنجا بالای کوهی که شهر مدین و مردمش از بالای آن دیده می شدند رفت و فریاد زد: «آهای اهل شهری که مردمش ستمکارند، من باقیمانده‌ی عنایات خدا هستم و خداوند (در سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۶) می فرماید: بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ: «ثواب‌های معنوی باقی ماندنی از جانب خدا، برای شما بهتر است، اگر ایمان داشته باشید، و من از عذاب روز قیامت بر شما بیمناکم.» [این گفتار در قرآن، بیانگر سخن حضرت شعیب علیه السلام به قوم خود در شهر مدین می باشد.] در میان آن مردم، پیرمردی باوقار، نزد مردم رفت و گفت: «ای قوم! سوگند به خدا، این ندایی که می شنوید مانند ندای شعیب [صفحه ۱۰۴] پیغمبر است، اگر بازارها را به روی صاحب ندا و اصحابش باز نکنید، از بالا و پایین، به بلای عظیم گرفتار خواهید شد، خواهش می کنم، این بار مرا تصدیق کنید، و در آینده مرا تکذیب نمایید، من خواهان خیر و سعادت شما هستم.» مردم شتاب کردند و بازارها را به روی امام باقر علیه السلام و اصحابش گشودند و با استقبال گرم از آن پذیرایی نمودند. جاسوسان ماجرای پیام آن پیرمرد را به هشام گزارش دادند، هشام دستور دستگیری او را داد، او را دستگیر کرده و بردند، و معلوم نشد که کار او به کجا کشید. (ظاهراً او را شهید کردند). [۱۰۶].

[صفحه ۱۰۵]

نمونه‌هایی از گفتار و رفتار امام باقر علیه السلام

ده گفتار از امام باقر

۱- عجا للمختال الفخور، و انما خلق من نطفة، ثم يعود جيفة و هو بین ذلک لا یدری ما یصنع به: «شگفتا از متکبری که به خود می نازد، با این که از نطفه آفریده شده، سپس مرداری گندیده شود، و در این میان نمی‌داند که با او چه خواهد شد.» [۱۰۷]. ۲- ان الله عزوجل جعل للشر اقبالا و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب، و الکذب شر من الشراب: «خداوند متعال برای بدی، قفل‌هایی قرار داده، و کلیدهای آنها را شراب قرار داده است، و دروغ بدتر از شراب است.» [۱۰۸]. ۳- عالم یتنفع بعلمه افضل من

سبعین الف عابد: «دانشمندی که مردم از علم او بهره‌مند شوند از هفتاد هزار عابد، برتر است.» [۱۰۹]. ۴- ایاک و الکسل و الضجر، فانهما مفتاح کل شر، من کسل لم یؤد حقا، و من ضجر لم یصبر علی حق. «از تنبلی و کم حوصلگی بهره‌یز، که این دو کلید هر شری است، کسی که تنبلی کند، هیچ حقی را نمی‌پردازد، و آدم کم حوصله، در راه حق ثابت و استوار نمی‌ماند.» [۱۱۰]. ۵- صلاح جمیع المعایش و التعاشر ملاً مکیال: ثلثان فطنه و ثلث تغافل: «سامان یافتن شؤون همه‌ی معاش زندگی و معاشرت‌ها همچون پری پیمان‌های است، که دو سوم آن بر اساس هوشیاری و زیرکی است و یک سوم دیگرش بر اساس چشم‌پوشی و گذشت است.» [۱۱۱]. ۶- بئس العبد عبد یكون ذواجهین و ذالسانین، یطری اخواه شاهدا، و یا کله غائب، ان اعطی حسده و ان ابتلی خذله: «بد بنده‌ای است آن بنده‌ای که دو رو و دو زبان است، در حضور برادر دینیش، او را می‌ستاید (و در تعریف او از حد می‌گذراند) و در غیاب او، گوشت او را (به غیبت کردن) بخورد، اگر [صفحه ۱۰۷] آن برادر دینی ثروتمند شود بر او حسد نماید، و اگر گرفتار شود، دست از یاری او بردارد.» [۱۱۲]. ۷- ثلاثه من کن فیه استکمل الایمان بالله: من اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل، و من اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق، و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له: «سه خصلت است که هر کس دارای آن باشد ایمان به خدا را کامل نموده است: ۱- هر گاه خشنود و شاد شد، خشنودی و شادی او را در باطل وارد نکند ۲- هر گاه خشمگین شد، خشمش او را از مرز حق بیرون نبرد ۳- و هر گاه قدرتمند شد، قدرتش دست او را به چیزی که حق او نیست دراز ننماید.» [۱۱۳]. ۸- شخصی از خوارج، از امام باقر علیه‌السلام پرسید: «چه چیزی را می‌پرستی؟» فرمود: «خدا را» او پرسید: «آیا خدا را دیده‌ای؟» امام باقر علیه‌السلام فرمود: بلی، لم تره العیون بمشاهده الابصار، ولكن راته القلوب بحقایق الایمان، لا یعرف بالقیاس، و لا یدرک بالحواس. موصوف بالایات، معروف بالدلالات، لا- یجور فی حکمه، ذلک الله لا- اله الا- الله. «آری دیده‌ام، چشم‌ها او را هرگز آشکارا نمی‌بینند، اما قلب‌ها او را با نیروی حقیقت ایمان، درک می‌کنند، او با تشبیه شناخته نشود، [صفحه ۱۰۸] و با نیروهای حسی درک نگردد، بلکه با نشانه‌ها و راه‌های خداشناسی، توصیف و شناخته شود، او در حکم خود ظلم نمی‌کند، این است آن معبود یکتا و بی‌همتا.» سؤال کننده آن چنان تحت تأثیر بیان شیوای امام باقر علیه‌السلام قرار گرفت که هنگام خداحافظی گفت: «خدا آگاه‌تر است که مقام رسالتش را در وجود چه کسی قرار دهد.» [۱۱۴]. ۹- فو الله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه: «سوگند به خدا شیعه ما نیست، مگر کسی که پرهیزکار بوده و از خدا اطاعت کند.» [۱۱۵]. ۱۰- ما تنال ولا یتنا الا بالعمل و الورع: «به ولایت و دوستی ما جز از راه انجام عمل نیک و پرهیزکاری نمی‌توان رسید.» [۱۱۶]. [صفحه ۱۰۹]

جلوه‌هایی از رفتار امام باقر

اشاره

امام باقر علیه‌السلام در همه‌ی برخوردها و رفتار و کردار خود، اصول اخلاق و ارزش‌های عالی انسانی را رعایت می‌کرد، و هرگز از حد و مرز خوی نیک و ویژگی‌های یک انسان کامل، خارج نشد، در اینجا نظر شما را به نمونه‌هایی از کمالات و جلوه‌های رفتاری امام باقر علیه‌السلام جلب می‌کنیم:

عبادت و بندگی خدا

امام باقر علیه‌السلام قبل از هر چیز بنده‌ی خالص خدا بود، و همواره در یاد و پرستش خدا به سر می‌برد و هیچ چیز او را از بندگی خالص و عبادت بی‌شائبه‌ی خدا باز نمی‌داشت. روایت شده: امام باقر علیه‌السلام برای انجام حج، از مدینه به سوی مکه رهسپار می‌شد، وقتی که در مکه وارد مسجدالحرام می‌گردید و به کعبه نگاه می‌کرد، بلند بلند می‌گریست، سپس طواف کعبه می‌نمود، و

پس از طواف در مقام ابراهیم، نماز می خواند، وقتی که [صفحه ۱۱۰] سر از سجود برمی داشت، دیده می شد که محل سجده اش بر اثر اشک بسیار تر شده است، و آن حضرت وقتی که خنده می کرد، متوجه خدا شده، عرض می کرد: اللهم لا تمقتنی: «خدایا بر من خشم نکن.» و در نیمه های شب، در راز و نیاز خود با خدا، می گفت: «خدایا! مرا امر کردی، اطاعت نکردم، نهی کردی، دوری نمودم، اینک من بنده ات هستم که سر به پیشگاهت نهاده ام (با اینکه باید معذرت بخواهم) معذرت نمی خواهم.» امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که چیزی پدرم را غمگین می نمود، امر می کرد تا زنان و کودکانش، جمع شوند، سپس دعا می کرد و آنها آمین می گفتند.» نیز فرمود: «پدرم بسیار ذکر خدا می گفت، گاهی همراه او می رفتم، آن حضرت، ذکر خدا می گفت، و وقتی که با مردم گفتگو می کرد، از ذکر خدا غافل نمی گشت، و همواره می دیدم که زبانش به ذکر «لا اله الا الله» حرکت می کند، آن حضرت سحرگهان ما را جمع و به ذکر الهی امر می نمود، تا خورشید طلوع کند، و هر کدام از ما که تلاوت آیات قرآن را می توانست، او را امر به آن می کرد، و هر کدام که نمی توانست امر به ذکر می کرد.» [۱۱۷]. [صفحه ۱۱۱] افلح غلام آزاد شده ای امام باقر می گوید: امام باقر علیه السلام را در کنار کعبه دیدم زار زار و های های گریه می کرد، به آن حضرت عرض کردم: «پدر و مادرم به فدایت، مردم به تو نگاه می کنند، مناسب است که آرام گریه کنی.» در پاسخ فرمود: و یحک یا افلح، و لم لا ابکی؟ لعل الله تعالی ان ینظر الی منه برحمه فافوز بها عنده خدا: «وای بر تو ای افلح! چرا بلند گریه نکنم؟ شاید خداوند متعال با نظر رحمتش به من بنگرد، تا در پرتو رحمتش در فردای قیامت، در پیشگاهش رستگار شوم.» نیز می فرمود: «هیچ چیزی در پیشگاه خدا محبوب تر از سؤال و تقاضا از درگاه خدا نیست، دعا به قدری اثربخش است که قضای الهی را هیچ چیز جز دعا دفع نمی کند.» [۱۱۸]. موسی بن اکیل می گوید با همراهان به در خانه ای امام باقر علیه السلام آمدیم، تا اجازه ی ورود بگیریم و به محضرش برسیم، صدای اندوهبار و راز و نیاز سوزناکی را شنیدیم که به زبان عبرانی بود، هنگامی که به محضر امام باقر علیه السلام رسیدیم، پرسیدیم: «چه کسی بود که در خانه ی شما با صوت حزین، مناجات می کرد و می گریست؟» فرمود: «من بودم، به یاد مناجات ایلیا (یکی از پیامبران بنی اسرائیل) افتادم و همان مرا به گریه انداخت.» [صفحه ۱۱۲] سماعه می گوید: «امام باقر علیه السلام به زبان سریانی به قدری سوزناک با خدا مناجات می کرد و می گریست که از گریه ی او بعضی از ما گریه می کردیم.» [۱۱۹].

مناجات امام باقر در سجده

امام صادق علیه السلام می فرماید: من همواره شبها هنگام خواب، بستر پدرم امام باقر علیه السلام را می گستردم، یک شب در انتظارش بودم دیدم نیامد، برخاستم به مسجد رفتم و به جستجو پرداختم، دیدم آن حضرت تنها در مسجد در حال سجده است، آرام جلو رفتم شنیدم در حال گریه و ناله، به خدا چنین عرض می کند: سبحانک اللهم انت ربی حقا حقا، سجدت لک یا رب تعبدا و رقا، اللهم ان عملی ضعیف فضعفه لی، اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک، و تب علی انک انت التواب الرحیم. «خدایا تو پاک و منزّه هستی، و به حق پروردگار من می باشی، پروردگارا تنها برای تو از روی بندگی و کوچکی سجده می کنم، خدایا عملم ناچیز است آن را بسیار گردان، خدایا مرا در روزی که بندگانت را محشور می کنی، از عذابت نگهدار، و توبه ام را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربان هستی.» [۱۲۰]. [صفحه ۱۱۳] و چنان که ذکر می شود: آن حضرت در لحظه آخر عمرش نیز به مناجات با خدا اشتغال داشت.

آگاهی امام باقر به اسرار

ابوبصیر می گوید: مردی خراسانی، در مدینه به محضر امام باقر علیه السلام رسید، شنیدم امام باقر علیه السلام به او فرمود: اهل کجا هستی؟ او گفت: اهل خراسان، امام فرمود: حال پدرت چگونه است؟ او گفت: خوب است. امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که

از خراسان بیرون آمدی، پدرت از دنیا رفت؟» سپس فرمود: حال برادرت چگونه است؟ او گفت: خوب است. فرمود: «در فلان روز همسایه‌اش او را کشت.» مرد خراسانی گریه کرد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون امام باقر علیه السلام فرمود: «آرام باش، خداوند آنها را به بهشت برد، بهشت برای آنها بهتر از آن وضعی است که در دنیا داشتند.» مرد خراسانی گفت: «فدایت کردم، من هنگام بیرون آمدن از خراسان، پسر را که به بیماری سختی گرفتار بود گذاشتم و به اینجا آمده‌ام، شما از من حال او را نپرسیدید؟» امام باقر علیه السلام فرمود: «او سلامتی خود را باز یافت و با دختر عمویش ازدواج کرد، تو وقتی که به وطن باز می‌گردی می‌بینی او دارای یک پسر شده و نامش علی است همین پسر شیعی می‌ماند، اما پسر تو شیعی می‌ماند، بلکه دشمن ما است.» [۱۲۱].

[صفحه ۱۱۴]

ارتباط با عالم برزخ

یکی از شیعیان نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: «پدرم ناصبی و فاسق بود برای این که اموالش به من نرسد، هنگام مرگش، مال خود را مخفی کرد و سپس از دنیا رفت.» امام باقر: آیا دوست داری او را ببینی و مکان اموالش را که مخفی کرده از او بپرسی؟ مرد شیعی: آری، من فقیر و نیازمند هستم، بسیار به آن اموال محتاج هستم. امام باقر علیه السلام در یک برگه سفید، نامه‌ای نوشت و پای آن نامه را با مهر خود مهر زد، و آن را به آن مرد شیعی داد و فرمود: «امشب به گورستان بقیع برو، وقتی به وسطهای آن رسیدی صدا بزنی و بگو: «یا درجان» او می‌آید و نامه را به او بده.» مرد شیعی طبق دستور امام رفتار کرد، ناگاه دید شخصی آمد، او نامه امام را به آن شخص داد وقتی که او نامه را خواند گفت: «آیا می‌خواهی پدرت را ببینی؟» مرد شیعی: آری، آن شخص گفت: همین جا باش، اکنون برمی‌گردم، پدرت در «ضَجَنان» [۱۲۲] است. آن شخص رفت، و طولی نکشید که همراه یک مرد سیاه چهره‌ای بازگشت، که در گردنش ریسمان سیاه بود، و زبانش را بر اثر [صفحه ۱۱۵] شدت تشنگی و عذاب، از دهانش بیرون آورده بود. و شلوار سیاه در تن داشت، آن شخص به من گفت: «این مرد (سیاه چهره) پدر تو است که بر اثر آتش دوزخ و دود آن و آب حمیم آن، این گونه دگرگون شده است.» گفتم: پدر! حالت چطور است؟ گفت: «من با بنی‌امیه رابطه‌ی دوستی داشتم، ولی تو با خاندان رسالت دوستی کردی، به همین دلیل نسبت به تو خشمگین شدم و نخواستم اموال من به تو برسد، آن را در جایی دفن کردم، اکنون پیشیمان هستم، به فلان باغ من برو، زیر فلان درخت زیتون را حفر کن، اموال من که ۱۵۰ هزار درهم (یا دینار) است در آنجا است، آن را بردار و پنجاه هزار آن را به امام باقر علیه السلام بده و بقیه‌اش مال خودت باشد.» مرد شیعی، به آن باغ رفت و آن پول را پیدا کرد، و پنجاه هزار درهم آن را به امام باقر علیه السلام داد، امام باقر علیه السلام آن را گرفت، و با قسمتی از آن قرض خود را ادا کرد، و با قسمتی، زمینی را خرید، آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: «به زودی به آن مرده (پدرت) به خاطر اظهار پیشیمانیش به عداوت با ما، و به خاطر این که با فرستادن این مقدار (۵۰ هزار) پول برای ما، ما را مسرور نمود، سود و بهره‌ای خواهد رسید.» [۱۲۳]. [صفحه ۱۱۶]

اتفاق و توجه به بینوایان

امام باقر علیه السلام در زندگی، بسیار به تهی‌دستان و بینوایان توجه داشت، و به آنها کمک مالی سرشاری می‌کرد، و آنها را کنار سفره‌ی خود مهمان می‌نمود، و همواره به یاد آنها بود، در اینجا نظر شما را به چند نمونه از اتفاق و ایثار او جلب می‌کنیم: ۱- حسن بن کثیر می‌گوید: در مورد نیاز خودم، و بی‌مهری برادران به امام باقر علیه السلام شکایت کردم، فرمود: بس الاخ، یرعاک غنیا، و یقطعک فقیرا: «بد برادری است آن برادری که هنگام بی‌نیازی تو، رفاقت با تو را رعایت می‌کند، و هنگام فقری تو، رابطه‌ی خود را با تو قطع می‌نماید.» سپس به غلامش امر کرد که: کیسه‌ای را آورد، در آن کیسه هفتصد درهم بود، به او فرمود:

«این پول‌ها را (بین فقرا) انفاق کن، وقتی که تمام شد، به من خبر بده.» روایت شده: آن حضرت با دادن پانصد درهم تا ششصد و هزار درهم، به فقرا پناه می داد، و از عطا و بخشش به برادران و آنان که به سویش رو می آوردند، و کسانی که امید احسان از او داشتند، رنجیده و خسته نمی شد. [۱۲۴]. سلمی کنیز آزاد شده‌ی امام باقر علیه السلام می گوید: هنگامی که برادران [صفحه ۱۱۷] و مستمندان به خانه‌ی امام باقر علیه السلام می رفتند، آن حضرت، غذاهای خوب و مطبوع و لباس‌های گرانبها و زیبا در اختیار آنها می گذاشت، و کمک پولی نیز می کرد، روزی به آن حضرت عرض کردم: «کمتر بده!» فرمود: «ای سلمی! حسنه‌ی دنیا چیزی جز برقراری روابط خوب با برادران و انجام کارهای نیک نیست.» در خانه‌ی امام باقر علیه السلام هیچ گاه شنیده نشد که گفته شود: ای سائل! این پول یا متاع را بگیر، بلکه طبق دستور آن حضرت، با نیازمندان برخورد محترمانه می شد، آن بزرگوار می فرمود: سموهم باحسن اسمائهم: «با نیک‌ترین نامشان، آنها را صدا بزنید.» (یعنی هرگز آنها را توهین و تحقیر نکنید). [۱۲۵]. عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید می گویند: ما هیچ گاه امام باقر علیه السلام را دیدار نکردیم مگر اینکه به سوی ما خرجی و پوشاک و پول می آورد و می فرمود: «قبل از آنکه مرا دیدار کنید، این برای شما آماده شده بود.» [۱۲۶].

مهمان نوازی امام باقر و برادری از نظر او

ابو خالد کابلی می گوید: به خانه‌ی امام باقر علیه السلام رفتم، غذا طلبید، غذا آوردند، آن را خوردم، غذایی نظیف تر و خوشبو تر و لذیذتر از آن [صفحه ۱۱۸] نخورده بودم، پس از فراغ، آن حضرت فرمود: «غذا چگونه بود؟» عرض کردم: غذایی پاکیزه تر و خوشبو تر و لذیذتر از این غذا را نخورده بودم، ولی به یاد این آیه از قرآن افتادم که می فرماید: لتسئلن یومئذ عن النعیم: «سپس در آن روز (قیامت) همه شما از نعمت‌هایی که داشته‌اید سؤال خواهید شد.» (تکاثر - ۸) امام باقر علیه السلام فرمود: انما تسألون عما اتم علیہ من الحق. «منظور از این آیه این است که همانا درباره آنچه از حق که شما بر آن عقیده هستید (نعمت ولایت) سؤال خواهید شد.» [۱۲۷]. روزی امام باقر علیه السلام به جمعی از شیعیان فرمود: «آیا جامعه‌ی شما به این حد رسیده که اگر یکی از برادران دینی، دست در جیب هر کدام از شما کند و آن چه می خواهد بردارد، و صاحب جیب چیزی نگوید؟» آنها عرض کردند، نه، چنین نشده، فرمود: فلستم اخوانا کما تزعمون: «پس شما آن گونه که می پندارید، هنوز برادر همدیگر نیستید.» [۱۲۸]. [صفحه ۱۱۹]

اخلاق نیک

امام باقر علیه السلام در رعایت اخلاق نیک و صفات عالی انسانی، نمونه‌ای از انسان‌های بسیار برجسته بود، و علم را با حلم و تحمل و خویشتن‌داری آمیخته بود، چنان که خود فرمود: ما شیب شیء بشیء احسن من حلم بعلم: «هیچ چیزی با چیز دیگری آمیخته نشد که زیباتر از مخلوط شدن حلم با علم باشد.» [۱۲۹]. در این راستا به این نمونه‌ها توجه کنید: ۱- روزی یک نفر نصرانی، به امام باقر علیه السلام (جسارت کرد و) گفت: انت بقر: «تو گاو هستی.» آن حضرت در جواب فرمود: انا باقر: «من باقر هستم.» نصرانی گفت: «تو پسر زن آشپز هستی!» امام باقر علیه السلام فرمود: «آشپزی شغل مادرم است.» نصرانی گفت: «تو پسر کنیز سیاه، زنگی و بد زبان هستی.» امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر این نسبت‌هایی که به مادرم دادی، [صفحه ۱۲۰] راست است، خدا او را بیامرزد، و اگر دروغ است، خدا تو را بیامرزد.» نصرانی (وقتی که آن حضرت را در چنین جایگاه ارجمندی از اخلاق دید) تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد. [۱۳۰].

عیادت بیمار و سخن امام باقر در شأن رضایت به رضای الهی

جابر بن عبدالله انصاری یار دیرین رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیر نورانی و پاک دل، بیمار و بستری شد، امام باقر علیه السلام برای عیادت به خانه‌ی او رفت، در بالینش نشست و با مهر و محبت خاصی فرمود: «ای جابر! حالت چطور است؟!» جابر: در حالی هستم که پیری را نسبت به جوانی دوست دارم، مرگ را نسبت به زندگی دوست دارم، به بیماری نسبت به سلامتی علاقمندم. (منظور جابر این بود که در برابر هر گونه ناملایمات، مقاوم و صبور هستم). امام باقر علیه السلام به او فرمود: «اما من آن چه را خدا بخواهد دوست دارم، اگر پیری را بخواهد همان را دوست دارم، اگر جوانی را بخواهد، به همان علاقمندم، بیماری یا سلامتی، زندگی یا مرگ، هر کدام را او بپسندد همان را می پسندم: یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد [صفحه ۱۲۱] من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد خاطر جابر با شنیدن این سخن، آرامش یافت و شاد و با نشاط شد، دست امام را بوسید و گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله راست فرمود که به من گفت: فرزندم باقر العلم را می بینی سلام مرا به او برسان» [... ۱۳۱]. توضیح این که: سخن امام باقر علیه السلام اشاره به این است که مقام راضی بودن به خشنودی خدا از مقام صبر و استقامت، بالاتر است، و به طور کلی صبر و استقامت، مقدمه‌ای است که می توان در پرتو آن، دارای مقام شامخ رضا به رضای الهی شد. روایت شده: جمعی به محضر امام باقر علیه السلام آمدند و دیدند آن حضرت به خاطر بیمار بودن یکی از کودکان، بسیار ناراحت و غمگین است به طوری که آرامش ندارد، با خود گفتند: «اگر خدای نکرده این کودک فوت کند، امام باقر علیه السلام منقلب می شود و ممکن است به حال خطیری بیفتد.» آنها همچنان حیران بودند ناگاه دیدند امام باقر علیه السلام از خانه بیرون آمد، ولی بسیار شادمان و خوشحال به نظر می رسید، با این که صدای گریه‌ای که از خانه برخاست نشان می داد که آن کودک بیمار از دنیا رفته است، آنها به آن بزرگوار عرض کردند: «ما نگران حال شما بودیم، با خود گفتیم اگر فرزندان از دنیا بروند بی تاب خواهید شد، ولی اکنون تو را شاد می بینیم.» امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: انا لئحب ان نعافی فیمن نحب، فاذا جاء امر الله سلمنا [صفحه ۱۲۲] فیما یحب: «ما دوست داریم که در مورد دوستانمان، در عافیت باشیم، ولی وقتی که قضای الهی فرا رسید، آنچه را خدا دوست دارد، همان را می پسندیم و تسلیم آن هستیم.» [۱۳۲].

پاسخ قاطع امام باقر به منافق گمراه گر

شخصی معروف به «کثیر النوا» (یعنی کسی که هسته‌ی زیاد دارد) در کوفه سکونت داشت و قلبش بر اثر همنشینی با افراد ناباب، نسبت به امام باقر علیه السلام تیره و تار و در شک و تردید و حالت نفاق بود. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: من همراه حدود پنجاه نفر، در مدینه در محضر امام باقر علیه السلام بودیم، ناگاه همین شخص (کثیر النوا) وارد مجلس شد و به امام باقر علیه السلام گفت: «مغیره بن عمران در نزد ما است و اعتقاد دارد که همراه تو فرشته‌ای وجود دارد که کافر را از مؤمن، و شیعه را از غیر شیعه به تو معرفی می کند.» [کثیر النوا، که خود در این مورد تردید داشت، می خواست در ضمن مسخره کردن و بیان مطلب از دیگری، از امام سخن بشنود] امام باقر: تو چه شغلی داری. کثیر النوا: گندم فروش هستم. امام باقر: دروغ می گویی. [صفحه ۱۲۳] کثیر النوا: گاهی جو هم می فروشم. امام باقر: دروغ می گویی بلکه فروشنده‌ی هسته‌ی خرما هستی. کثیر النوا: چه کسی این موضوع را به تو خبر داد؟ امام باقر: همان خدایی که شیعه‌ی مرا از دشمن من به من می شناساند، اینک خبر دیگر به تو بدهم، «تو از دنیا نمی روی مگر اینکه حیران و سرگردان می شوی بعد می میری.» جابر می گوید: کثیر النوا به کوفه بازگشت، پس از مدتی به کوفه رفتیم و جویای حال او شدیم، ما را به پیرزنی راهنمایی کردند، نزد او رفتیم و سراغ کثیر النوا را از او گرفتیم، او گفت: «کثیر النوا سه روز است بر اثر بیماری سرگردانی و گیجی از دنیا رفته است.» [۱۳۳].

امام صادق علیه السلام فرمود: محمد بن منکدر [۱۳۴] می گفت: باور نداشتم [صفحه ۱۲۴] علی بن الحسین علیه السلام، پسری به یادگار بگذارد که فضل و دانشش مانند خود او باشد، تا این که پسرش محمد بن علی را دیدم، پس من خواستم او را موعظه کنم و اندرز دهم، او مرا موعظه کرد. اصحابش گفتند: «به چه چیز تو را موعظه کرد؟» محمد بن منکدر گفت: من در ساعتی که هوا بسیار گرم بود، به جایی از اطراف مدینه بیرون رفتم، و در راه به محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) برخوردم، و او مردی تنومند بود، دیدم دست بر دوش دو تن از غلامانش نهاده و به آنها تکیه داده است، من با خود گفتم: «بزرگی از بزرگان قریش در این هوای گرم، با این حال برای به دست آوردن مال دنیا بیرون آمده، هم اکنون او را موعظه خواهم کرد؟» نزدیک رفتم، بر او سلام کردم، و او هم نفس زنان و عرق ریزان جواب سلام مرا داد، به او گفتم: «خدا کارت را سامان دهد، بزرگی از بزرگان قریش، در این هوای گرم با این حال، برای طلب دنیا بیرون آمده اگر اکنون مرگ تو فرا رسد، و در این حال باشی، چه خواهی کرد؟» آن حضرت دست از دوش آن دو غلام برداشت و روی پا ایستاد و فرمود: «سوگند به خدا اگر مرگ من، در این حال فرا رسد، وقتی به سراغم آمده که در حال اطاعت خداوند هستم، تا به این وسیله (کار و کشاورزی) نیازهای خود را از تو و از مردم، دور می سازم، همانا که من آن گاه از مرگ می ترسم که وقتی به سراغم آید که در حال معصیتی از معصیت های خدا باشم.» [صفحه ۱۲۵] من که این پاسخ را از امام باقر علیه السلام شنیدم، گفتم: یرحمک الله، اردت ان اعطک فوعظتني: «خداوند تو را بیامرزد، خواستم تو را نصیحت کنم، تو مرا نصیحت کردی.»

معنی صبر جمیل

یکی از پسران امام صادق علیه السلام بیمار و بستری شد، به گونه‌ای که به لحظه‌های آخر عمر رسید، امام باقر علیه السلام در خانه بود و هر کس وارد خانه می شد، به او می فرمود: «با این بیمار تماس نگیرید و دست به او نزنید، زیرا حالش وخیم است، و تماس شما موجب وخیم تر شدن حالش می گردد.» طولی نگذشت که آن پسر (نوهی امام باقر) از دنیا رفت، امام باقر علیه السلام فرمود: «تا قضای الهی نرسیده، ما برای وخامت حال بیمار، نگران و پریشان هستیم، ولی وقتی که قضای الهی فرا رسید، باید تسلیم آن شد.» سپس عطر خواست و خود را خوشبو کرد، و به چشم خود سرمه کشید، و غذا طلبید و با همراهان از آن غذا خوردند، آن گاه فرمود: هذا هو الصبر الجمیل: «این است صبر جمیل و نیکو.» سپس برخاست و دستور داد جنازه‌ی آن پسر را غسل دادند، [صفحه ۱۲۶] آن گاه لباس فاخری که از «خز» (که لباس گرانبها و زیبایی آن عصر بود) پوشید، و همچنین عمامه‌ای که از خز بود بر سر نهاد، و از خانه بیرون آمد و بر آن جنازه نماز خواند. [۱۳۵].

بهره‌مندی از نعمت‌های خدا

حکم بن عتیه می گوید: به حضور امام باقر علیه السلام رفتم و هو فی بیت منجد، و علیه قمیص رطب و ملحفه مصبوغه قد اثر الصبغ علی عاتقه: «دیدم آن حضرت در خانه‌ی مجهز و نیکی است، و پیراهن نو پوشیده، روپوش رنگین در بر کرده بود، که رنگ آن روپوش در گردنش نقش بسته بود.» من به خانه و لباس شیک امام علیه السلام نگاه می کردم، ناگاه آن حضرت به من فرمود: «نظر تو در این مورد چیست؟» عرض کردم: «چه بگویم، با این که شما را این چنین می نگرم؟ ولی در میان ما، جوانی که در بستر همسرش است، چنین لباسی می پوشد.» امام باقر علیه السلام فرمود: ای حکم! من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق: «...چه کسی زینت‌هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام نموده است.» (اعراف - ۳۲) [صفحه ۱۲۷] ای حکم! خداوند این چیزها را که می بینی برای بندگانش آفریده است، اما این خانه‌ای را که می بینی، خانه‌ی همسر من می باشد، و من تازه با او ازدواج کرده‌ام، و خانه‌ی من همان خانه‌ی (ساده) ای است که از آن با اطلاع هستی.» [۱۳۶].

زینت و آرایش برای همسر

حسن زیات می گوید: با یکی از دوستانم به حضور امام باقر علیه السلام رفتم، دیدم در خانه‌ی مجهزی است و روپوش زیبا و گرانبها پوشیده و خود را معطر و پاکیزه نموده است، چند مسأله پرسیدم، و سپس برخاستیم که برویم، امام به من رو کرد و فرمود: «فردا با همین دو تن نزد من بیا.» فردای آن روز با دوستم به محضر امام باقر علیه السلام رفتیم، دیدم در خانه‌ی ساده‌ای روی حصیری زندگی می کند و لباس خشنی پوشیده است، در این هنگام به دوستم فرمود: «ای برادر بصری! تو دیروز که نزد من آمدی، من در خانه‌ی همسرم بودم، آن خانه و آنچه در آن بود مال او بود، او خود را برای من آراست، بر من لازم شد که من نیز خودم را آراسته کنم، بنابراین به خاطر چیز دیگری خطور نکنند.» دوستم عرض کرد: فدایت گردم، سوگند به خدا چیزی به خاطر خطور کرد، ولی اکنون، با توضیح شما خداوند آنچه را در دلم بود، برطرف گردانید، و فهمیدم که آنچه فرمودی درست است. [۱۳۷]. [صفحه ۱۲۸]

کرامتی از امام باقر

ابوبصیر (که از شاگردان برجسته امام باقر علیه السلام بود، و هر دو چشمش نابینا شده بود) به حضور امام باقر علیه السلام آمد و چنین گفت: آیا شما وارث پیامبر صلی الله علیه و آله هستید؟ امام باقر: آری. ابوبصیر: آیا پیغمبر اسلام وارث پیامبران پیشین بود، و هر چه آنها می دانستند، می دانست؟ امام باقر: آری ابوبصیر: روی این اساس، آیا شما می توانید (مانند بعضی از پیامبران) مرده را زنده کنید، و کور مادرزاد را بینا نمایید، و مبتلا به بیماری پسی را درمان نمایید؟ امام باقر: آری می توانم به اذن خدا آنگاه امام باقر به ابوبصیر فرمود: «جلو بیا.» ابوبصیر می گوید: نزدیک رفتم، امام باقر علیه السلام دست بر چهره و دیده‌ام مالید، همانندم خورشید و آسمان و زمین و خانه‌ها و هر چه در شهر بود همه را دیدم، آن گاه به من فرمود: «می خواهی این گونه باشی و در روز قیامت در سود و زیان با مردم شریک گردی؟ یا آنکه به حال اول برگردی و بدون بازداشت به بهشت روی؟» گفتم: می خواهم، همان گونه که بودم برگردم. امام باقر علیه السلام بار دیگر دست بر چشم او کشید، و چشمان او به [صفحه ۱۲۹] حال اول برگشتند. ابوبصیر، این جریان را برای «ابن ابی عمیر» (یکی از شاگردان ممتاز امام) نقل کرد، ابن ابی عمیر گفت: «من گواهی می دهم که این حادثه حق و راست است، چنان که روز، حق است.» [۱۳۸].

دو پرنده‌ی قمری در حضور امام باقر و قضاوت آن حضرت

محمد بن مسلم می گوید: روزی در محضر امام باقر علیه السلام بودم، ناگاه یک جفت پرنده‌ی قمری [۱۳۹] آمدند و روی دیوار خانه‌ی امام باقر علیه السلام نشستند، طبق معمول خود، سر و صدا می کردند، و امام باقر علیه السلام ساعتی به آنها پاسخ داد، سپس آنها روی دیوار دیگر پریدند، قمری نر مدتی بر سر قمری ماده فریاد می کشید و سپس با هم پریدند و رفتند، از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «ماجرای این دو پرنده چه بود؟» امام باقر: ای پسر مسلم! هر پرنده و جاندار و چارپایی را که خدا آفرید، از همه کس، نسبت به ما شنواتر و فرمانبردارتر است، این دو قمری یکی نر بود و دیگری ماده، قمری نر به قمری ماده بدگمان شده بود، قمری ماده سوگند یاد می کرد که دامنش پاک است، و گفته بود آیا به قضاوت امام باقر علیه السلام راضی هستی، قمری نر پیشنهاد قمری ماده را پذیرفته بود و با هم نزد من برای داوری آمده بودند (آنها به اینجا آمدند و شکایت خود را مطرح کردند) و من به قمری نر گفتم: [صفحه ۱۳۰] «تو نسبت به ماده‌ی خود ظلم کرده‌ای.» قمری نر، داوری مرا پذیرفت و پاکدامنی قمری ماده را تصدیق کرد. [۱۴۰].

پنج دستور امام باقر به شیعیان

گروهی از شیعیان، می خواستند از حجاز به عراق بروند، در مدینه به حضور امام باقر علیه السلام رسیدند و تقاضا کردند تا آن حضرت، آنها را نصیحت کند، امام باقر علیه السلام آنها را چنین نصیحت کرد: ۱- باید توانمندان شما به ناتوانان کمک کنند. ۲- باید ثروتمندان تان به مستمندان نیکی نمایند. ۳- راز و امر (امامت) ما را آشکار نسازید (چرا که عصر تقیه بود، و تشیع در خطر شدید طاغوت‌های زمان قرار داشت) ۴- وقتی که حدیثی از ما به شما رسید، توجه و دقت کنید که اگر یک یا دو دلیل از قرآن، برایش جستید، آن را بپذیرید، و گرنه نسبت به آن توقف کنید، سپس در فرصت مناسب، از ما پرسید تا صحت آن بر شما روشن گردد. ۵- بدانید که پاداش هر کس از شما که در انتظار این امر (ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) باشد، مانند پاداش روزه‌دار شب زنده‌دار است، و کسی که به قائم ما برسد و در رکاب او با دشمن بجنگد، و دشمن ما را بکشد، پاداش بیست شهید را دارد، و کسی که در این مسیر کشته شود، پاداش بیست و پنج، شهید را دارد. [۱۴۱]. [صفحه ۱۳۱]

همسفر مهربان و صمیمی

ابوعبیده می گوید: در سفری، هم کجاوه‌ی امام باقر علیه السلام بودم (در یک طرف شتر، من بودم و در طرف دیگر آن، آن حضرت قرار داشت) هنگام سوار شدن، نخست من سوار می شدم، بعد آن حضرت سوار می شد، وقتی هر دو ما در جای خود قرار می گرفتیم، آن حضرت به من سلام می کرد و مانند مردی که دوست خود را تازه دیده، مصافحه می کرد و احوال پرسسی می نمود، و هنگام پیاده شدن، آن حضرت زودتر از من پیاده می شد، وقتی که در زمین قرار می گرفتیم، آن حضرت به من سلام می کرد، و مانند کسی که دوستش را تازه دیده، احوال پرسسی می نمود. من به آن حضرت، عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! شما به گونه‌ای رفتار می کنی، که هیچ کس از مردم در نزد ما چنین نمی کند، که اگر یک بار هم آن گونه رفتار کنند، زیاد است؟» امام باقر علیه السلام فرمود: اما علمت ما فی المصافحه؟ ان المؤمنین یلتقیان، فیصافح احدهما صاحبه، فلا تزال الذنوب تتحات عنهما، كما یتحات الورق عن الشجرة، والله ینظر حتی یفترقا: «آیا نمی دانی که پاداش مصافحه چقدر است؟، همانا مؤمنان با همدیگر ملاقات می کنند، و یکی به دیگری دست می دهد، در این هنگام همواره گناهان آن دو می ریزد، چنان که برگ از درخت می ریزد، [صفحه ۱۳۲] و خداوند به آنها (با نظر رحمت) می نگرد، تا هنگامی که از یکدیگر جدا گردند.» [۱۴۲]. در روایت دیگر آمده: ابوعبیده گفت: امام باقر علیه السلام هنگام مصافحه، دستم را چنان فشرد، که فشار سختی در انگشتانم احساس کردم، آنگاه فرمود: «هر مسلمانی که با برادر مسلمانش ملاقات نموده و با او مصافحه کند، و انگشتان خود را داخل انگشتان او نماید، گناهان آنها مانند برگ درختان هنگام سرمای شدید زمستان، می ریزد.» [۱۴۳].

تربیت بردگان و آزادی آنها

امام باقر علیه السلام در عصری زندگی می کرد که بازار بردگی رواج داشت، عده‌ای از انسان‌ها را به عنوان عبد و کنیز، خرید و فروش می کردند، این موضوع مربوط به عصر جاهلیت بود، و اسلام در مورد بردگان، در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود، نه اینکه خود باعث چنین کار منفی و نادرستی شده باشد. پیشوایان اسلام در برابر این عمل انجام شده، دو راه را انتخاب کردند: ۱- آنها را با آموزش‌های صحیح اسلامی، تربیت کنند ۲- آنها را تحت عناوین مختلف آزاد نمایند، تا کم کم به طور کلی موضوع بردگی از جهان برچیده شود. [صفحه ۱۳۳] یکی از کارهای امام باقر علیه السلام مانند پدر بزرگوارش، همین بود، بردگانی را که از ناحیه‌ی پدر و ... در اختیار او قرار گرفته بودند، آموزش می داد و تربیت می کرد، و سپس با عناوین مختلف، به طور محترمانه

آزاد می نمود. بر همین اساس، روایت شده: آن حضرت هنگام وفات، شصت برده داشت، یک سوم (۲۰ نفر) از آنها را آزاد ساخت. [۱۴۴]. جالب این که: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام هنگام رحلت، بردگانش را به دو قسمت نیک و بد، تقسیم نمود، بدان را آزاد کرد و نیکان را نگه داشت. عرض کردم: «آیا بدان را آزاد می کنی و خوبان را نگه می داری؟» فرمود: «بدان را (به خاطر بدی، بر اساس تربیت اسلامی) زده بودم، خواستم با آزاد کردن آنها، (آنها را شاد کنم) و آنچه را نسبت به آنها انجام دادم، جبران گردد.» [۱۴۵]. نیز امام صادق علیه السلام فرمود: روزی به محضر پدرم امام باقر علیه السلام رفتم، دیدم مبلغ هشت هزار دینار، بین نیازمندان مدینه تقسیم کرد، و یک خانواده‌ی برده را که تعدادشان به یازده نفر رسیده بود، آزاد کرد. [۱۴۶]. [صفحه ۱۳۴]

دو نمونه از نهی از منکر امام باقر

ابوبصیر می گوید: در کوفه به یکی از بانوان، قرائت قرآن یاد می دادم، روزی در یک موردی با او شوخی کردم، پس از مدتی در مدینه به محضر امام باقر علیه السلام رسیدم، مرا سرزنش کرد و فرمود: «کسی که در جای خلوت گناه کند، خداوند نظر رحمتش را از او بر می گرداند، آن چه سخنی بود که به آن بانو گفتم؟! از شدت شرم، سرافکنده شدم و توبه کردم، امام باقر علیه السلام به من فرمود: «مراقب باش که دیگر تکرار نکنی و با زنان نامحرم شوخی ننمایی.» [۱۴۷]. ابو صباح کنانی یکی از شاگردان برجسته‌ی امام باقر علیه السلام روزی به در خانه آن حضرت آمد، و در را زد، یکی از کنیزان خانه‌ی امام به پشت در آمد تا در را باز کند، ابو صباح با دست بر سینه بر آمده‌ی او زد و گفت: «به مولایت بگو من هستم.» (به این ترتیب با نهادن دست بر سینه او گناه کرد). در همین هنگام امام باقر علیه السلام در میان خانه با صدای بلند فرمود: ادخل لا ام لک: «ای مادر مرده! وارد خانه شو.» ابوصباح وارد خانه شد و به امام عرض کرد: «قصده گناه نداشتم، بلکه می خواستم بر ایمانم در مورد شما «که آیا از پشت [صفحه ۱۳۵] پرده‌ها اطلاع دارید یا نه؟» بیفزایم.» فرمود: «راست می گویی، اگر می پندارید که این دیوارها جلو دید ما را می گیرند، چنان که جلو دید شما را می گیرند، پس بین ما و شما چه فرق است، بپرهیز که بار دیگر چنین گناهی را مرتکب نشوی.» [۱۴۸].

عظمت مقام امام، در سخن امام باقر

روزی امام باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: علیک بالبیان و المعانی: «بر تو لازم است که دارای بیان و معانی باشی.» جابر: منظور از بیان و معانی چیست؟ امام باقر: حضرت علی علیه السلام فرمود: «بیان» این است که خدا را به یکتایی و بی‌همتایی بشناسی و هیچ چیز را برای او شریک نسازی و منظور از «معانی» ما (خاندان رسالت) هستیم، ما معانی خدا و دست و زبان و امر و حکم و علم و حق خدا هستیم (تمام وجود ما نشانه‌ی خدا و راه خدا است). آنچه که بخواهیم خداوند همان را می خواهد. ما همان «مثنائی» [سوره‌ی حمد که دوبار بر پیامبر نازل شد] هستیم. [۱۴۹] ما مظهر خدا در میان شما هستیم، آن کس که ما را شناخت به یقین می رسد و کسی که ما را شناخت سچین و دوزخ، پیش روی او [صفحه ۱۳۶] است، اگر ما بخواهیم زمین را می شکافیم و به سوی آسمان صعود می کنیم. بازگشت مردم به سوی ما است و حسابرسی آنها تحت نظر ما می باشد. [۱۵۰].

یاد امام باقر از حضرت مهدی و یاران نیرومند او

امام باقر علیه السلام از حضرت مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، بسیار یاد می کرد و به خصوص درباره‌ی یاران نیرومند و از ویژگی‌های آنها سخن می گفت و با شکافتن و توضیح مطالب در این راستا، راه و روش انتظار و زمینه‌سازی برای نهضت جهانی حضرت مهدی علیه السلام را به شاگردان می آموخت و به آنها امید می بخشید و روحیه آنها را بالا می برد. در اینجا نظر شما را به

چند سخن در این رابطه، از آن بزرگوار جلب می‌کنم: ۱- این عقده می‌گوید: در سفری از عراق به حجاز، وارد مدینه شدم و به سوی خانه‌ی امام باقر علیه‌السلام رفتم تا با آن حضرت ملاقات کنم، وقتی به در خانه‌ی آن حضرت رسیدم، دیدم استر آن حضرت زین کرده در کنار در آماده شده. در کنار در نشستم، ناگاه دیدم امام باقر علیه‌السلام از خانه بیرون آمد و سوار بر استر شد که به جایی برود، به پیش رفتم و سلام کردم، از استر پیاده شد و به من توجه کرد و فرمود: «اهل کجا هستی؟» گفتم: اهل عراق. [صفحه ۱۳۷] فرمود: کدام نقطه؟ گفتم: کوفه فرمود: همراهانت از کوفه تا اینجا چه کسانی بودند؟ گفتم: گروهی از مرجئه [۱۵۱]. فرمود: وای بر مرجئه، آن هنگام که قائم ماقیام کند، آنها به چه کسی پناه می‌برند؟ گفتم: آنها معتقدند که اگر قائم (عج) ظهور کند ما و شما در پرتو عدالت او یکسان هستیم. فرمود: اگر توبه‌ی حقیقی کنند، خداوند توبه‌پذیر است... و اگر اظهار عقیده‌ی (باطل) خود کنند، خداوند خون آنها را می‌ریزد. سپس فرمود: سوگند به خداوندی که جانم در دست او است، حضرت قائم (عج) گردن آنها (مرجئه) را می‌زند... گفتم: آنها می‌گویند هر گاه قائم (عج) ظهور کرد، خداوند کار او را بدون خونریزی و بی‌آنکه به اندازه‌ی یک ظرف خونگیری، خون ریخته شود، سامان می‌بخشد. در این هنگام امام باقر علیه‌السلام فرمود: کلا والذی نفسی بیده حتی نمسح و انتم العرق و العلق، و اوماً بیده الی جبهته: «سوگند به خداوندی که جانم در دست او است، چنین نیست [صفحه ۱۳۸] مگر این که ما و شما عرق بریزیم و خون‌ها ریخته شود. در این هنگام امام با دست به پیشانی اشاره کرد.» [۱۵۲]. در روایت دیگری آمده که ابن عقده گفت: آنها (مرجئه) می‌گویند وقتی که حضرت مهدی (عج) قیام کرد، کارها به طور طبیعی و عادی سامان می‌یابد و به اندازه‌ی شاخ خونگیری، خونریزی نمی‌شود. امام باقر علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «سوگند به خدا چنین نیست. اگر چنین چیزی ممکن بود، در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام می‌شد در صورتی که دندان آن حضرت در جهاد با دشمن خون افتاد و پیشانی‌ش شکست. سوگند به خدا قیام قائم (عج) تمام نمی‌شود، مگر این که در میان جنگ عرق بریزیم و خونها بریزد، پس دست بر پیشانی مبارکش مالید.» [۱۵۳]. اشاره به این که حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام با جهاد، مبارزه، شهادت‌طلبی، رنج و زحمت، سامان می‌یابد، نیاز به نیروهای آماده و پر توان و زمینه‌سازی‌های حساب شده دارد. ۲- از این رو همان حضرت، در عبارت دیگری فرمود: انه لو قد کان ذلک اعطی الرجل منکم قوه اربعین رجلا، و جعلت قلوبکم کزبر الحدید، لو قذف بها الجبال لقلعتها و انتم قوام الارض و خزائنها: «همانا اگر قیام قائم علیه‌السلام پدیدار شود، هر یک از شما به اندازه‌ی [صفحه ۱۳۹] چهل مرد نیرو می‌یابد و دل‌های شما همچون پاره‌های آهن شود که اگر آن پاره‌ها را به کوه‌ها بزنند آنها را از جا بر می‌کنند، آنگاه شما حاکمان زمین می‌شوید و خزانه‌دار آن خواهید شد.» [۱۵۴]. ۳- نیز فرمود: «خوشا به سعادت کسی که ظهور قائم (عج) را درک کند و از یارانش شود. وای به حال کسی که در صف مخالفانش قرار گیرد و با او مخالفت نماید، او دارای فرمان جدید، سنت جدید و دادگاه جدید است و برخوردش با افراد عرب بسیار سخت است و مخالفان را خواهد کشت و همه‌ی امور را تحت رهبری های مستقیم خود انجام می‌دهد و در راه اجرای فرمان خدا از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسد.» [۱۵۵]. ۴- نیز فرمود: «گویی قائم (عج) را در نجف کوفه می‌نگرم که همراه پنج هزار نفر از فرشتگان وارد سرزمین نجف شده، جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپش و مؤمنان در پیشاپیش او هستند و او لشگر هایش را از هم جدا نموده و به سوی شهرها اعزام می‌نماید.» [۱۵۶].

وصیت سیاسی امام باقر

محدث عالی مقام، کلینی به سند موثق نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم (امام باقر علیه‌السلام) چنین وصیت کرد: «بخشی از [صفحه ۱۴۰] اموال مرا وقف کن تا ده سال در سرزمین منی، در موسم حج برای من عزاداری و گریه کنند، و برای مظلومیت من، زاری نمایند» [۱۵۷]. به راستی چرا امام باقر علیه‌السلام این وصیت را نمود؟ چرا او وصیت نکرد که در مدینه در کنار

قبرش، عزاداری کنند؟ و چرا وصیت کرد که فقط در موسم حج، آن هم در «منی» برای او عزاداری نمایند؟ پاسخ این چراها آن است که: «آن حضرت می خواست در مراسم حج، که مسلمانان از اطراف و اکناف به مکه آمده‌اند و اجتماع کرده‌اند به نام عزاداری، مجلسی به پا کنند، تا در آنجا مسائل سیاسی و حقوقی، مطرح شود، و انگیزه‌های مظلومیت امامان اهل بیت علیهم السلام روشن گردد»، بنابراین این وصیت جنبه‌ی سیاسی داشته است.

وصیت‌های دیگر امام باقر

امام باقر علیه السلام وصیت کرد که معادل هشتصد درهم در ایام سوگواری او خرج کنند، و چنین وصیتی را سنت می دانست، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شهادت جعفر طیار علیه السلام فرمود: «برای فرزندان او غذا ببرید، زیرا آنها سرگرم عزاداری هستند.» نیز این وصیت را در کاغذی نوشت: «مرا در سه جامه کفن کنید، یکی از آنها همان ردای حیره باشد که با آن نماز جمعه می خواندم، و جامه‌ی دیگر و پیراهنی که دارم.» [۱۵۸]. [صفحه ۱۴۱] امام صادق علیه السلام به پدر عرض کرد: «چرا این وصیت (کوتاه) را می نویسد؟» فرمود: «می ترسم اطرافیان بر تو چیره شوند، مرا با چهار یا پنج جامه، کفن کنند، با همان سه جامه مرا کفن کن، و عمامه‌ام را بر سرم بگذار، ولی بدان که این عمامه، جزء کفن نیست.» نیز روایت شده: امام باقر علیه السلام در ساعات آخر عمر، کتاب‌ها و سلاح و آثار انبیا و ودایع آنها را به امام صادق علیه السلام سپرد، و ساعت آخر، به امام صادق علیه السلام فرمود: «چند نفر به عنوان شاهد در اینجا، حاضر کن.» امام صادق علیه السلام چهار نفر از قریش را حاضر کرد، که در میان آنها نافع غلام آزاد شده‌ی عبدالله بن عمر نیز بود، فرمود: بنویس: هذا ما وصی به یعقوب بنیه، یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون. «این وصیتی است که یعقوب به پسرانش نمود، ای فرزندان من، خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است، و شما جز به آیین اسلام (تسلیم شدن در برابر حق) از دنیا نروید.» [۱۵۹]. و وصیت کرد محمد بن علی به جعفر بن محمد علیه السلام، و به او امر کرد که مرا با روپوشی که با آن نماز جمعه می خواندم کفن کن، و عمامه‌ام را بر سرم بگذار، و قبرم را چهار گوش قرار بده و آن را به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کن، و هنگام دفن، بند کفن را باز کن.» [صفحه ۱۴۲] (و طبق روایت دیگر فرمود: آب بر سر قبرم بپاش). سپس به شاهدان فرمود: «خدا شما را رحمت کند اکنون بروید.» امام صادق علیه السلام عرض کرد: «آوردن شهود برای چه بود؟» فرمود: «خواستم آنها بدانند که من به تو وصیت کردم، و وصی من تو هستی، تا همین وصیت، برای تو حجت باشد.» و در روایت دیگر آمده فرمود: «خوش نداشتم، افرادی بگویند، امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام وصیت نکرد، خواستم همین وصیت برای تو حجت باشد، و مردم بدانند که تو وصی و جانشین و امام بعد از من هستی.» [۱۶۰].

شهادت امام باقر

امام باقر علیه السلام با طرح مرموز و مخفیانه‌ی هشام بن عبدالملک، مسموم شده و به شهادت رسید، ولی زهر دهنده و چگونگی آن به روشنی مشخص نیست. بعضی می نویسند: ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک نوه‌ی برادر هشام، آن حضرت را مسموم نمود. [۱۶۱]. و به گفته‌ی بعضی زید بن حسن که با امام باقر علیه السلام خصومت داشت، به دستور هشام بن عبدالملک، زهر را بر زین اسب مالید، [صفحه ۱۴۳] و اسب را به حضور امام باقر علیه السلام آورد، و اصرار کرد که آن حضرت بر آن سوار گردد، آن حضرت ناگزیر سوار شد، و آن زهر در بدن او اثر کرد، به گونه‌ای که رانهایش متورم شد و سه روز بستری گردید، و سرانجام به شهادت رسید. [۱۶۲]. امام صادق علیه السلام می گوید: آخرین روز عمر پدرم امام باقر علیه السلام بود، وصیت های خود را کرد، به او عرض کردم «پدر جان از آن روز که بستری شده‌ای هیچ گاه شما را مثل امروز سالم‌تر ندیدم، و هیچ گونه نشانه‌ی مرگ از چهره‌ی شما دیده نمی شود.» فرمود: پسر! آیا صدای پدرم علی بن الحسین علیه السلام را نشنیدی که از پشت دیوار مرا طلبید و

فرمود: یا محمد! تعال عجل «ای محمد! به سوی ما بیا و شتاب کن.» [۱۶۳]. شب شهادت امام باقر علیه السلام فرا رسید، امام صادق علیه السلام به اطاق پدرش امام باقر علیه السلام آمد، دید در حال مناجات با خدا است، با دست اشاره کرد که ساعتی بعد بیا، (تا مناجاتش تمام شود) پس از ساعتی امام صادق علیه السلام به بالین پدر آمد، امام باقر علیه السلام فرمود: «امشب آخرین شب عمر من است، هم اکنون پدرم امام سجاد علیه السلام آمد شربت گوارا آورد و فرمود: «پسرم! از این شربت بیاشام، که خداوند وعده داده همین امشب روح را قبض کند.» [۱۶۴]. [صفحه ۱۴۴] به این ترتیب آن امام بزرگوار شربت گوارای بهشتی را نوشید و شکوهمندانه به لقاء الله پیوست.

همسران و فرزندان امام باقر

امام باقر علیه السلام دارای هفت فرزند (پنج پسر و دو دختر از چهار همسر) بود، به نامهای: ۱- امام صادق علیه السلام ۲- عبدالله بن محمد، که مادرشان «ام فروه» دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. ۳- ابراهیم ۴- عبدالله، مادرشان «ام حکیم» دختر اسید بن مغیره ی ثقفی است، این دو برادر در دوران کودکی از دنیا رفتند. ۵- علی ۶- زینب، که مادرشان کنیز بود. ۷- ام سلمه که مادر او نیز کنیز بود. [۱۶۵]. خدایا! تو را به مقامات و کمالات امام باقر علیه السلام ما را از پیروان راستین آن حضرت کن، و زندگی سازنده‌ی او را برای ما الگویی مفید، و سرمشقی سودمند قرار بده - آمین یا رب العالمین

باورقی

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۹. [۲] وصیتنامه‌ی سیاسی الهی امام خمینی (ره)، ص ۳- از امام صادق (ص) نقل شده، پیامبر (ص) فرمود: «برای پدرم (امام باقر) مناقبی هست که هیچ یک از پدرانم دارای آن مناقب نیستند.» (بحار، ج ۴۶، ص ۲۲۸). [۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۹. [۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۹- از این حدیث فهمیده می شود که صدقه بعد از رفع خطر نیز، سنت بوده و در جلوگیری از خطر، مؤثر می باشد. [۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۴. [۶] المستجد من الارشاد (علامه‌ی حلی) ص ۲۰۸. [۷] الاختصاص شیخ مفید، ص ۶۲ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۲۸. [۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷. [۹] كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۱. [۱۰] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۳ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۲۵. [۱۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۰. [۱۲] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج ۱، ص ۶۵۰. [۱۳] مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۱۹۷. [۱۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۵. [۱۵] اقتباس از تتمه المنتهی، ص ۷۳ تا ۹۰. [۱۶] تتمه المنتهی، ص ۷۳. [۱۷] الخراج و الجرایح، (راوندی) ص ۲۴۶ - نظیر این مطلب با اندکی تفاوت در کتاب بصائر الدرجات ص ۴۵ آمده است. [۱۸] رجال کشی، ص ۱۲۵. [۱۹] گر چه اساس تشیع در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله پی ریزی شد، ولی حکومت ننگین و سیاه بنی امیه، این اساس را درهم ریخت، امام باقر علیه السلام آن را نوسازی کرد. (رجال کشی، ص ۱۲۵). [۲۰] بحار، ج ۴۶، ص ۳۴۰ - اختصاص شیخ مفید، ص ۶۶ - نظیر این مطلب در مورد دستور امام صادق (ع) به جابر، نیز نقل شده است. (بحار، ج ۴۶، ص ۳۴۴). [۲۱] اعلام الوری، ص ۲۶۳. [۲۲] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۳. [۲۳] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۲ - بحار، ج ۷۸، ص ۱۸۳. [۲۴] بهجة الآمال، ج ۲، ص ۴۹۰. [۲۵] واقعه ۱۰ / ۱۱. [۲۶] بهجة الآمال، ج ۴، ص ۱۶۹. [۲۷] همان مدرک. [۲۸] سفینه البحار، ج ۱، ص ۷. [۲۹] الاثمة الاثنی عشر (هاشم معروف) ج ۲، ص ۱۹۷. [۳۰] همان مدرک، ص ۳۳۴ - ۳۳۵ - بهجة الآمال، ج ۳، ص ۳۸۵. [۳۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۱. [۳۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۱. [۳۳] اعلام الوری، ص ۲۶۳. [۳۴] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج ۴، ص ۲۷. [۳۵] اعلام الوری، ص ۲۶۴. [۳۶] اشاره به شاگردان امام باقر (ع) که اکثرا از اهالی کوفه بودند. [۳۷] اعراف / ۵۰. [۳۸] ارشاد مفید، ص ۲۸۲ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۷. [۳۹] اسراء / ۱. [۴۰] اعراف / ۵۰. [۴۱] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰ - نظیر ماجرای فوق، بین یکی دیگر از اطرافیان هشام به نام «ابرش» با امام باقر (ع) رخ داد. (بحار، ج

۴۶، ص ۳۵۵). [۴۲] روضه الكافی، ص ۱۲۱ - ۱۲۲. [۴۳] منافقون / ۱. [۴۴] نمل / ۱۸. [۴۵] یوسف / ۱۷. [۴۶] بقره / ۲۴۹. [۴۷] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۶۴ تا ۶۶. [۴۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۳. [۴۹] نور / ۳۶ - ۳۷. [۵۰] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۵۶ - ۲۵۷. [۵۱] بقره / ۱۸۷. [۵۲] انعام / ۱۲۴. [۵۳] اقتباس از روضه الكافی، ص ۳۴۹ تا ۳۵۱ - بحار، ج ۴۶، ص ۳۴۷. [۵۴] نسا / ۳۵. [۵۵] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۲. [۵۶] آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟ (انبیاء / ۳۰). [۵۷] و هر کس غضبم بر او وارد گردد، سقوط می کند. (طه / ۸۱). [۵۸] بحار، ج ۴۶، ص ۳۵۴. [۵۹] فما استمتعتم به منهن (... نسا / ۲۴). [۶۰] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲. [۶۱] انعام / ۸۴ و ۸۵. [۶۲] آل عمران / ۶۱. [۶۳] نساء / ۲۳. [۶۴] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۸ و ۵۹. [۶۵] اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی، ص ۲۴۲. [۶۶] اعلام الوری، ص ۲۵۷. [۶۷] همان مدرک. [۶۸] اقتباس از منتخب التواریخ، ص ۴۵۸ - تمه المتتهی، ص ۸۳. [۶۹] وقایع الایام (صیام)، ص ۹۲ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۵۰. [۷۰] باید توجه داشت که این مطلب وقتی صحیح است که سال وفات جابر بعد از سال شهادت امام سجاد بوده باشد، و بنا به تحقیق علامه مامقانی، جابر در سال ۹۸ هجری از دنیا رفت. (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰۰). [۷۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۰. [۷۲] بحار، ج ۴۶، ص ۲۷۱. [۷۳] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۲. [۷۴] این مرد بلند قامت از طایفه جن بود، که به عنوان خادم و نامه‌رسان امام باقر علیه السلام، به صورت انسان ظاهر شده بود. [۷۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۶. [۷۶] روضه الكافی، ص ۸۵. [۷۷] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۵. [۷۸] بحار، ج ۴۵، ص ۳۵۱. [۷۹] همان مدرک. [۸۰] مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۲ - زید الشهید (مقرم) ص ۱۴۳ - ۱۴۶. [۸۱] قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۷۴ - بحار، ج ۴۶، ص ۱۸۷ - مراقد المعارف، ج ۱، ص ۳۲۰. [۸۲] سر السلسله العلویه، ص ۵۷. [۸۳] الغدیر، ج ۳، ص ۷۰. [۸۴] همان مدرک. [۸۵] بحار، ج ۴۶، ص ۱۹۴ - قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۶۶. [۸۶] بحار، ج ۴۶، ص ۲۰۹. [۸۷] همان مدرک، ص ۱۹۸. [۸۸] الغدیر، ج ۲، ص ۲۱۱. [۸۹] قسمتی از این اشعار، در الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۴ تا ۲۱۰ ذکر شده است. [۹۰] الغدیر، ج ۲، ص ۱۸۷. [۹۱] تا آنجا که نقل شده، تعداد اشعار او هنگام شهادتش به ۵۲۸۹ بیت رسید. (الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۶). [۹۲] اعلام الوری، ص ۲۶۵. [۹۳] الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۲. [۹۴] بحار، ج ۴۶، ص ۳۳۲. [۹۵] الغدیر، ج ۲، ص ۲۱۱. [۹۶] اقتباس از بحار، ج ۴۶، ص ۲۹. [۹۷] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۸۴. [۹۸] بحار، ج ۴۲، ص ۳۶۰. [۹۹] قصص / ۸۳. [۱۰۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۱. [۱۰۱] مائده / ۳. [۱۰۲] اقتباس و تلخیص از بحار، ج ۴۶، ص ۳۰۶ تا ۳۰۹. [۱۰۳] توضیح این که: اگر چراغی مثلا آن قدر نفت در آن کرده‌اند که بنا است ۲۰ ساعت روشن باشد، در این بیست ساعت اگر هزاران چراغ دیگر را از شعله آن روشن کنند، چراغ‌های دیگر روشن می شود، ولی از او چیزی کم نمی شود، یعنی روشنایی او در همان بیست ساعت ادامه دارد. [۱۰۴] داستان عزیز در قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۸، آمده است. [۱۰۵] اقتباس از: دلائل الامامه طبری شیعی، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ - منتخب التواریخ، ص ۴۲۸ و ۴۲۹ - روضه الكافی، ص ۱۲۳. [۱۰۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۱ و ۴۷۲. [۱۰۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹. [۱۰۸] همان مدرک، ص ۳۳۹. [۱۰۹] تحف العقول، ص ۲۹۴. [۱۱۰] همان مدرک، ص ۲۹۵. [۱۱۱] بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۹. [۱۱۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۳. [۱۱۳] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۲۰۸. [۱۱۴] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۴. [۱۱۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴. [۱۱۶] همان مدرک، ص ۷۵. [۱۱۷] انوار البهیة محدث قمی، ص ۲۱۴ و ۲۱۵ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۹ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۹۷ و ۲۹۸. [۱۱۸] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۰ - مطابق بعضی از روایات، فرمود: «به یاد مناجات حضرت الیاس علیه السلام افتادم، و همان مرا به گریه انداخت» (الخرائج و الجرایح، ص ۲۵۴). [۱۱۹] بحار، ج ۴۶، ص ۲۹۴. [۱۲۰] فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۳. [۱۲۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹۲. [۱۲۲] کوهی است در نزدیکی مکه. [۱۲۳] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۹۳ و ۱۹۴. [۱۲۴] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۰ و ۳۲۱. [۱۲۵] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۰ و ۳۲۱. [۱۲۶] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۶۴. [۱۲۷] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۴۵. [۱۲۸] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۰. [۱۲۹] بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۹. [۱۳۰] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۶۵. [۱۳۱] اعیان الشیعه، ط قدیم، ج ۱۵، ص ۱۴۱ -

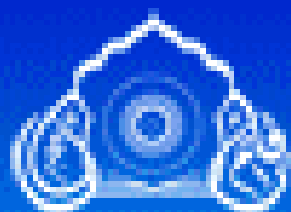
مجالس المؤمنین، ص ۱۱۷. [۱۳۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۲۶. [۱۳۳] کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۵. [۱۳۴] ظاهر این است که محمد بن منکدر از صوفیان اهل تسنن بود، مانند طاووس یمانی، شقیق بلخی، ابراهیم بن ادهم و امثال آنها، در کتاب مستطرف حکایت شده: محمد بن منکدر، شب را بین خود و خواهران و مادرش، سه قسمت کرد، و هر یک به نوبه‌ی خود عبادت می کردند، خواهرش مرد، شب را بین خود و مادرش دو قسمت کرد، مادرش مرد، همه‌ی شب را خودش عبادت می کرد، مرحوم محدث قمی (ره) می گوید: اگر این مطلب، صحیح باشد، از حضرت داود (ع) اقتباس کرده است، زیرا آن حضرت، ساعات شب و روز را بین فرزندان و اهل خانه‌اش تقسیم نموده بود، به طوری که ساعتی نبود، مگر این که یکی از فرزندان او نماز می خواند، خداوند خطاب به آنها می فرماید: اعملوا آل داود شکرا: «به آنها گفتیم ای آل داود شکر (این همه نعمتها را) بجا آورید.» (سبأ - ۱۳) - انوار البهیة، ص ۲۱۳. [۱۳۵] تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۸۹ - بحار، ج ۴۶، ص ۳۰۲. [۱۳۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۴۶ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۹۲. [۱۳۷] بحار، ج ۴۶، ص ۲۹۳. [۱۳۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۰. [۱۳۹] قمری: پرنده‌ای است خاکی رنگ و کوچکتر از کبوتر، که جفت جفت با هم زندگی می کنند. (فرهنگ عمید). [۱۴۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۱. [۱۴۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۲. [۱۴۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۹. [۱۴۳] همان مدرک، ص ۱۸۰. [۱۴۴] بحار، ج ۴۶، ص ۲۸۶. [۱۴۵] فروع کافی، ج ۷، ص ۵۵. [۱۴۶] بحار، ج ۴۶، ص ۳۰۲. [۱۴۷] بحار، ج ۴۶، ص ۲۴۷. [۱۴۸] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۵۳. [۱۴۹] یعنی مفهوم سوره‌ی حمد، که در توحید و راه راست خلاصه می شود، در وجود ما عینیت یافته است. [۱۵۰] خاتمه الغرر، ص ۲۵. [۱۵۱] مرجئه: طایفه‌ای از اهل تسنن هستند که معتقدند اگر کسی ایمان به خدا داشته باشد، گناه و نافرمانیش آسیبی به او نمی‌رساند و اگر کافر باشد، اطاعت او سودی به حالش نخواهد داشت و (... سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۰). [۱۵۲] بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۸. [۱۵۳] همان مدرک. [۱۵۴] روضه الکافی، ص ۲۹۴. [۱۵۵] بحار، ج ۵۲، ص ۳۴۸ - ۳۴۹. [۱۵۶] ارشاد شیخ مفید، ص ۳۴۱ تا ۳۴۵. [۱۵۷] فروع کافی، ج ۵، ص ۱۱۷. [۱۵۸] نیز روایت شده: امام باقر (ع) در ساعات آخر عمر، قسمتی از کفن خود را از پارچه سفیدی که با آن احرام حج بسته بود مشخص نمود. (بحار، ج ۴۶، ص ۲۳۱). [۱۵۹] برگرفته از آیه‌ی ۱۳۲ بقره. [۱۶۰] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج ۱، ص ۶۵۹ - بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۴. [۱۶۱] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۲۱۰. [۱۶۲] اقتباس از بحار، ج ۴۶، ص ۳۳۱ و منتخب التواریخ، ص ۴۱۶. [۱۶۳] اقتباس از بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۳ و ۲۱۴. [۱۶۴] اقتباس از بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۳ و ۲۱۴. [۱۶۵] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۷۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۶۰۰۰۰-۰۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

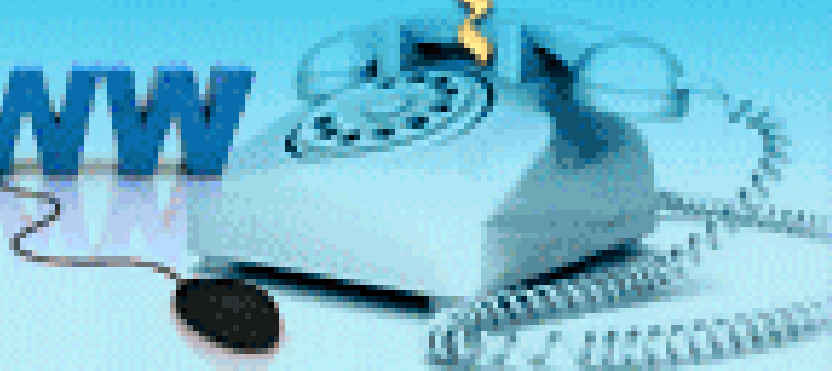


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

